UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228151

UNIVERSAL
LIBRARY

DAMAGE BOOK

TEXT FLY WITHIN
THE BOOK ONLY

محمد عبد الحمید بن محمد ابوبکر بن غلام عبد الحق در عفی عنہ

انت ولیی فی الدنیا والاخرة

انشای طاهر وحید

۱۲۶۱

باهتمام مولوی محمد مطبوع طبع گردید

۱۳۴۳
۱۳۵۱
۸۹۱۲۵

بسم الله الرحمن الرحیم

انامل تقدیم محمدت قدلی مفتاح گنجینه مقال تواند بود که مانند انفاس جدیده بر سبیل لغات
و دعائم کاخ وجود انسان خاکی بنیان میکرد و دوات اخلاف سلاطین الاقوام العدل
حلت اسلاف کرام منشأ انتظام نظام مهام انام میکرد و نسیم ثنای متعالی ملک الملکی
پرده اختفا و نقاب خفا از جمال مخدرات ازهار اظهار مطلب اند گشود که عکس هستی عقاب
پادشاهان سلطنت قباب را بر خاتم فرمانروائی آبای عظام می نشاند و روایح جان
گلهای محمدی حدیقه نعت سروری بهنجار مشتی از زبان بیان عندلیب خوش الحان خانه
و بستان طراز تواند بود که رشته شناسائی یکتائی نبی همتا گلدسته بند تجاوید ام
مختلفه گردید و شق قمر تباین از چهره آشتی بر زبردستی معجزات باهرات کشید صلوات الله
علیه و علی ابن عمه و اخیه اسد الله الغالب علی کل غالب المطلوب بکل

ش انامل بالفتح جمع انمله بمعنی سر انگشت ۱۲
جدیده ای دمهای نو بنو ۱۲
دعائم بالفتح جمع دعامه بالکسر یعنی ستون خیمه ۱۲
اخلاف بالفتح جمع خلف یعنی آینده گان ۱۲
اسلاف بالفتح جمع سلف یعنی گذشتگان ۱۲
مخدرات بضم و تشدید دال [illegible]
[illegible]

دالِّ مَظهَرِ العَجائِبِ و مُفَرِّقِ الکَتائِبِ اَمیرِ المُؤمِنینَ اِمامِ المُتَّقینَ
یَعسُوبِ الدِّینِ عَلِیِّ بنِ اَبی طالِبٍ و آلِهٖ و اَصحابِهٖ اَجمَعینَ اِلی یَومِ الدّینِ
بعد از طی طریق محمدت جناب کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر
پادشاه والاجاه اسلام پناه و بالقابه منطبع میگرداند که در گلشن امکان حدیقهٔ کن فکان
که ملال و شادمانی و اندوه کامرانی چون گلهای رعنا از شاخسار زندگانی باهم شگفته شود
و رنجها مانند بادام دو مغز در آغوش هم خفته بمقتضای حکم محتوم قضا و فحوای حکمت بالغهٔ
خالق ارض و سما بر گرد هر خزانی فراش راه سلطان بهاری و گریهٔ هر سحابی شادابی چمن را
سرمایهٔ خندهٔ سرشارست گلهای اردی بهشت زنعل شتاب آتش ست که جا بجا
اثمار گشایند و اقدام سیول بهار از قطره زدن آبله دارست که سرمایهٔ نشو و نمای نونهالان
افزایند و از نجاست که بنیاد بنیان معمورهٔ نفس و آفاق که پیوسته در مرآت مینا
تماشائی حسن وقوع احکام قضا مینمایند از ناگواری مقدمات ذائقه مذاقه را مرارت
آمود ساخته بحلاوت نتایج شیرین کام شکر الهی میشوند لله الحمد و المنه که اگرچه از رهگذر
وقوع قضیهٔ جانگزای سلطان خلد آشیان جنت مکان نخست آلام عام و غموم صبح
[illegible] دوستان صاف اعتقاد را تیره گردانید اما از رسوم آن شمس سپهر عظمت و کامکاری
و مهر سمای بزرگی و والاتباری بر بسط البساط دولت جاوید و تشرق روشن رامین آذر گلشن شد
هرچند شایستهٔ شیوهٔ دوستی و ولا و مناسب شیمهٔ صدق و صفا آن بود که بعد از اصغای
این قضیهٔ نامرضیه از لقای آن اختر برج بینایی بدر و والا و ترقی رتبهٔ یکتا دلی و یگانگی

بالکسر [illegible] ورسم ۱۲ از لقا بالکسر [illegible] و بلند شدن ۱۲ و الا بیای معروف [illegible] برتر ۱۲

[illegible]

مشتمل بر تهنیت و تعزیت ارسال مجلس سامی و محفل گرامی کرده یا البشر میکه سامعه فروز بهارستان ورق
عظمت و جلال شده باشد و رشید بوسیله انتزاع ملک سور و از آباد مستعلیه که قبل از ایام جلوس میمنت ابد بنیاد و
الولا و اورنگ سلطنت ایران بسبب عدم از نمک بحرامان تبصرف والی سند درآمده بود
باگروه مخذول بنزاع و جدال همواره مشغول محاربه تا این هنگام بود و سنه بلنه که انجناب پس [illegible]
عنبای کار و جهان ستانی اسمی جمعیت نموده بر سر محاربان گروه بدستور بهوس استرداد دار القرار قندهار
آتش افروز هنگامه گیر و دار گردیده بود بعون عنایت حضرت سبحان و یمن برکت الطاف بینهایات
ملک منان رشید محاربه آنگروه مقرون است بر وجوه آیه بعجز و ما النصر الا من عند الله
صرصر حرص جمعیت آن لشکر شوم متفرق گردید و درین ایام که بمیامن توفیقات سبحانی جمعی از فدایان جلادت شعار
تنبیه و تادیب آن قوم معین و مقرر ساخته بمجادله و محاربه تیره روزان هندوستان فراغت حاصل شد چون مقتضی بود
که بعونه توفیقات یکجهتی منشا ابتهاج دوستان میکرد در عالم رسوخ محبت و صداقت و استحکام
قواعد التیام و مولفت لازم بود که اعلام این عطیه انیق علاوه آن امر واجب الرعایت ساخته معتمد سوانح بزم
والا و جناب معلی نماید چون فرستادن فوجی از نسبه کشور فتوحات لازم بود و یکو بحر نیل که نبا
آن سوانح را باز راه حقیقت مطالعه نسخه عزائم صنع الهی است بعضی از احباس ملک مسیح الفصحای ان
بریم رمضان ارسال محفل خلد مشاکل گردیده تا بشروع یگانگی صدق و صفا و مودت کلب علی
سلطان افشار بالقا که حال صحیفه لوداد است در بزم ارم نظیر زبانی گزارش هد نقش نگار الواح
آفرینش و روشنایی بخش دیده بینش هر سه لوح عالم و صحیفه اقبال آن منبت فراجاه و جلال اثر
حصول آن رب و شمع لگن تحصیل مالی الهال از اقتباس نور از مشکوة مه یا مصباح منور دارد و السلام

[illegible]

[illegible]

در جواب نامهٔ سلطان روم از انشکوه در حینیکه ارادهٔ ایران داشته

نوباوهٔ حدیقهٔ دوستی و اتحاد و ثمر نوخیز نهال یکتادلی و وداد رحیق عهد و ائتلاف و
اتفاق و سرجوش خمخانهٔ مودت و وفاق یعنی گرامی مکتوب بدایع اسلوب اعلیحضرت
فلان بالقابه رساعتی مسعود و زمانی محمود که شاهد کامجوئی را پیرایهٔ تمامی در بر و ساعد
آمال را بادهٔ وصول و حصول رسانید و فیض وصول ارزانی داشته نور البهجه لنشاط
و انبساط را بشیرین محفل خلد مشاکل شگفتگی را رنگین گردانید و کیفیت بادهٔ رسید
رسیدن آن بهجت بخش مرهم نگاه بحوالی ممالک بنگاله و هندوستان بهواخواهان ماع
انتعاش را دوبالا گردانید **بیت** ازان فزاید از مکتوب شادی دوستداران
که فیض صحبت یاران بود مکتوب یاران نثار انچه از تقالیب آمده و از زبان شورش
احوال و اوضاع هندوستان و نیرنگی چرخ گردان بنان و خامه فصیح البیان شده
بود در مرآت ضمیر والا جلوه عیان نموده بر خاطر خطیر والا که مرآت حقائق نمای
اشیاست روشنست که مهر فروزان از وقوع کسوفات و احتجاب غیوم متراکمات
که بعضی اوقات احتمال آن بمقتضای حرکات ناهنجار چرخ دوار ناچار است موجب
نقصان ضیا و بهای منشا زوال فروغ جهان آرای نمی شود و از گونه عوارض
زنگ چهرهٔ اقتدارش نمیگیرد و خاطر والا بعنایت خالق ارض و سما و وستی دستان
سابق الوالاطمن داشته مشرب عذب توکل را غبار آلودهٔ کلفت نگردانند
که بعون الطاف الهی طلوع صبح پرنور از شبهای دیجور ناچار و بیراگندگی

[illegible]

ابرهای تیرگی اندود از چهره مهر عالم افروز بی اختیار است شرحی که در باب فرستادن
و تصرف ملک بهکر بر زبان خامه اظهار جاری شده بود بمسامع اطلاع و آگهی رسید چون
شوق ملاقات فائض الانوار و دیدن دیدار فرخنده آثار فوق الغایت است مناسب شیمه وداد
و ملائم طریق دوستی و اتحاد جنابان نماید که در بزم افروزی مجلس انس و دستان تاسی
جد امجد الاشان جمع نمایند که بعد از نشأ یابی کیفیت ملاقات سعادت نشان سیر نهال ملک
بیکران ایران و وقوع محاوره و مشاهده لعبت عنایت خالق انس و جان متمنیات خاطر والا
بطریق احسن بحصول پیوندد و در باب آب و درن بعضی اسباب از اکابر بورکه خاطر متعلق به آن
آنها باشد برقم اشرف باسم ذوالفقار خان مبادر شد که در این باب آنچه لازم است بعمل آورد
انشاء الله تعالی بعد از تاسیس اساس مهمی خاطر همایون که بنهضت بهکر راضی نشده در باب تواقف
رموز سلطنت و جلالت امور عظیمه منظور نظر کیمیا اثر خواهد بود بجهت سرانجام اسباب سلطنت
و نگاهداری سررشته رسوم و آداب حد فلان تعالی که یکی از طرز دانان مراسم جاه و جلالت
تعیین شد و متعاقب حوا از این سعادت [illegible] منیر انور مطلع ضیا گستر الشواب وقوع حوادث
مکدر نه شده خوش وقت خواهند بود آفتاب حصول آمال از افق اقبال مصون از
اختلال طالع و لامع باد **جواب نامه خواندکار روم که بتوسط**
اسمعیل آقا فرستاده شد گلدسته بهارستان یگانگی و [illegible]
و شمامه جامع روایح حسن آغاز و انجام منتخب مجموعه دوستی و ولا ثمره شجره همیشه بهار
حدیقه صدق و صفا مهیمن نامه الفت عنوان مودت ختامه که اعلیحضرت سلطان [illegible] قدرت

قدرت خورشید طلعت مشتری درایت طراز مسند سعادت جهانبانی زینت بخش اورنگ والای سلطنت خاقانی تیزی تیغ ظلم زدای غزوات و جهاد حافظ و ناصر بلاد و عباد مصقل زنگ زدای آئینه حقیقت تأملت چمن پیرای حدیقه همیشه بهار دین و دولت بهار عالم فروز بوستان عدالت بربر دشمن شکار غابات شهامت و بسالت جالس کرسی تحریر امور حضرت خالق حارث تخم مطالب آمال افراد خلائق سلطان البحرین خاقان البرین ثانی سکندر ذو القرنین خادم الحرمین الشریفین باسط بساط عدل و احسان ناشر الویه رأفت و امتنان لازال کاسمه محمود در ساعتی که بسعادت ارضی و سماوی مشحون و زمانی بفیوضات الهی معمور در آن ابواب بهجت و حصول مقاصد و مآرب بمقالید الطاف خالق آسمان و زمین بر روی اولیای دولت ابد قرین کشوده و زنگار عوائق و موانع بالکلیه بمصقل توقیعات گوناگون از مرآت جمال شاهد مرام زدوده و گردان بساط دوستی از در مجرّد خاکسار در آمده لب خدمت و باده کشان محفل اطاعت ابرار و دام بندگی باده گسار بودند و سلامت زبان رموز وداد و سارحین کتاب دلی و اتحاد زبدة الاماثل عمدة الاقران اسمعیل آغاز بعقد و نشر روائح مصادقت و مؤالفت نموده مشام یکجهتی را عنبر آگین بزم دوستی و ولا را ارم تزئین گردانید و بگزارش کلمات محبت آمیز و احوال صداقت انگیز باعث تشیید مبادی محکم بنا و ترصیص اساس دوستی و ولا گردید چون از روائح ازاهیر آن گلستان علت و سنبل تخم محبت و مودت چنین استشمام شد که مائل الصحیفه اعجاز طراز لازم الاعزاز بعلت کثرت تشبیب و غوامض طریق دوری و صعوبت

که جمع شده دریا قلزم [illegible] بچین نباید که کنایت از دو بیابان عمان و عمان [illegible] نباشد ۱۲ منه ذو القرنین لقب سکندر رومی و چهار [illegible] سکندر [illegible] [illegible]

آن فهم عمیق اندیشیت که از خدمت والا از حریم خورشید سیاهی شهان سپاه صدرشته
و پسند خاطر دور خاتر آن بود که از کیفیت صحت ذات کامل الصفات مرتبته السبحانات
با قرب از منه استخبار کرده شود لهذا مقرب الحضرت بهمتا محمد سبحان بیگ یساول بجهت استعلام
این مطلب تعین یافت که مقید بدینایی اهمال و اقبال نشده با خفیه وجهه که شاغل
و مانع نگردد بامر مزبور قیام نماید و چون سررشته قبض و بسط امور وقوع حوادث
و سوانح نزدیک بود در قبضه اختیار و اقتدار مدبر شنین شهنشو کار پرداز مصالح جمهور
ست در اثنای روانه شدن مقرب الحضرت مزبور خبر رحلت مسافر راه و ریوم النشور
اعنی والی هندوستان از زمین تنگنای پر شر و شور و اختلاف گروه اولاد پادشاه مرحوم
و شیوع فتور در ممالک بیکران هندوستان بمسامع جاه و جلال رسید چون اخبار
در معرض صدق و کذب باشد بقدر تحقیق عبار آن محکی و مجمع رسد مقرب الحضرت
مزبور را توقف فرمودیم و درین ایام که شاهد اخبار بپیرایه صدق پوشیده شالستگی ترم
اعلام بهم رسانیده عساکر نصرت توامان بیاری هم دستگاهی سلطان مرادبخش با تعاقبه از
مریدان و معتقدان دودمان خلافت نشانست مقتضای عهد بیان سابق حسبة امید
دهنده الامداد و اعانت این نیازمند درگاه فی نیازو ارتقین یافته روانه گردیدوار
اعانت شاهزاده مذکور و ارسال لشکر سیلاب سرعت دریا شور طغیان حاصل شد مقرب
الحضرت مذکور متوجه حریم الاکشت همواره کوکب سعادت و اقبال از افق غنا ملک استقبال

جواب مکتوب سلطان مرادبخش

شمیم بهارستان حدائق دوستی جادوای شمع انجمن افروز ابد فروغ الفاظ و معانی خلف الصدق
آشنائی دانش و اصحاب فرهنگ فروغ بخش دیده شفقت او رنگ اعنی نامه ثبوت ختامه
و قبیله ارباب فتوت شناسائی چهره آما و آمال بار نوازها حدائق کامجوی از نوازش فیض ورود
ارسالی رشته بزم یکجهتی را عنبر شمیم و محفل یکانگی را غالیه نسیم گردانید انچه در باب تصفیه ناگزیر بوده
عنفوان بنا و خلد آرامگاه مان ز خامه سعادت نگار رشده بود موجب لال ضمیر آسمان اساس حق شناس
گردید آری بنائی کاخ مردم خاک نشین هستی اسیر آب و آتش گذران نهاده اند و افراد موجودات آحاد
مکونات را صلای عام ارتحال و انتقال داده هر گاه بنظر تحقیق دیده تأمل ملاحظه کرده شود این امور
مکرمه و نظام در کارخانه حکمت بالغه مصلحت سنج امور عین خیر و محض صواب و صلاح است معالم کریمان
احکام بدست نسائم بهار خاک بکرده و دانه از اوج عزت بمیانجی حارثان بر مغاک نزد و شکوفه
گل اعتبار بر سر گذشته و سبزه را علم سبز از خاک بشگافته لنگر دوانده و وقت انفاس آرایی
پدید است که گرد وجود نسیم حوادث متلاشی و متفرق و لباس هستی که برشته بی بقائی وابسته
دوخته شده متمزق میگردد در ینحال شیوه بیدار دلان دانش اندوز نیست که در حین وقوع
نعقیت امور بجز تسلیم و رضا بسبب اضطراب و شوریدگی گل آلوده کدورت اندوز دلسا قرآن
حضرت خرد از ابدال و جان و رعان نمایند زبان بحمد سگالی و سپاسداری جناب کبریا
استعاره که در باب مراعات مبانی صداقت و تعیین کمک و مدد کرده شده بود بعون
عنایت الهی بتوسط همت و الاستکمل آن گشته شاهد مدعا عنقریب کسوت وقوع
میپوشد قبل از ورود الاستعیه عیوت و عنوان جمعی از تصرف شان بسر کردگی فدویان جانفشان

در ممالک خراسان جمعیت داشتند و سوای جماعت مزبور نیز قریب بیست هزار جوانان تتار
در دار القرار قندهار چنانچه بواجبی مطلع اند توقف دارند و در حین ورود والارتبهٔ اعجاز
لازم الاعزاز مناشیر و فرامین باطراف و اکناف ممالک محروسه فرستاده مقرر فرمودیم که
کل عساکر منصوره الکائی خراسان جمعیت نمایند که بتوفیق الله تعالی در حینیکه موکب مسعود
متوجه آنحدود گردد حاضر و مهیا بوده باشند بهمه جهة خاطر آسمان مآثر مطمئن و خرسند خواهند ساخت
که بهیچ وجه من الوجوه خود داری نخواهد شد و ایلچی بانذالی نیز بجهت تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت
تعیین فرمودیم که علی اسرع الحال احراز سعادت ملاقات نموده از چگونگی احوال اطلاع
حاصل کرده مراجعت نماید که آنچه لوازم مراتب یگانگی بوده باشد بعمل آید متعاقب وارد
بزم حضور سراسر سرور خواهد گردید مرادات موافق خواهش دوستان حاصل و طلسم
نیرنگ حاسدان بمجرد هستی اقبال بزوال شکسته و باطل باد مکتوبیکه بوالی
بیجاپور نوشته شد سلاطین بلند اقبال و خسروان همایون فال را در ارض مقدس وسیع
الشان خال کواکب درخشان آسمان جاه باشند چنانچه مهر فروزان از دوری لقاء بالغ و علائق سیدان
شعاع منیت و همچنین بدین اقامت بینه و برهان دیده وران روشن است همچنین شمائل اهتدا
مخائل سلطنت پناه فلان با وجود بعد مسافت و وقوع بینونت پیوسته منظور نظر فیض
خورشید اثر دوستی و ائتلاف بوده و لحظه از پیش دیده دقیقه شناس اکسیر خواص ذوی
نموده همگی همت والا نهمت و خاطر خطیر آسمان رفعت با وجود اشتغال بکار این گیتی ستانی
و جهانبانی بتخصیص سکامیکه سلطنت پناه بالمر دعوت و مظاهرت و معاقد فتوت

شه موکب بالضم [illegible] ۱۲
عه الکا بالفتح ملک و زمین ۱۲
[illegible] ۱۲
سواران ۱۲
[illegible]
شه علی اسرع الحال کنایت از زود و ترت ۱۲
شه متعاقب ای از پی ۱۲
شه وارد ای [illegible]
شه طلسم [illegible] ای نیرنجات و افسون است [illegible] از صد بجادو رنگی [illegible]
[illegible]

[illegible]

قوت رتبه جودی از ربقهٔ اطاعت خصم تغالب خدیعت کشیده بقلم تیغ زمرد فام
جوهر جوهردار بر اوراق خلود و دوام و لیالی و ایام شهور و اعوام ثبت و مرقوم کردانید
مصروف و معطوف بانتظام امور سلطنت آن والاتبار و تدمیر و نکونسازی دشمنان کردار
عذار می‌بود و خاطر حقیقت مناظر بالطاف بیکران [illegible] ملائک حمایت این
خوشوقت ساخته و در ینوقت که اورنگ سلطنت و ارای هندوستان مانند کشتی طوفان
رسیده و بنای ملکداریش از اقطار امطار متعاقب حوادث کل [illegible] است فرصت را که گوهر
گران بهای ثانی ثمین کیمیاست مغتنم شمرده چنانچه آبای کرام آن والا مقام تحصیل کام
و صنوع نیز شهرت تمام آفرمانروایان رکن باشند و پارسازهم آهنگ از قبیل مخالب شاهین
و شهباز رفیق چنگ بودند تا مکنون [illegible] راشعار و دثار ساخته همت را از [illegible]
واجب الادای تلافی و تدارک سپارسازند چون در ینوقت سلطنت پناه موالیه محرک
سلسلهٔ دوستی قدیم کردیده بودند و فلان از طرف قرین الشرف نواب کامیاب همایون
ترصیص بنیان آن بنا بی‌شده با فزایش نسبتی مجددانه تجدید و گشته چنان تصور نمایند که از طرفین
و سکانهای سلطنت پناه موالیه سالک شاهراه اتحاد و اتفاق این مطور را انظار عنایت کرده کار کرده اند
و حلاوت اثمار و ارای حدیقهٔ سلطنت و بوستان خلافت که کام مطلب روای اکثر سلاطین
از آن شیرین کردیده بر ضمیر حوان بنهان پوشیده نیست بیقین مسلمست که به تیر و عنایات
عامل امنیت و سموات و بخشندهٔ مقاصد و مرادات عساکر بیشمار نیز از جانب
ولی النعمی شهزاده و دولت شعار خاکسار کار ابر بدزار و سیلاب بهار خواهند نمود

[illegible]

پیوسته ابواب خواهش مدعیات بمفتاح السنهٔ اقلام عنبرفام و اذعان زبان و پیغام مفتوح و رشته مکنونات ضمیر محبت تخمیر و مخزونات خاطر دوستی فرخاطر را بموقع ابلاغ و اعلام میآورده باشند که آن سلسلهٔ گلبانگ سرسبز گردون نظیر بانجاح و اسعاف آن مهمات مقرون

همواره لباس کامجوئی تازه و صیت نیکنامی بلند آوازه باد

مسوده مکتوبیکه بوالی دکن نوشته شد

بهر بار اظهار موافقت و نهال الفت و انوار عنصر یگانگی و مراتب علی همت و محبت عاقبت محمود انجام و مکتوب اتحاد اسلوب بلاغت نظام فلان که پیرایه بخش عرائس وداد سابق و مشید مبانی مصادقت دیگر باره دلالت میکند چنانکه یاد داده کامیاب و کامرانی از بساطت بساط عنایت سبحانی و جامه زر تار مطلب و مرام بوده نشر روائح مطالب نجح و سلسله جنبان دوستی قدیم اشتر بخش گلهای بستانسرای خاطر عنایت شمیم گردید چون از گلهای حروف و نقوش آن گلستان فائق حقائق الهم استقامت مزاج و رواج استشمام شد موجب انبساط خاطر معلی و مطلع و الالی بیان گشت اینحالة زمان حمیده دوستان محک عیار نقود دوستی میباشد مثنی الهی چنان نمود که دولت قاهره اعادی ما و بیماحییج غبار فتنه و فساد و نموده سبب خشونت و فتور آن در رخسار گل گیلان اقبال اشرف کشیده بودند بزلال استمداد و دعا منبوان مخلصان گوهر بار منتشا نشان کردیم در آن عهد بدونه و لیسیر نوازی بعنایات و حمایت عساکر نصرت مآثر بیدو نش غبار آن خوش منظر را کریم صفت کردند بلکه منبعی شد مزید موالفت و یکجهتی سلاطین سلف که در حقیقت اساس برتر و شرفست افتتاح میشود که معاذ الله بالکلیه سبب جرات گشته و مساعی و جساره توزیده

مسلک اخلاص بودن دوستان و بانسبت دوستی بودن نمود بقول شیخ سعدی علیه الرحمه
دوست آن باشد که گیرد دست دوست
در پریشان حالی و درماندگی
مناسب چنان بود که در اوقات [illegible]

[illegible]

نورزدید کرده باشی چون تلافی مافات میسور و تدارک ناکرده متعذر است بمطالعه
الطاف بیکران صاحب تیر و قوی بازو شدند در اقلیم که توام سریر سلطنت و فرمانروایی
هندوستان تنزل و لباس فرمانروایی را والی آن دیار متغیر و متبدل است شایسته همت عرش
اندیش و ناموس سلطنت حمیت کیش آنست که به نیروی اعتقاد راسخ دست در حبل متین
الطاف کماهی عالی آسمان و زمین خالق ناطقین اعجاز آرای عقده کشای حضرت اسدالله مناقب ائمه معصومین
زده به تیغ مکافات دمار از روزگار آنگروه غدار که بتعصب شیعیان آل اطهار ربقت العین
خاطر عداوت ذخائر ساخته اند برآورند و ضمیر مودت تخمیر را بهمه ابواب عاطفه یمینی مطمئن و مشعوف
دارند که بعون عنایت الهی دستان دولت گردون ارفع شعار و بدیمیر لشکر نصرت شعار
اعادی خلعت شعار احمر لازمه امداد و اعانت باشد بعمل آید تا هر چون مسائل واقع بخواهد شد و
از آثار میلان خاطر اقدس طبع مقدس باستحکام قوائم سلطنت آن شایسته صنوف عنایت که علم
بیتر و از آنکه و از مفوضه نامه همایون که چون آیت مقتضای حب الاتحاد است سمت ذکر بجا پوشیده شد
که با آن سلطنت پناه بعنوان پادشاهان سلف طریقه دوستی و مودت مسلوک داشته در رفع اعادی
خدیعه نهاد و ترصیص مبانی ایتلاف و اتحاد تا زبان قلم و خط اقدم متحد القول موافق الفعل باشد
که بعد این اتحاد و ربط مهیه تسلط اعادی باتمام و تلافی بروجهی بانجام رسد انشاء الله تعالی المرا
کونا کون این هندوستان علی مر الزمان شیرین کام خواهند گردید چون خاطر همایون و ضمیر
عنایت مشحون متوجه آن میباشد که از حقیقت حال سعادت اشتمال کماهی مطلع بوده باسباب
آسمان کریاس و دوستی سلاطین سلف سیوند اتحاد مجدد مشید کردد و بساط کسترده

گذشته خبر ۱۲

[illegible]

آن مهربانا فرمان خطاب قدسی بابلوئی خاص مهد شد و اهدا فلا بزار و از خجسته سرسر
سرور و فرموده‌ایم که بر کیفیت سلامتی مزاج وهاج اطلاع یافته بپایندان زده و سکانی
خاطر والا را قرین مسرت کرده اند چون مطلع سامان پیوند و ضمیر ارجمند خواهشمند سرت
و درود مژده خجسته مقتی العالیجاه میباشند علی سریع الحال رخصت انصراف خواهند یافت امور
مرغوبات ضمیر والا را اعلام نمایند که کارگزاران دولت ابد قرین انجام آن را موکد کنند
پیوسته سایه نشین عنایات حضرت سبحانی و حاوی حب سعادت دو جهانی باشند در جواب

مکتوب سلطان مرادبخش نوشته شده مزینش سر نهال نوید

دوستی جاوید جام جهان نمای محبت باشد چمن آرای بهارستان اتحاد و التیام طراز
بخش گلهای بستان آغاز و انجام یعنی نامه فلان که بمیانجی نبض شناس
شخص حجابت و سفارت و امین نقود بعضیت پیغام دوستی و صداقت شایسته
خدمت سلاطین ذیشان حضرت خاقان ارسال یافته بود در ساعتی مسعود که مشاطه
الطاف حضرت ذو الجلال و مجلس آرای اقبال بیزوال شاهد کامیابی هر هفت
کمال نموده ابواب هشت بهشت مطلب روائی بموافقت هفت اختر از شش جهت بر
روی ملتزمان بساط سلطنت والا گشوده بود و فیض ورود آن از فرموده
مؤالفت و بهجت شیرین لسان آسرای یکتا دلی رنگین مضمون حضور نموداز وامن گلچین گردید
ازان حدیقه سراسر بهار که نسخه مصحف عرض اسرنگاریست بدو زیادت والا گلچین یاسمین مضامین
گردیده از گلهای بیگانه آن یاسمین ستانی بوی بهار یکجهتی و یگانگی پسندیده شرح سکینه باغ بستان دل

فرستادن سپاه ظفر توامان بانزد خامهٔ اعجاز بیان شده بود و صفحهٔ ارتسام بدان
اقامت گشود چون قبل از ورود رقیمهٔ مودت عنوان از سایر مفاد و مناط صداقت لزوم
بمعنی مفهوم و معلوم شده بود و اقتضای عهد قدیم و میثاق مبنی بر مستقیم عزم ارسال
مصمم و بنای ملت مظاهرت و معاضدت محکم گشته ارقام جهان مطاع و مناشیر لازم الاتباع
بکل بیگیان و امرای ممالک بیکران عساکر نصرت نشان مشتمل بر تأکیدات بیپایان عز صدور
گردیده بود که تهیهٔ تدارک خود نموده گوش بر آواز فرمان لازم حکم قدر توامان باشند که
بدین امر مامور گردند تهیهٔ سرانجام سفر سپاه را بسرعت امتثال فرمان واجب الاذعان بگردد
و درین ایام سعادت فرجام که مجدداً از مجاری و ناصیهٔ صدق انتظام ادراک انصرام شد نظر بر
وسعت ممالک ایران که مبدأ و منتهای آن از سرحد روم الی ممالک هندوستان لازم
بودن مدت ارک اثنا چندین ساله سفر که مئی این امور از سهولت نتواند شد مجدداً ارقام
مطاعه شرف صدور یافت که هر یک از افراد لشکر و آحاد این بحر مواج اثر فلک انتجاج جهاز
بیحسابه خود کرده بطریق استعجال روانهٔ سفر خیر اثر گردند و چنان نمایند که در حین حصاد
حاصل سرحد کابل حاضر شوند که بنا بر ازدحام و کثرت و زیادی عدت و امتداد مدت
اگر آذوقه و ذخیره و علوفه عساکر بی منتها تمادی از ره گذر تنگی معاش و فقدان اسباب
انتعاش تعب نکشند با وجود دولت یکی مبارزان عرصهٔ هیجا و هژبران
هنگامهٔ وغا چندین هزار راس اسب خانه زاد و تازی نژاد از اصطبلهای
خاصهٔ شریفه بمراتع فراه و لسبت و دارالقرار قندهار فرستاده شد

که اگر بسبب قطع این راه دور و دراز وطن ملال و رنج و تشویش فراز مرا که حیثیت مسعود را سستی
در بود را عارض شده باشد بدل آن جا ضرور بود که احتیاج بجام مراتب و موبّا خیر فرصت و تحصیل
مطالب نگرد و سرای عساکر نصرت مآثر بتاریخ فلان بپابوس حضرت سرافراز گشته نصرت دل
لیس پیش موکب مسعود شاهانه میکرد و رایات نصرآیات نیر طالع اقبال بالغ برای تسخیر ملک مصر بنا
روانه است حسب فرمان واجب الاذعان عساکر نصرت نشان عراق و آذربایجان و قراباغ
و ایروان و گیلان و مازندران و تمامی لشکر لرستان و کردستان و فارس و کوه گیلویه و عربستان
و شعبه ممدوح قول و برق و بنادر و کرمان و خراسان و سیستان و سایر ممالک بیکران و دار
فیروزی شعار جمعیت نموده از راه دار القرار قندهار بتسخیر فرمانفرمائی فلک چارم سرگرم
سنه قوی ... حاصل و کابل بعون عنایت الهی حاضر خواهد بود و انگلیسیان اشرار
سکار انداز که مهره تفنگ شان از رجم شیاطین ماه و خاصیت نجوم است لقدر تاثیر
شروع افلاک ... خدمت کردید بعون عنایت الهی و اقبال میمون
از احلال اسباب حصول مطالب آن طرازند بخت و بخت منتظر انظار عنایات خالق آسمان و زمین مهیا
و آماده و ابواب دخول آمدکار از اطراف و جوانب گشاده است اگر اندک تاخیر شود بسیار تحسر
نمودار خواهد واقع شود چنانچه پیرایه نگارش پوشیده از راه دوری آن تحقیق نمایند و تاکید
نوشته است بعد از این که تهیه اسباب سفر و رفع مسافت در ایام توقف کرده شود دیگر جهتی از جهات
نمیست که از کیفیت حال سعادت اشتمال و چگونگی بعضی امور که بعد ارسال حکمت و افادت پناه
مومی الیه وقوع یافته اطلاع حاصل نیست شایسته اطوار یگانگی آنکه چگونگی سوانح و وقایع آن مقام

فلان ... کاشان
... بعون عنایت الهی ...
فلک چهارم یعنی آفتاب
[illegible]

[illegible]

در مقام ابلاغ و اعلان در آورده مکشوف دارند که بعد از ینه زد سپاه کشورستانی
بهندوستان باردوی ظفر قرین آن شایسته تاج و نگین ملحق خواهد گردید بالطریق اولی ز
خصم بد فرجام انتقام خواهد کشید آنچه رای جهان آرای و تدبیرات فتح قرین آید سائر عنوا
خاطر والا اعلی شده الحال جلوه ظهور خواهد نمود که بهمین تایید برآرند تا من شاید عایت حصول
پیوسته کواکب امداد از افق حصول مطالع و نجوم فیروزی بخش کلمات درخشان ساطع باد نامهٔ
پادشاه والاجاه اورنگ زیب نوشته شده جواهر زواهر ستایش بیش لئالی
و لآلی متلالی ستایش لاتناهی اساس که گنجینه زبان میزان بیان از کشیدن آن عاجز و
توان از تعقل آن عاجز باشد نثار سرای کبریائی مالک الملکی که مغرس چرخ کبود از شهرستان
عظمت و جلال او دکانی و شجرهٔ بدیع الازهار جو از گلشن وسیع الفضا قدرت او شاخی است و
دقیقه شناس هنر آفرینش و زیست سحرای همتهای قدرتش گشاده و روشنی افزای انجمن دانشمندان
حیرا صنعت مدبر استعلاء نقش نهاده و برگردان شده و ازرا از جامه خانه خلعتش لباس التماس
سنت شایسته پرورش هیکل سازان میکده عرفان از فروغ مهر منیر معرفتش بادیه پیمایند
شیرین سخنان شکرستان شکر طراز از خوان نوالش بخشش بکام کشیده و نگاه
آگاهی باده بیست بمدعا رسیده نظم ساخته از لطف بی خاکیان ❀ چار حد عجز
فکان ❀ دیده ام این باغ پر از رنگ و بو ❀ یک گل عشقش بنر زار او ❀ و نعوت درود معدود
و صلوات صلوات نامحدود و دعه حضرت سید کونین و سرور ثقلین و شهریار ناصحین اعنی ثمر شجر گلشن
ایجاد و نتیجه عنصری کبرای سپهر و معمار آفتاب جهان تاب سمانش پیدا آب بقای چشمه سار لطف

[illegible]

غیبت محراب مسجد عبادت ملائکه مقربین سحر خیز لیلة القدر کنت نبیا و آدم بین الماء
والطین، درخشان گوهر صدف برتری آفتاب آسمان رفیع الارکان رسالت
و پیغمبری سوار گردون جنیبت سفر خجسته اثر لیلة الاسری پیشوای صفوف ارواح منبعث الی
مسجد اقصی نظم مصطفی پادشاه هر دو سرا * آفتاب جهان افروز علا * حکمت حق چو
نخسته ان جهان * بود و نقش خمیر مایه آن * حلقه هستی ما سبق است اوج عالم
چو بعل از کالست * و ثنای بیتها باد از نام برگزیده که حدیث صحیح من کنت
مولاه از دفتر جلالش آیتی است و مژده انت منی از داستان رفعتش حکایتی
امیر البررة قاتل الکفرة الفجرة امام المتقین قاسم المشرکین یعسوب الدین
اسد الله الغالب مظهر العجائب و الغرائب مفرق الکتائب فرد
علی آنکه یزدان علیم و بست * دو عالم دو کف کریم و بیست * صلوات الله و سلامه
علیهما و آلهما اجمعین الی یوم الدین بعد از حمد جناب کبریا و بسط بساط نعت سید انبیا و منقبت
زبده اصفیا بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر اعلیحضرت رفیع المنزلت گردون بسطت مشتری
سعادت خورشید طلعت عطارد فطنت زینت بخش مساوه جاه و جلال آرایش آرائک سلطنت
و اقبال صیقل مرآت مملکت بنای دولت خداداد شیرازه بند اوراق پریشان امور
بلاد و عباد خارش شمار خصم افگنی و دشمن شکاری منظور النظار الطاف حضرت
باری پیشرو سالکان صراط المستقیم وصول نظر یافته مقربان پیشگاه قبول فیض گستر
ریاض همیشه بهار سلطنت گورگانی حدیقه طراز گلستان خلد نشان جهانبانی سیراب

[illegible]

[illegible]

سیراب منهل حقیقت پناه و آگاهی قیمه شناس خبایای اسرار حقیقی [illegible] سپهر

و [illegible] نهنگ بحر شهامت و بسالت المؤید بعنایات الملک الحسیب نظام السلطنة و

والمعدلة والشهامة والبسالة والجلالة والرفعة والعزة والاقبال [illegible] خان

زیب مطلع [illegible] ارجمند و زمان سعادت پیوند [illegible] و خالق [illegible]

و جامل [illegible] سکان [illegible] خوشدلی من جمیع الوجوه [illegible] ابواب فتوحات [illegible]

بر چهره اقبال کشاده است بنا بحکم نجران صدق آمین [illegible] جلوس [illegible] بر وزان

بسالت و شجاعت و جوهر تیغ و [illegible] شکار جرأت و جسارت [illegible] سریر [illegible] السلطنت و

و [illegible] لازم السعادت جهانبانی که بمقتضای صدق تمامی تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ و

تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ آیه و انی هدایه إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا

مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ و به [illegible] اصابت [illegible]

تقدیر پیرایه حسن [illegible] پوشید [illegible] عشرت و خوشدلی افزوده همواره [illegible]

گردون نظیر دولت تمکن باشند از انجا که مبانی ائتلاف والتیام فیمابین گزیدگان این سلسله

[illegible] استقامت سپهر احتشام استحکام تمام [illegible] در عالم [illegible] و مسرت [illegible] که آن [illegible] اقبال [illegible]

دودمان مجد و جلال [illegible] هر گونه مهمی که در باب [illegible] در کار باشد بمقام اعلام [illegible]

دولت ابد مقرون ما بانجام آن [illegible] گردند چون [illegible] بعون عنایات الهی [illegible] مراعات [illegible]

منظور [illegible] بدستور هر گونه مطلبی که [illegible] خاطر [illegible] الامر [illegible] باشند [illegible] المنهاج [illegible] العبد العزیز

خان محمد [illegible] نوشته شد نسیم گلشن خلت و مؤالفت و شمیم بهارستان مودت

[illegible]

وجود که بتحلیه نسبای بمقام اتحاد و یکانگی و گردانستان ایشان طرفی منافرت و بیگانگی

است یعنی مکتوب عذوبت بلاغت اسلوب سلطنت پناه عبد العزیز خان به سلامت بر ارادل

و الافراد متعلم حاجی رسانیده تا بمنابع سعادت شئون زمانی باقسام برکات مقرون به ابواب

آمده کار بر چهره گشته تا بیدار کشاده اسباب حصول کام و نیل مرام آماده، و نشر روایح نفحات محبت

باعث اهتزاز گلهای آبیاری آشنای دل محزون خاطر همایون شد و چون از ورود آن گلشن منیر

نظام مستشام شمامه صحبت آن کامل الصفات فرموده گلهای نگارنگ انتعاش و ریاحین خاطر

فردوس مظاهر گشته و فریده الاشباه و نعمی الیه حاجی از سعادت مجالست مجلس اقدس که رخصت

انصراف حاصل نموده بالذبیلات خاطر احرمبند و مطلع آستان پیوند بتحقیق چگونگی حال سعادت

اشتمال آن مرکز دایره جاه و جلال یکی از زبانگان کریاس سپهر اساس عز متعلق بدو

الاشباه موصی الیه اونه پیوم صفحه سیر سر بر خواهد گردید که برسانیدن تحفه شماست مرام

و مطالب دوستانه دیگر باره متحمیح و مسرور گرداند پیوسته مکنونات ضمیر الاو مرعوت خاطر عطر

معلی را بمقام اعلام و اطلاع آورند که کار گزاران ملاقات بدوران [illegible]

آن را ماموری کرده هموار و مساعی کامروای از پلوه الطاف الهی لا مال [illegible] بخت اعادی قرین بال نکال

باد و درجواب آن نامه که بعبد العزیز خان نوشته شده نامه بهارستان [illegible] اقبال

و زلال چشمه سار بخشش صدق مصفا [illegible] شناسان [illegible]

شناوران یکتا [illegible] نامه [illegible] و مکتوب معلی خان الانسان عبد العزیز خان که مستور [illegible] گشته

نشید شیرین کلامی حاجی [illegible] رسالت نامه بود [illegible] مسعود [illegible]

[illegible]

[illegible]

اسباب حصول مرام آماده و ابواب اطمینان بر روی آمال مدت امتداد گشاده بود و مراتع
الفت از انتشار روائح مودت عنبر آگین و مشکبار ندو گردانید و باعث ایراق نخل خورم
تر دوستی جاوید شد شرحیکه در باب ابقای عهد ارسال جیش منصور بتوکال و تلاع
موانعیکه عرضت الله یفعل فی العالم معتبر آن تواند بود رقم خامه مواثق گردیده بود
صورت نگار مرآت اطلاع شد یقین حاصلست که سلاطین ذی شان که بهمین وجه مکان ازین شک
در مامی سخا انیسانند عموماً و آن رابطه فقائق ترائق گفتار و کردار خصوصاً در معین کردن حدیکه
از پیوند دوستی خیزد و مثمر نام نیک باشد نهایت جهد مینمایند و شاهد این معنی قبل از ورود والا
رقیمه مودت عنوان ارسالی بتر و دین صحیح البیان آیه عیان پوشیده بود و معاینه تعیین راه
بیت المعمور قلب محبت اساس بر حلیل شکوک و شبهات مسدود گشته چون ظاهر است که نخل مثمر اتحاد
سالی بر بدهد نفعی و خاصیت برمندی هم میسر انشاء الله تعالی هر وقت که این تخم محبت
با بیار سحاب لطف الهی بار آید حلاوت بخش مذاق صداقت خواهد بود آنچه در باب ستاینی
با دشمنان که بیگانه رسم نسبت سپاس گذاشته بجهت ابلاغ و اعلام شده بود بر آن ضمائر الهام قرینه
ستاینی پوشیده نخواهد بود که در آغاز سال حال که سلطنت پناه موصی الیه از ممالک محروسه
گردیدند بنابر رعایت خاطر مهمان که بر ذمت میزبان فرض عین و عین فرض میباشد آنچه از ایشان
رسوم آداب مهمان پروری باشد بتقدیم رسید و با وجود آن اراده هائیکه در خاطر داشتند بنا بر خاطر
آن والا جاه که محرک سلسله دوستی شده بود عطف عنان عزیمت از آن وادی نموده سالک
طریق انصراف آن نگردیدند بعد از آن که نوشته والا که از روی خواهش تمام سلطنت پناه مرقوم بود

[illegible]

عبدالعزیز خان بود و نزد بعضی [illegible]

مشتمل بر توجه آنخدیو در سلک تحریر آمده بود منظور نظر صداقت اثر گشت مظاهرت آنوالاجاه

مومی الیه را تتمیم مراد دوستی آنوالامکان ثمره وانه آنخدیو گردانید با آنکه خدام معلی مکان

مومی الیه بعد از نهضت کرایلچی فرستاده طلب مطالب کرده بودند بنا بر استتمام وقایع عدم امضای

آنوالاجاه فرستادن جواب نامهٔ سلطنت پناه مزبور بعقدهٔ تردد و تعویق ماند و مراجعت

همان معلی مکان ۱۲

ساختن ایلچی و ایماقات که بواسطهٔ فرزند شده نهضت دارد که بعد از ورود ایلچی و ایماقات و

رسیدن اعیان و سرخیلان جماعت تقبیل سدهٔ والا نموده بنا بر اعانت و مهمان نوازی که

سرشتهٔ طینت کریمان میباشد مقرر فرموده‌ایم که هیچ فردی از افراد متعرض حال جماعت

مزبور که بمقتضای نیرنگی سپهر بوقلمون ترک وطن مألوف خود نموده‌اند نشده واگذارند

که مرفه الحال در ظل عدالت باشند و اگر ارادهٔ توطن آنجا در خاطر داشته باشند بهر محل که خواهش

خاطر عنان تاب عزیمت ایشان شود روانه گردند اگر جمعی از آن گروه روانه آنخدیو شده

باشند خیر آنچه بپیرایهٔ صدق گفتار پوشیده جهی ندارد و حمایت خصم دوستان دیرکیش ائتلاف و

التیام چنانچه در طی نامهٔ گرامی تحریر یافته بود محض کفر و کفر محض است پیوسته باعلام صحت

ذات ستوده صفات مسرت پیرای خاطر دوستان گردیده تتابع آثار یگانگی که تا

انقراض زمان مبانی مشید الارکان آن از تطرق اختلال مصون آید بوده باشند اعتنا نموده

از کسوف عصیان زمان کوکب اتحاد از افق حصول درخشان باد صلحنامه که نزد

عبدالعزیزخان فرستاده که موافق آن قلمی نمایند

صورت بیرون از قیاس مولف العلوی را اینست که از التیام و حرف کن یکان اضداد

عه ایل و ایماقات از الفاظ ترکیه باشد بمعنی ایل و عیال و ادلت ۱۲

عه تقبیل بوسیدن تاکید بوسیدن ۱۲

عه طینت با کسر بمعنی سرشت ۱۲

شه مرفه الحال بمعنی خوشحال و شاد ۱۲

سه انقراض بالکسر [illegible]

[illegible]

اسند او ارجعه را بام در مقام توافق وابسته از خانه شمع لباس آشنائی پوشید
و به تریاق اکبر صلح و صلاح از مه این جز دلپسند انرا که از زهر جانگزای وحشت سموم
باصلاح آورده در آشتگی کشور شهود و جنود وجود باقصی الغایت کوشید و بر رشته
متین تسبیح بین غائی وجود انسان و حاصل ایجاد زمین و آسمان رسول ثقلین
خاتم نبیین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اوراق پریشانی اعتقادات و آرای فرق مختلفه
انسانی را شیرازه اتحادیست به نیروی یکانگی و موافقت غزوات مسلمین میان ثابت و فر
مخالفان دین مبین معاندان ملت متین درهم شکست سفح روح افزای عدالت سلاطین
ذی شان را که از اجزای رضای خالق و خلائق ترکیب یافته جاندار و مزاج کا
ایام گردانید و ازین شهد روح افزا مذاق خواهش لذت شناسان مواد احسان را
بحلاوت راحت و استراحت رسانید نظم مرا و را رسد سروری بر جهان ؛ که آراست
از عدل باغ جهان ؛ زهی عدل پرور حکیم علیم ؛ که روشن کند شمع گل از نسیم
یمین شاهد لاله را در چمن ؛ که از شعله دارد بسر پیرهن ؛ ز عدلش چنان شد جهان خلق را
که آتش کند ابر او در بغل ؛ لَهُ الْحَمْدُ وَالثَّنَاءُ وَمِنْهُ الْاِبْتِدَاءُ وَاِلَيْهِ الْاِنْتِهَاءُ
وَبِيَدِهٖ اَزِمَّةُ الْاَشْيَاءِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى مُحَمَّدٍ رَسُوْلِهٖ
مَادَامَتِ الْاَرْضُ وَالسَّمَاءُ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الَّذِيْنَ هُمْ
شُمُوْسُ الضُّحٰى وَبُدُوْرُ الدُّجٰى وبعد بر ضمیر واقفان قانع عالم
امکان و سواد خوانان نقوش پیچیده اوراق هیچ‌دانان مخفی و مستور نخواهد بود که بنای ثبات و قرار از

کارکاه رفیع اساس کارنمان پیشکاه امکان الفت واتحاد نهاده‌اند وباین مفتاح ابواب
نجاح وفلاح بر روی امانی و آمال عالم و عالمیان کشاده چندین از قافلهٔ انسان سلک
وانوار کوناکون که هر ساله از راه ورد عدم بعالم ناسوت آمد و شد مینمایند و بار آن قافله بکمال
بال و شکفته رنی در صحن کلستان بکشایند از نتایج حسن جلا و التیام که اتفاق خاک
آن باعث بران کردیده که تالیف این مختصر ولی را ده شعبه که در دیده بصیر ارباب حقیقت
صف نعال نشین بزم هستی اند منتج چندین آثار عظیمه و امور غریبه کردیده که توالیف سلاطین
سلاطین که صدر نشینان بزم برتری و برگزیدگان اقلیم بلند اختری اند مثمر قسم آثار جمیله و امور
نبیله خواهد بود لهذا درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که از رنگ بوی بنای کلستان بهجت و فرح
انجو ها مختص و مباهیست بمقتضای امور فرو نه نحو با صدق آیه واتقوا الله واصلحوا
ذات بینکم همگی همت والا نهمت مصروف و معطوف بران میداریم که پیوسته
مرآت مصافات و مصادقت از غبار نفاق و زنکار وحشت مبرا و معرا بوده عموم بنی نوع انسان
هشند و چهرهٔ آسایش و اطمینان که شاهد جهانیان معشوق پر جوبست درین آینهٔ جهان نما
تماشا فرمایند عمدة الاماثل والاقران حسن خوش بیگی ایلچی از طرز و آئین مصادقت
و مصالحت است جهت تعیین این مرام و تشیید مبانی ایتلاف و التیام وانه بزم الال و محفل
معلی اعلی حضرت والا رتبت سپهر منزلت پادشاه جمجاه فرموده که اسیدها که باعث نجاح حال
و تیسیر آرب یکانه و شناسا گردانیده بودیم و السلطان الاشان سکندر سلیمان
مکان زینة اعمد البنت سینه آبای عظام اجداد کرام خود نموده جهت انشراح بال محصول آمال و آمال عموم

نعال بکسر نون جمع نعل بمعنی کفش و صف نعال کنایت از صف آخرین باشد ۱۲

اساطین جمع اسطوانه بمعنی ستون

نبیله بفتح نون

عموم خلایق و در مناجوئی حضرت خالق قبول این خیر اتم و نیت اهم نموده اند بناء
مهد نیجان سلطان حاکم تعزندا جهت ترصیص این بیت الامان جهان بنیان که بمعمار عدالت سلاطین عز
ذیشان سبعت باوج کیوان افراشته و رانه ساخته اند در قیکه منتخب واو و قرون خلاحرکاه
سپهر نگار کوان اند بو شاهزادگان آمالیقان امرا و اعیان صاحبان اختیار این دولت
در پایه سریر سلطنت وا ورنگ حشمت و شوکت جمعیت وشتند شاهد این عایر حصول
پوشیده این شقیانیقه نگاشته خامه و توق رسوخ گردید که تا انقراض زمان انصرام دولت
دستورالعمل سلاطین فرقتین ایشان بوزرات ایران و باشند تا باهم در مقام توالف و تصادق باشند
و در تخریب بنیان معاندان این دو دولت علیه و دو مملکت فسیح الفضا و اعلام الوف و دشمنان ممالک سلد
با دیبا با انسد ستی معاضدت و مظاهرت یکدیگر کوشش نمایند و در آوان دولت و زمان سلطنت
این دو والا جاه قدر قدر ابد الزمان این دو مملکت وسیع از آفت و آسیب قتل و غارت
و نهب و یغمای یکدیگر در امان بوده مراحم رعایا و برایا باهم نگردند و اگر یکی از طرفین دشمنی
رونماید در امداد و اعانت او بقدر توان طاقت خود در اسعاف ندارند و این وثیقه را مشتو
الادوث دستورالعمل انسته متعرض محال متعلقه هم نشوند و هر کس که در نقض عهد و پیمان سعی
نماید در زمره الَّذِینَ یَنقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِن بَعْدِ مِیثَاقِهِ اهل بوده مورد لعنت الهی
باشد و ثواب این خیر مستقر و این امر ستوده کار فرخنده آثار این دو برگزیده حضرت پروردگار
و ملاذ و ملجای صغار و کبار ملوم اللیل و النهار واصل گردد فَمَن بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ
فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِینَ یُبَدِّلُونَهُ والصلوة والسلام علی محمد و آله الطاهر او باطنا

یعنی چالاکی و تیزی ۱۲ [illegible]

غارت و نهب و یغما [illegible]

[illegible]

نامهٔ که بعبد العزیز خان نوشته شد

پیمانهٔ عمر دوستکامی
و پیمانهٔ خوشدلی عبدالعزیز خان از خمخانهٔ الطاف بی پایان الهی سرشار و
سمند تحصیل کام و کمیت وصول عیش مدام آرمیدهٔ مضمار شعار بادا و بعد از طی
وادی فسیح الفضای اظهار دوستی و ودا که ضمیر خورشید ضیا بی میانجی تحریر خامه
نقش پذیر نامهٔ علم حضوری از جزئیات آن از بر لوح اطلاع می نگارد که دوستان
فطری و آشنایان روحانی را که روابط کم رنگی علائق بمقتضای الارواح جنود
مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناكر منها اختلف ازید و فطرت بسته شده
و مستحکم بوده در همه حالی از احوال هر وقتی از اوقات خصوصاً آوان نشاط و زمان انبساط
خاطر دوستی فخائر خواهان آن می باشد که از مستلذاتی که بران متمتع اند دوستان گرامی
را نیز بهره حاصل آید و حالتیکه قرب ظاهر مطابق قرب باطن بوده دیده و دل در مرتع
محل دوستی مجتمع باشند باتفاق از حلاوت صحبت شیرین کام از کاس سیرابی می آشام میکردند
و اگر بجهت موانع صوری عدم کشف حجب مهجوری آن نعمت عدیم البدل مفقود باشد شائبه
آئین اتحاد و نسبت که از کیفیت العشرت و چکونگی صحبت بمقتضای ما لا یدرک کله لا
یترک کله بارسال نموذجی دوستانرا با خود شریک سازند لهذا در ینوقت که روضهٔ مینو
نشان مازندران که از کثرت گلهای رنگارنگ و وفور ریاحین نمونه دار امان گلچین باغ
خلد برین بود و نظارگیان متشکل پسند و در آید مضرب سرادقات جاه و جلال و مهبط خیام دولت
اقبال گردیده شهر و زر بسته های گران زر نگار تر و اصناف طیور و سباع کوه ملاحظه

[illegible]

اشجار موزونه سرو و ناریج و مطالعهٔ بساتین مستحسنه بازاهیر و تیغ نخیل خوشدلی نموده
باین حبیه اعتنای خورشید ضیا شمع دماغ می افروزد مناسب شان نمود که چند ابیات
وحید و فرید عالم بشیرازی که هنگامه صید افگنی را از آن آئین بزم عیش خورسند را از یاقوت
رنگین این تمکین هست در عالم اتحاد مصحوب فلان ارسال دارد که انسد نشین بزم دریافت
نیز درین معنی با این دوست یگانگی دوست سهیم باشند و چون فرستادن بادهٔ تلخ بیمزه نائی
خوشگوار در ذائقه طبیعت ناگوار و بیمزه مینمود از هر قسم مزه که لازمهٔ عید است چند فرد فرستاده
شد امید که پیوسته هنگامه آرای عیش خورسند و کامیابی و کامرانی باشند **نامه که**
بوالی ملک روس نوشته شد حمد و سپاس بیکران نقود درر
بیپایان نثار جناب واهبی تواند بود که بآب روان حکم جاری ریاحین غرائب آئین صنا
انسان و انواع حیوان و اقسام نبات و جماد را از زمین عدم صرف و نیستی بحت
شکفانیده باغ وسیع الفضای واسع الارجای امکان را رونق و بهای نشو و نما کرامت
فرموده بقلم قدرت بالغهٔ تقدیر هزاران هزار صورت بدیع که یکرقم از آن فصل
شتا و بهار و موسم تموز وا آراست بر لوح هستی نقش نموده گوهر شب چراغ
ثوابت و سیار را از بحر زخار حکمت بغواصی قدرت برآورده چراغ
راه سالکان طریق خدائی گرداند و مذاق هر یک از تشنه لبان
منهل عذب شناخت را از چاشنی معرفت انگشت شهدی چشانیده و صلوٰة
بمنتهای بر سید سرور انبیا و سید اصفیا و هادی اتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

[illegible]

که انوار باصرهٔ ایمان و چراغ خلوت عرفان ملت غرّای ایجاد و نتیجهٔ صغری و کبرای مبدأ
و معاد دست باد بعد از گلدسته بندی بهارستان محمدت و منقبت بر راه مهر ضیای مسند قرب
باد بنا و الاجابه و بر ضمیر مستور نماند که نامهٔ مودت ختامه که در تجدید و تشیید ابنیهٔ [illegible]
مبانی مصادقت و مولفت که آبا عن جد فیما بین سلاطین فلک نشان برگزیدگان این دو دولت
محکم بنا و استحکام داشته ارسال نموده بودند در وقتی مرغوب و زمانی مطلوب که خاطر دریا
و خاطر از تنظیم و ترتیب مهام ملک و ملت و دین و دولت فراغتی حاصل و درهای حصول آمال و آمال
بمفاتیح عنایات الهی بر روی روزگار گشوده و دشمنان [illegible] مضمار معاندان
دشت [illegible] سوار بودند و رایات نصرت آیات به عزیمت جنت عنوان [illegible]
بعید و بکار اشتغال داشت رسیده چون مشعر بر دوستی قدیم و متضمن بر زوال [illegible] بود و
ازدیاد و استحکام مبانی وداد و ویرانه بنیاد شد آنچه در [illegible] کارداران
ارکان ابد مدت معروض داشتند بزیور رجوع و شرف حصول مقرون [illegible]
مدتی بود که از خدمت موفور المسرت دور از بزم حضور و [illegible] استعلام
حکومتی شریف خاندان عالی سلطنت [illegible]
آنکه با اعلام حکومتی محبت منقاد و اظهار مکنونات خاطر محبت خاطر مؤسس مبانی [illegible]
گردند آفتاب دولت و اقبال از افق عظمت و اجلال طالع و لامع باد نامه که بعبد العزیز

خان در پرسش قضیهٔ محمد خان و الله داد نوشته شد

تا اسامی سامی آبای عظام از وجود اخلاف کرام پایدار و حلاوت اثمار موجب استثمار اشجار [illegible]

[illegible]

بیا شد بنای سلسلهٔ چنگیز خانی و خاندان عظیم الشان قاآنی از وجود سلطنت بنیاد عبد العزیز خان
استوار و اساس این دولت ابد الابد عائم اقبال الحشر و الاتبار پایدار باد بعد از طی ایام
محبت بکیران مدت پیاپیان که مکاتیب و رسائل اعزان بدان آرستگی میداد در
لوح ابلاغ و اعلام بنگارد که از آنجا که بنیان ابدان انسان از معمار حوادث دوران
آب روان عمر گذران گذاشته و خیمهٔ هستی ابدان از فراش صنع بطنابهای شریان و تن
استخوان افراشته پیوسته این بنای رفیع اساس از تردد و انعکاس زلزال و این خیمهٔ
گردون مماس از هبوب نسیم حوادث و انسلال بیا شد اگر با فکندن لنگر اندیشهٔ اطباء حذاقت
کشتی حیات انسانی از صدمهٔ جار موجهٔ این بحر طوفانی ایمن توانستی شد متاع هستی انبیاء و سلاطین
و ائمهٔ راشدین و سلاطین صاحبین غریق بحر زخار نیستی نگردیدی و فردی از افراد این کاخ عمارت را
سر برنمی کشید چون این منزل نشین جای توقف و شایستهٔ تصرف نیست پسندیدهٔ ارباب هوش
آن تواند بود که از ظرائف این کان زیب منزل دم قبل از خود را که همین تحفة المتاع
بیابانی آن منزل جنت نشان ست بر دوشته بقدر همین هستی که از دربار احسان رزاق
الانس و جان بدان ملفوف ست قناعت نموده بقوت معلوم تر ملفوف شدن مرغوب متلهف و [illegible]
نگردیده شربت مرارت آمو دبستی رسیدی و لبادهٔ قیمتی حیات ابدی و برچیدی داند

بیت ز رشتهٔ نفس تار یاره معلوم ست ؛ که دل بهستی ناپایدار تلون بست ؛

و گروهی که بمعنی لطف یزدانی شرح کهن اوراق ایام را خوانده و غبار ملال اندیشهای باطل از آیینهٔ
ضمیر افشانده اند از گران خوابی این بنای باطل [illegible] با هی هلکو بر خاطر غبار ندارند

[illegible]

[illegible]

یقین میست که آنگروه ارباب رأفت نیز از وقوع قضیهٔ ناگزیر سلطنت و مغفرت پناه مرحوم جنان
که در حقیقت دین واجب الادای احیات را بدمن محصلان لیالی و ایام سیرهٔ گوهر خورشید فروغ
نعش شریف را از هم ترکیب عنصری آورده اند آئینهٔ خاطر را غبار آلود کلفت نموده گردانیده
و عمر عزیز که قدر آن شناختنی ست از روی آگاهی بتحصیل مرضیات الهی مصروف نموده ایام حیات را
بخوشنودی و کامرانی خواهند گذرانید و دوستان را در وقوع این قضیه شریک غالب حزن و تصور
خواهند فرمود چون حقیقیه آنسفر گزین ملک بقا را کارکنان قضا عطف عنان از دار غرور
بسرای سرور رهنمون شوند خواهش آن داشتند که نعش مطهر ایشان نقل بمشهد مقدس مطهره مشرفه
علی ساکنیها الف الف سلام و تحیه کرده شود و قیام بتقدیم وصایا باقتضای قوانین
شریعت غرا موقوف برضای اولیا و اوصیا میباشد لهذا بر ذمت همت لازم نموده
که شخصی را که بصفت زیادتی موصوف باشد برفاقت متعلقان و منسوبان سلطنت پناه
مزبور نزد آن ثمینه ارکان سلطنت فرستند که تحقیق و تصدیق تعیین میلان خاطر والا در
و نقل نعش آن مسافر ملک بقا نماید لهذا زبدة الاشباه فلان را که در زمانه خدمت سامی نمود که
بدانچه رای آفتاب ضیای اقتضا نماید مقرر فرمائیم که بسیکاران دولت والا عمل در
کواکب آمال از افق اقبال اجلال طالع و لامع باد نامه که در طلب نعش بنام
پادشاه هندوستان نوشته تَبٰرَكَ الَّذِى بِيَدِهِ الْمُلْكُ
وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ الَّذِى خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ
اَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ جواهر زواهر ثنائی که بیرون از مقیاس لا

[illegible]

[illegible]

لآلی منثلا محمدت لا متناهی اساس که در مقیاس نظر خرد خرده بین دقیقه شناس بلعل و یاقوت

و ماه و ستاره آید نثار بارگاه مالک الملکی تواند بود که دور گردان صد دور از جامه خانه تالیف و

لباس اعلام اقتیام پوشانیده گنجور گنج ز سرار خزائن موستار گردانید و اوراق پریشان جود و انشار

که صحایف کتاب حکمت الهی او الواح طلسم اصحاب اشنا و آگاهی اند از رشته التیام شهریاران عدالت شعار شیرازه

و جماعت رسانید و سالکان ظلمت کده امکان را که سرگشتگان تیه حیرت اند بمیامن ضیا شمع عقول انبیا

و سلاطین بصراط مستقیم المعنیان آسایش و دلالت نمود و بناخن تدبیر فرمان روایان خرد اندیش گره عقد تحریر

از خاطر عموم خلائق گشود یعنی از سلاطین نشان بشارت السعادة و استبشار ان الله یامر بالعدل و الاحسان

شادان و مسرور و برخی بمضمون و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث

و النسل و الله لا یحب الفساد از شمول رحمت بیغایت دور گردانید نکهت ریاحین بستان را که هر یک باسر مشتاز

جدا و برد از مدار گردش بسانه نسیم بهاری و درستان گلستان جدا نمود و آمیخت و آتش گل و لاله برنگ

هنگامه خوش نشینان چمن از زلال حکمت بالغه بقوات الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا در عرض

بوستان خرد ابیات ساخته از لطف بیخیالیان ؛ چار صد عجیب گلشن مکان ؛ صد و هم [illegible]

اند زنک بود یک گل سعادت و زراوه ؛ قدر نیش آورد و بر قرن تعب ؛ یوسف ور از چه [illegible]

یک گل خود رو ست باغ سن بهار ؛ یک ورق از دفتر او هزار نگارش ؛ در ورد نامعدود بر حدیقه [illegible]

شبستان بسیار بود معاد و وسیله نزول رحمت الهی محک عیار [illegible] آگاهی [illegible] گلستان [illegible]

مصداق کون فساد سپهر گردید و مبلغ آیه کریمه و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف

بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا سید ثقلین پیشوای انام خاتمین محمد [illegible] آل او اند [illegible]

[illegible]

بر آل و اولاد اطهار و اصحاب کبار او ما دام اللیل و النهار باد و بعد بر مرآت خاطر والا و
ضمیر منیر معلی محجوب و مستور نخواهد بود که هر نعمتی از نعمتهای بی منتهای الهی را شکری هست که بدون
اتیان آن از عهده شکرگزاری و سپاسداری آن احسان بر آمدن متعسر بل متعذر می نماید چنانچه
شکر اعطای نعمت ثروت و مکنت ببذل انفاق و نوازش ارباب حاجت صورت می بندد و
ادای شکر بیرون از قیاس سلطنت عظمی و دارائی کبری متصور آن نیست که با وجود اشتغال اشغال جهانبانی
و توفیر دواعی حکمرانی بتفحص احوال سپاه و رعیت نموده ساکنین و قاطنین ممالک را که ودیعه
بمبانی تفقد و نوازش ملاحظه فرموده در انتظام حال و انشراح بال آن گروه که مستحقان انواع تعهد
رعایت و مراقبت اند بذل جهد بتقدیم رسانیده ذمت همت جهانبانی را از شغل و مداین مناهی سبکبار سازند
از روزیکه کارکنان بارگاه کبریا قبض و بسط اقالیم ظاهر را در قبضه کفایت و درایت این
محتاج عنایات الطاف الهی گذاشته اند بنابر وسعت و فسحت ممالک محروسه و مستغرقی بسیار
اشغال ضروریه تنظیم و تنسیق ملک خدا داد بحسب دلخواه صورت انجام نیافته بود درین ایام
آغاز فرخنده فرجام شوق زیارت آستانه مقدسه منوره مطهره صفیه نبویه علی ساکنها الف الف
سلام و تحیه سلسله جنبان گشته الویه دولت و اعلام نصرت از مقر اقبال و موطن جاه و جلال
بقصد احراز این سعادت در حرکت آمد که هم دیده شوق را از کحل الجواهر خاک آن آستان
عرش نشان نور و ضیا بر افزاید و هم غنچه آمال ساکنان آن دیار را از سحاب شبنم عنایت شامله بر جه
خواهش شکفاند و بنابر قرب جوار و تاسیس مبانی اسلام و اتحاد آبا و اجداد عالی تبار والا
مقدار ز همت حسن شان واجب و لازم نمود که استعلام احوال آن ملکی را اتک

ارکان سلطنت عظمی و حامی اساس مدارائی کبری لمعه ذره مرصوص مبانی خلت و صداقت قدیم
کوشش نماید و تشیید این بنای کردون اساس که بمحض اتفاق ذاتی نسبت بسینه سلاطین و
ره والا دو دوستی آبائی ماسلف از مستقر ضمار و منتحات بود بنابر تجلی ذات ستوده صفات آن بنا
و الا تبار بزیور صفات حمیده زیاده از آنچه مرکوز خاطر بود واجب کردید که از جمله صفات
فرخنده و اطوار پسندیده آن محیی مراسم صاحبقرانی که محمود و مکنون ضمیر و خاطر دریادلان کشته
نوازش سلطنت پناه نذر محمد خان تفویض ملک بلخ و سایر محال آن کشور است که با آنکه اهالی آن ملک
بارتکاب محنت و مشقت در حیطه تصرف و تسخیر خسرو مسعود آمده بنابر رعایت سلطنت پناه مشار الیه
در اطفای نوائر فتنه و فساد انقلاب عظمی به نیروی همت والا بسعادت آن ملک را بسلطنت پناه
مزبور مسلم داشتند لهذا زبده الاقران و الامثال شاه قلی بیک و معصوم بیک ناظر سابق تا از
که از طرز ره آوردان رسوم سفارت روانه خدمت و الا محفل معلی فرمودیم که بندی چند از مراتب
دوستی و یکتادلی که پیش نهاد باطن صدق مواطن سفرائی کزارش دهند و سلسله جنبان آن
مصافات قدیم که از بدو طلوع و ظهور این دو دولت عظمی مانند خورشید و ماه جهان آرا به نیروی
معاضدت یکدیگر قرین ضیا و بها داشته اند کردد و چون حجب کدورت و تشتت منافرت
بتحریک نسیم وفاق و اتفاق بالکلیه مرتفع کردید و بهمه جهت طریق محبت و یکانکی سپرده
و ودی همت همیشه همت والا بر استیفا داشته آنکه ستر مناهی الی و خلائق
است مصروف و معطوف و پیوسته مراعات این امور موجب رفاه حال کافه رعایا و برایا
مطمح نظر خیریت اساس بوده جنابان اند که سطری از مکنونات خاطر در معرض اظهار و اعلان

در آمد بر خاطر دریا مقاطر که مطرح اشعهٔ لمعات قدسیت واضح و لائح خواهد بود که همواره همت
سلاطین معدلت آئین بر تعمیر بیت المعمور دوستی و ولا مقصور میباشد و دیدهٔ دوربین همت بلند نهمت ارجمند
از امعان جزئیات پوشیده نزد تاکید و تشیید این مبانی الهی بجهت التفاتی کریمی کوشش میفرمودند اگر
نظر بر روابط اتحاد و قرابت نموده خزانهٔ قندهار را باین سند صداقت آگین صدق اندیش
تفویض نمایند در تسخیر ملک فسیح الفضای دوستی جاوید که بمرور دهور و تقاضای ایام از تطرق
خلل و نقصان مصون و مامون باشد جاهد بوده کوشیده اند که بمعمار رای رزین تعمیر عمارت عدالت
آئین این بنای رفیع اساس صورت تشیید و ترصیص یافته بنای ممالک کل طوعی بسیط الامان با
علی مر الدهور و الازمان قرین ارتباط ممالک بین الجانبین موسوم و دعای مرو جوان خواهند بود

نامه که بعد فتح قلعهٔ قندهار بپادشاه مزبور نوشته

گوهر الفاظیکه جوهری اندیشه از زیور اکلیل مقال و اند و لعل آبدار معانی که صیرفی
ادراک نکته سنجان نقود شاباش در آفرینش شاهد شایستهٔ آن تحفه اند که کرسی ملیح پایهٔ سخن بند از آن
جواهر زواهر ترصیع داده نام نامی اسم سامی فلان ابن فلان مسند الانشا اند و از نسیم بهار
گلبار ولی المشک اند و سرشتن آن سرکرده و ن نظیر از تبسم نسیم اعلان المهار ازهار
بزم دوستی و ولا افشانند که از شمیم عنبرآگین این ریاحین دماغ نکهت شناسان گلشن
صدا و آوازه صفیر عندلیب اتحاد و ارتباط قدیم بلند آوازه گردد بعد الحمد لله که اگرچه
بحسب ظاهر ملاقات غایت عدیم البدل مجالست ادراک صحبت بسنت اما همیشه در عالم معنی الوداد
این بوستان چمن قلوب و شبستان گشادهٔ لسان مکالمهٔ غائبانه که بشگفتن نامهٔ زبانی از ناحیهٔ حاصل

[illegible]

حاصل میگردد و آماده هست امید که همواره شاید ائتلاف و اتحاد باز دست حصول
آرب بربن بستان بهجران رازنا دبعد از اطلاع نفوس نبوت دولا بر مرآت ضمیر خورشید
ضیا که از اشراقات ضمیر مستفیض و مستنیر است بر لوح ابلاغ می نگارد چون آغاز عزم
معارج دارائی ایران از ابتداء مدارج علیات حضرت رحمن پیوسته در خاطر حق شناس
دشمن بهر حقامنت اساس مرکوز بود که دیده شوق را از خاک آستانه مقدسه منوره عرش
درجه رضیه علی ساکنها الف الف سلام و تحیة روشن سازد بنابر کثرت مشاغل جهانبانی
و شواغل کشورستانی از احراز این سعادت عظمی و عطیه کبری محروم بود و درین ایام سعادت
انجام که از مهام کلی و جزوی آنحدود بالکلیه فراغت حاصل گردید بنا چنان نمود که عمده
همت والانهمت را از بهر این مرحله بالا دارا آنرا د ساخته باین تقریب و
احوال ساکنان خراسان نیز که بسبب بعد مسافت از مستقر خلافت از استفاضه انوار عنایت
شامله چنانچه شاید بهره ور نگردیده بودند بنوعیکه مقتضی عدالت کامله باشد کرده شود
در ضمن ورود این بار بجهت رعایت قرب جوار ارتباط و التیام آبا آبائی و اتحاد لازم
دانست که با ارسال صحیفه که ذکر شیوه ستوده دوستی و اتحاد قدیم باشد محرک سلسله
گردد چون مبین سعی است که والیان ممالک محروسه را بعد از تشیید قواعد صداقت
ارتفاع حجب مباینت منافرت ربوده بود و درانه که گذرگاه سیل حوادث باشیم شناخته بود
در آن تذکره بجهتی دیگر یاد لی نهار بخواهش فند یا شده بود مطلوب ال متفقین بود که بنظر
رسد البلند کوره نموده همت والا آن عم بزرگوار در انجام مسئول تقدیم آن پرسش آمدنا دنیا جاهان

[illegible]

و ملک‌ستان کتاب ظفر انتساب متوجه بخجند گردید چون بعد از ورود الویهٔ دولت مآب نوآیات
منسوبان آن دولت والا از سبز زینت آباد اتحاد این دولت محکم بنا اغماض نموده چنانچه
با بیگانگان سلوک نمایند سد ابواب اطاعت نموده بتصور فاسد اینکه جدائی در میان این صدق اندیش
صداقت کیش و آن عم بزرگوار والا تبار است و تجنب فرمائی خفی گردیده معارضه با این دو
صادق الولا در آئینه اتحاد صورت تا فرمائی آن والاجاه عظیم الشان است بر زینت همت فرض
گردیده که سپاه نصرت توامان باعتادیت آن گروه ضلالت نشان نامزد فرماید لهذا حکم نافذ قدر
پیوست که اطراف آن قلاع محکم بنا را مرکز آسا بدائره احاطه در آورده بمفاتیح جلادت و کشایش
ابواب متعلقه آن سعی نمایند غازیان ظفر توامان که تشنه امتثال فرمان بودند از آنجا که
بتعالیه سیف و سنان اقفال درهای آن قلاع کرده درون آن از هم گشودند بعد از ظهور استیلا
اقتدار بر آن قلاع کرده درون آثار گروهی از محصورین را که در حین محاصره مسالک ادب
آداب بوده از صراط مستقیم حد خود و شناعدول نموده بودند بکشاده دلی جبهه عفو و اغماض مشمول
عنایات بیغایات گردانیده حقیقت نصرت آثار را در ضمن عرض مؤدیم رجا واثق و یقین حاصل است که چون
آمیمنی از غایت اتحاد و نهایت ارتباط صورت وقوع یافته غبار انگیز مرآت منیر خورشید نظیر نخواهد شد
که ولایت مزبور و سایر محال ممالک محروسه متعلق بخجند دانسته جدائی را منظور نظر نخواهند
چون غرض انسداد ابواب گفتگوی حاسدان این التیام ائتلاف ابد توامان بود بشارة وزنی
روانه خدمت والا مؤدیم که حقیقت صدق اندیشی اخلاص کیشی این مخلص را آن عم
بزرگوار خاطر نشان نماید خورشید سلطنت و اقبال از افق جاه و جلال طالع و لامع باد در جواب

در جواب نامهٔ عبدالعزیز خان نوشته

مرآت بیغبار چهرهٔ حسن مصافات و عینک درنمای شاهد ملاقات و کلبرگ دوحهٔ دوستی و صداقت سحاب نیسان لیالی و مودت اعنی نامهٔ عنبرین شمامهٔ سلطنت پناه عبدالعزیز خان در وقتیکه دوشیزگان حصول آمال ما ز آئین بهجت کمال و جمال مآل گلزار فراغبال انجمن افروز و مجلس طراز بودند فروغ ورود بخشیدهٔ باغ یکتائی و یگانگی و مشام صداقت و وداد را عنبرآگین گردانید چنانکه در باب سلطنت پناه ابوالغازی خان والی اورگنج پیرایهٔ اعلان و اظهار پوشیده بود که چون بدم سرد صرصر نفرت بهم موجب پژمردگی گلشن مواخات آن گزیده قرون و ادوار و زبدهٔ والاتبار آن بلند قدر رفیع مقدار گردیده هم به تخریب بعضی از اقطاع و ارباع و تضییع عقار و ضیاع سکان آن ملک کوشیده جمعی از منتسبان دودمان ولایت نشان تادیب و مامور گردند و در ربط اتفاق جلوهٔ عیان نمود آئینهٔ ضمیر منیر که از صیقل عنایات الهی مصفا ست منطبع خواهد بود که سلطنت پناه مذکور در سلک اتباع خواقین ابد توامان انتظام داشت و به پشتی و استظهار ملازمان این دولت دیرینه بنیاد به نیل حکومت موروثی آبا و اجداد استعداد یافته و از تاریخی که بمرحمات عنایات کارکنان این دولت بر اوج حکومت ازلی ترقی نموده الی یومنا هذا در احکام سررشتهٔ نیکو بندگی و سلوک طریق رضاجوئی و مراقبت مطاوعت و در کیش مروت آزار و اضرار شخصیکه همواره سر بر خط فرمان و چشم تیقظ بر راه ایثار عهود و پیمان داشته باشد بدون صدور جرم محظور از قاعدهٔ مرحمت ذاتی و مروت جبلی دور است لیکن بنا بر مراعات مبانی دوستی آن نامه

[illegible]

مشاالیهم سلطنت و بانی مبانی صداقت که بصحت پیوسته که بموجبی مکرر در صدد تهیه لغاو صرر

وجانی ساکنین آن دیار در آمده یکی از بندگان درگاه خلائق پناه رالعین موسوم که سلطنت

موما الیه را از ارتکاب انتقیم امور ممنوع و متقاعد بساز و یقین حاصلست که بعد از ورود

منهی یکرباً از دایره خود رائی بیرون نگذاشته بمقتضای امتثال فرمان ضبط عنان کمیت

خاطر را از اراده های جیان نخواهد نمود و احتیاج بتعیین شخصی یا بیگروه ترکمان نخواهد بود

دامن همیشه بهار طبیعت را از خس و خاشاک خلجان این امور صفا خواهند داشت که

من بعد انتقیم حرکات از مشار الیهما در نخواهد شد شیر حیکه و ذیل نیم عا و رباب دو دستجات الملک باهر

دیار فسیح الفضا بزبان خامه بلاغت ترجمان گذشته بود بدیهیست که در صدد نقصان

منع جلب نفع آنگروه که در حقیقت انفتاح طریق آمد شد مفتاح ابواب روزی ایشانست

درآمدن چندین سو دو در مدیه و الا بجمعی که انظار ایشان بملاحظه کلیات امور مقصور است

موعی ارد و آنچه درباب تقدیم تعیین جمعی بجهت تحصیل این مطالب بملاحظه آنکه موجب تعمیم

مواسی و مراعی اغنام ساکنان ممالک محروسه خواهد شد گزارش یافته بود هرگاه موبرین

سر از ربقه اطاعت پیچیده خلاف وعده تقاعد دارند مو سلطنت اراده ارتکاب

این امور نموده عمل بمضمون آیه کریمه وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ نمایند بدر از

عنایات جناب کبریا و معاضدت دولت والا مشتوبان این دولت محکم بنیاد در تقصیر آباد

ایشان تقصیر نخواهند نمود سلطنت و جلالت پناه در طی نامه مودت عنوان استعاری

آمدن سفارة والی هندوستان شده بود که کلاه وفاق و اتفاق از آن کانه آفاق شده بنابر

[illegible]

[illegible]

تا بیداری عهود دوستی دوستان نیل مامول رایج گردیده مشاهده دیده دریافت اولا
خواهد بود که خبر واخیر علت نامه سترد او ملک والقلم المعتضد بار سلوک آن [illegible] به وزکار بدکردار
ملک بر وردن ۱۲
مستغرق بحار رحمت حضرت آفریدگار اعنی سرچشمهٔ مجد و برتری آن منظور انظار الطاف
روزگار بود که بعد از وقوع دوستی فیمابین خان عظیم الشان و الامکان این نیازمند درگاه
می نماید که ریاض گلشای الداد از فیض قدوم تنگ گلستان جناب ساختند چه نقصان
آن خان رفیع الشان مینو مکان بر این امر سلسله جنبان گردید بعد انتزاع آن ملک متعذر
الارتجاع سررشته آمد و شد و رفت و خورد چنانچه فیمابین نور و ظلمت و شب و روز قائم است
تا غایت گسسته حالا که آن گم کرده راه تدابیر اندیشه را تباه و دست امید از چاره کار کوتاه
ای بنهایت
دیده گرد هامون ناهنجار خود را نسبت بآن دودمان الاتیار بر کنار گذشته و انچه در
اوان سیاه مستی انند ار تجربی کرده بود تخم [illegible] ناکاشته در کنار گیش تابت
بکل بر آورده دوستی ادعای مسکو شد و فروغ افعال خود را که مانند آتش در شب تار یا نیست
دوستی ۱۲
پرده تدبیر مبیو شده و رسیده خرد و خرد و بین بلیغ و بعید میتابد که مهل دوستی باوجود
شیوه بدکی چنان دیکر باره مصاف و طبع و الالحمر به اند و زنجوای حدیث
لَا یُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ وَاحِدٍ مَرَّتَیْنِ فریفته لاف و گزاف تواند شد
اموال عموم هندکی کوبش ملیکنوبش که زبان خامه با ستر جامع آن کوباشده بود [illegible] ازمان
النفر گزین ملک بقا مِنْ حَیْثُ لَا یُسْتَثْنیٰ مِنْهُ شَیْءٌ مِنَ الْاَشْیَاءِ ارسال شدن چون
یکی [illegible] حقوق حضرت بزدان خدمات بیکران ایرات موارثیت اولاد

[illegible]

قوله [illegible] ۱۲ [illegible] ۱۲ [illegible] ۱۲

الشانست بیقین که اموال مذکوره کما فرض الله بورثه مرحوم مغفور بر خواهد رسید پیوسته کام و سمند حصول مرام خوش عنان و در مسالک لا انتهائی عمر و دوام در جولان باد

نامه که بابو الغازی خان والی اورگنج نوشته شد

پیوسته کوکب مطالب اختر مآرب ابو الغازی خان از افق حصول طالع و لامع باد بعد از تشیید مبانی اتحاد و وفاق مکشوف ضمیر منیر خورشید اشراق میگرداند که بنابرانکه سلاطین مالک رقاب و خواقین کامیاب اکثر اسباب حصول را مجموع و علل تفرقه خاطر را الامر نمو همواره استعلام چگونگی حال سعادت اشتمال دوستان صداقت نشان که در حقیقت مستلزم سبب کامرانی و نشاط و موجب ازدیاد مواد ابتهاج و انبساط است منظور نظر والا میباشد و مدتی بود که از کماهی احوال و اوضاع آن سلطنت پناه اطلاع حاصل نبود و لهذا درین وقت فرخنده ساعات که از میامن عنایات حضرت واهب العطیات اسباب جهانبانی منتظم و غنچهای حدائق کامجوئی و کامیابی از نسیم الطاف الهی متبسم است بجهت استعلام این مرام حصول انتظام بدین گونه موالات سلسله جنبان مصادقت و مصافات شده و چنانچه در کیش وداد و تالیف تنظیم امور دنیویه دوستان منظور نظر است همچنین معه برای اخرویه ایشان نیز در آئینه ضمیر منیر جلوه گر و چون مکرر بمسامع رفیعه سرادقات جاه و جلال رسید که آن سلاله سلسله چنگیزخانی بکرات در صدد نهب و یغما بندگان ماوراء النهر مثل آلکمان بندگان والی و ارباب اهالی آن [illegible] امری بکرده برین حرکت مبادرت شده باشد و آینده [illegible] منظور حدا [illegible]

قوله [illegible] ۱۲ مبتسم [illegible] شکفته شده ۱۲ قوله این مرام [illegible] جویای [illegible] حال دوستان ۱۲ قوله [illegible] ۱۲ قوله سلاله [illegible] قوله [illegible] ۱۲ قوله [illegible]

[illegible]

سماعت ناخوشنودی رب غفور و بازخواست و مؤاخذهٔ یوم النشور میگردد و بمقتضای مظلمیت حضرت رحمن که مؤمن و متشکر در کار خداوندگاری آن حضرت یکسانند رفاه حال افراد ناس در نظر والائی قدرشناس بله بتساوی دارد و معهذا بدیهی است که والی والا قدر ان ولایت نیز سالک طریق دوستی و یکجهتی و الفت لازم بود که باظهار امری که در حقیقت خیر نشانیت آن عالی جاه در ضمن آن مندرج و فارغ حال جانبین در تحت آن مندرج است مبادرت نماید و چون تفرقه و انکسار بال مستغنی ایشان احوال بغیر از ناخوشنودی حضرت رب متعال و وبال مثمر و منتج اثری نمیکند یقین حاصلست که بعد از تعمق و امعان در مقدمات که در حقیقت باعث بر آن دوستی آنجا نیجا مرضیه استجابت مرعی امری که موجب استرضای خالق و ترفیه حال خلائق است خواهند بود همواره سمند دولت در زیر زین بوستان سلطنت از گلهای حصول آمال رنگین باد و در جواب **نامهٔ عبدالعزیز خان نوشته شد** گلزار دوستی و موالات و بوستان موالفت و مصافات نامهٔ معدلت انتساب عبدالعزیز خان که سیراب از چشمه سار مودت و وداد و پرورده سحاب دوستی و اتحاد است در وقتیکه بعون عنایت حضرت یزدان جهان بکام و هر هفت شاهد مطلب روی تمام نموده نکهت یکتائی و یکتا دلی بمشام اتحاد رسانید و ضمیر انور خاطر فیض گستر را سیر آن بهار دوستی از ها[illegible] و مسرور گردانید چون رنگینی صداقت و نظر وقت جوهر رنگین الفت پسندیده و در ماست مهربانی انس و ضمیر میان هیئت میباشد و همواره مطمح نظر حق بین مرکوز خاطر حقیقت گزین

[illegible]

السنت که رعایت این امر ستوده نسبت باصناف امم بروجه اتم کرده شود و بعد کال [illegible]
امید ما بمحک قبول طبع معلی رسیده پیوسته سلسله جنبان روابط دوستی و یکجهتی بوده
مطالبی که در خاطر محبت ذخائر داشته باشند بموقف ابلاغ رسانند که کارکنان دولت
ابد مدت دوران عدت بانجام آن باشتور کردند نامه که بعبد العزیز خان نوشته
از نتائج اتصالات اجرام علوی و امتزاجات امهات سفلی خوش نشینان ممالک البدیها
حال منتظم و شیرازه کتاب جود افراد مکونات بسبب این اتصال التیام اجتماع ملتئم
ارکان بنیان دولت اعلی حضرت سلطنت و عدالت و شوکت پناه شهنشاه دلبسات
دستگاه نصفت و معدلت انتباه الاحیا ارمنیده مسند بلند پایه جنکیز خانی طرازنده
تخت رفیع الارکان قاآنی عبد العزیز خان از تشتت و تفرق مصون و کلهای کامجوئی
آن سلطان عظیم الشان از نسیم خلاف و اختلاف اضداد محروس و مامون باد بعد از
بسط بساط اظهار یکجهتی دلی و مودت بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر منطبع میگرداند که بر قبعه
شناسان نو آفرینش و تماشائیان لجه دانش و بینش مخفی و مستور نیست که غرض اصلی
و مطالب کلی سلاطین معدلت آئین جز امنیت قرین از تعمیر کاخ دوستی و مودت و غرس
نهال یکانکی و الفت نیست که کافه جمهور و ساکنان ثغور در ان بنیان رفیع الشان از
تابش آفتاب حوادث استظلال نموده و از اثمار آن روضه اطمینان لذت یاب کام
ستان باشند و از انرو که تبادر پیوند سخنان صدق نشان رسولان طرفین ایلچیان
جانبین بشیع مسالمت و مودت و پیوند مصاحبت و محبت نقوش اتمام پذیرفته تا امروز

باآنکه بعضی اوقات از منسوبان آن والاشان بلندمکان بعضی امور که منافی وثوق
صداقت باشد بمنصهٔ ظهور رسیده نواب [illegible] بنا بر رعایت این مراسم کرده
حرکات آن گروه خسران پژوه متعرض بعضی اغماض فرموده عساکر نصرت مآثر با وجود
نهایت آراستگی و استعداد و عدم اشتغال امری از امور سائر بلاد رخصت تلافی
و تدارک نیافته اند و درین اوقات نیز بعرض رسید که بعضی از منسوبان سلطنت
شوکت پناه سبحان قلیخان از کوتاهی عاقبت نیندیشیده و بمقتضای العادة کالطبیعة
الثانیة دست غارت و یغما بر دواب و اغنام جمعی از فقرا و عجزه دراز نموده
از حد مراعات دوستی بیرون نهاده اند چون یقین حاصل که این امر شنیع و شغل فظیع بدون
اطلاع و آگاهی آن والاجاه حقیقت آگاه صورت وقوع یافته لازم نمود که حقیقت این امر
بمنصهٔ اعلام و اظهار رسد که اگر آن گروه بی‌بنیاد بدون اذن و رضای سلطنت و دولت جلالت پناه مرتکب
ارتکاب آن امور شده باشند مقرر دارد که در صدد منع و تنبیه آن گروه درآمده من بعد انتظام امور
ضبط نماید که احدی را این خیال در خاطر خطور نتواند نمود و اگر سلطنت پناه سابق الاتحاد
از این معنی مطلع بوده و بفرمان آن گردون جناب مالک رقاب متقاعد نشود و
تنبیه ایشان نفرموده سلطنت پناه مزبور عمل نمایند لشکر نصرت اثر تدارک
و تلافی که بطریق وزری در آن امر خواهد بود مامور گردد و آن والامکان جلی
الشان این معنی را منافی دوستی و یگانگی ندانسته مؤکد مودت و مشید بنای
استوار یکجادلی شناسند باقی حالات بر جوع تقریر فلانست اعتماد خواهند نمود

نامه که بعبد العزیز خان نوشته شد

چمن پیرای گلشن ائتلاف و
حدیقه طراز گلزار دوستی و الفت زنگ آمیز بهارستان یگانگی و بیگانگی مصقل زنگار
وحشت و بیگانگی اعنی نامه مودت ختامه مکتوب عنبرین شمامه عبد العزیز خان که سلک
نقوش بدیعه معانی و ریاض خلوت دوستان تا آئین آن مستانست مصحوب عمدة الاماثل
و زبدة الاشباه فارس مضمار سخندانی یکه تاز عرصه دقیقه یابی فصیح بیانی جبین نور
حاجی میر آخور در حینیکه الویه فیوضات بهار از ریاحین ازهار بر روی روزگار کشاده و
ساقی فروردین صلاء عام بمیگساران لاله و گل در داده اسباب حصول مرام آماده بود از
ورود مسعود چهره کشای بهار تازه طرح نگار عشرت بی اندازه گردیده باعث ازدیاد
مواد خوشدلی شد شرحیکه در باب استیصال اهل ضلال که سر بنافرمانی کشیده بر مسالک
طریق نکال پوییده سر از ربقه اطاعت پیچیده بودند و متابعت و مطاوعت عموم خوانین که مرقوم
قلم موالات شده بود چون مشتمل بر تشیید مبانی دولت و اعتلاء مدارج سلطنت ممتاز
ستوده بود باعث ابتهاج لاتناهی و مسرت لاتعد و لاتحصی شد یقین است که بنای عهود
اهل کذب و نفاق مانند ضیای صبح نخستین بر باد و بر تنفس نخواهد بود و چراغ اقبالمندی
و نیک سرانجامی ارباب وفاق امتداد فروغ خورشید عالم افروز خواهد داشت الحمد رب
نهضت بصوب کابل نهاز خامه صادق البیان شده بود تحقیق شخص تصدیق و ادعا نسبت
که تحمل بر مسندی تخت سلاطین کسطر ابطر از کلام الملوک ملوک الکلام است از ابیار سحاب
الطافی عهود سرسبز و زبان خواهد گردید لازم شیوه اتحاد و مناسبت و داد آنکه پیوسته

[illegible]

دیده فاتح ابواب مراسلات بوده با اعلام فتوحات تازه و ترقیات بی اندازه مسرت افزای قلوب دوستان گردد همیشه گلشن دولت و اقبال سرسبز و اثمار حصول مقاصد شاداب باد

نامه که بابو الغازی خان والی اورگنج نوشته شده

نامهٔ ودیعت طراز و مکتوب لازم الاعزاز سلطنت پناه ابو الغازی خان که مشتمل بر فتح مبین و نگونساری کفره و فجره قلماق بودند قرین فرحت خامهٔ موالات ختامه شده بود در ساعتی مسعود که ابواب فیوضات غیبی بر چهرهٔ بخت ظفر فرجام باز و دست امانی سایر گلزار آمال دراز بود مصحوب فلان مخلص رسید و از زلال رشحهٔ جویان از جداول عبارات آن مرصوصة البنا و مبنی بر ترصیص مبانی مودت و ولا بود باعث مزید ابتهاج خاطر محبت ذخائر گردید بنا بر شیوهٔ مراعات ارتباط دوستی و ائتلاف آبای کرام آن سلطنت پناه ابوی نداء نسبت باین دودمان والا پیوسته همت والا نهمت بر آن مصروف که آن سلالهٔ سلسلهٔ چنگیزی السلطنة و فیروزی قاصدان آن دولت والا از ذلت و تیره روزی نصیب اعادی دشمنان شوند اتحاد و ملائم شیمه گرامی بود و اینکه همواره با اعلام فتوحات مسرت افزای ضمیر و دوستی گردیده فاتح ابواب مکاتبات و مراسلات باشند لا یزال کوکب اقبال از افق کمال طالع باد

نامه که بقطب شاه والی دکن نوشته شده

اغصان شجرهٔ ریاض الفت و وداد و ثمر فرخنده اثر گلبن مودت و اتحاد یعنی صحیفهٔ مودت طراز و مفاوضهٔ صداقت انجام مخالصت آغاز حضرت سلطنت و جلالت پناه بهجت و رفعت دستگاه شهامت و بسالت انتباه عالیجاه نقاوهٔ دودمان سلاطین کامگار خلاصهٔ خاندان خواقین نامدار فرمانروای سلطنت

سزاوار و لایق ۱۲

اعلام بالکسر آگاه کردن ۱۲

[illegible] ۱۲

اغصان بالفتح [illegible]

[illegible]

وجهانبانی حالتی از رنگ بهجت و کامرانی مخصوص بعنایات الملک الاله نظام السلطنة
والجلالة والعدالة والشوکة والابهة والصفقة والعز والاشان سلطان محمد قطب شاه
که مظهر آثار اتحاد قدیم و مصدر اطوار عهد قویم ست و نیکوترین زمانی که ساغر صهبای
کامرانی در کف ساقی الطاف سبحانی از نوید عاطفت شاهد کامیابی مطلب و اوج را
بزم دولت روز افزون آن کشش بین صورت جلوه نما بود و نفحه شمیم الفت و یکجهتی از نوبهار
گلبخش خاطر مهرگزین موجب انتعاش طبع سپهر قرین گردید و از شهد ثمرات عمارات
دوستی آبا کام خواهش را شهد آلود وفور الطاف و التیام گردانید آنچه از مصادرات
احوال فرخنده مآل بدعهدی دستورهای اعمال و الا هندوستان و اتباع دنیه الاوضاع ایشان
الابلاغ و الاعلام پوشیده بود در جلوه گاه ضمیر آفتاب نظیر از نقاب حجاب آمده جلوه ظهور
نمود و مقتضی اطوار خیرخواهان دولت اخلاص کیشان خالص عقیدت آن بود که در هنگامیکه
آن گروه بدعهد سست پیمان مقام تسلط و فتنه انگیزی طغیان آمده بدستیاری شری
پرده از رخسار قول و قرار بیدار خود بر مید گشتند تمهید اظهار این امر لازم الاعلام
ضمیمه مراتب دلخواهی و محرک مواد روابط قدیم شاهنشاهی ساخته به نیروی استمداد
و اعانت اولیای دولت قرین آیت نوایر فساد و عناد آن گروه مخذول العاقبة
که بغض و عداوت شیعیان آل اطهار پیوسته پیش نهاد خاطر کج اندیش ساخته اند تسکین
بخشیدندی تا اثر معاضدت و موافقت هواخواهان دولت الابد عالمیان ظهور یافته و
جرات و جسارت معاندان کشیده ببرده مکر و بدکاری چون ایام تلافی و انتقام باقی بنا

و اجمالا ثابت از تفصیل ۱۲
پراکنده ساختن ۱۲
انتعاش بالکسر
شدن مهربان گشتن
و اجمالا ثابت از [illegible]

[illegible]

مداومت و مساعدت بیامن الطاف سبحانی بر حسب مرام آماده و مهیا بوده اند و لوطن

قدسی مراکز حضرات عالیات سدره مرتبات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مجری و ل

مطمئن خاطر باشند که عنقریب رایات نصرت دیدوری قرین باشد کامیابی و مطلب و المقصد خواهند بود

و درین ایام که اساس دولت دوران گورکانی از اختلال و عوائق سهر سلطنت سلسله مشرق العنان

سیلاب حوادث و انقلابات پایمال مساعی غیرت و بیدار روی مقتضی ناموس سلطنت و مدا [illegible]

که با مسند نشین ایوان سلطنت عالم اقبال [illegible] در سرباب [illegible] اشفاق آمیز [illegible]

نگارش یافته [illegible] استحکام الانتظام [illegible] [illegible] حسن [illegible] اتفاق [illegible]

مسلوک داریم که بیامن [illegible] [illegible] رعب [illegible] [illegible] تسلط [illegible]

[illegible] کامیابی [illegible] ایام [illegible] تحصیل [illegible] تدبیر [illegible]

تیغ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اخلاص [illegible]

زمره [illegible] عقیدت کیش [illegible] [illegible] منظور نظر ملاطفت [illegible] خاطر [illegible]

بانتظام اسباب کامرانی و دوام سلطنت جهانبانی [illegible] تحصیل [illegible] غلام

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بجهت [illegible] الفت و داد

بنده زاده قدیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که در خلوت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حالات [illegible] خاطر که حواله [illegible] گفتار [illegible]

[illegible] [illegible] خاطر [illegible] [illegible] انبساط کرده اند مشار الیه [illegible] توجه ضمیر [illegible]

[illegible] [illegible] انصراف داده مستغربات [illegible] خاطر شریف را

[illegible]

لباس شایسته ابنا و اعلام خواهند پوشید که بعون عنایت الهی کارگزاران دولت ابد
مقرون شرف حصول بخشند گلهای آمال الهیم تائیدات شگفته و خندان ریاض کامرانی
همیشه سرسبز و ریان باد

نامه که بپادشاه بیجاپور نوشته شد

تا گلهای
عنبرشمیم حدائق وداد و ریاحین مودت نسیم بساتین الفت و اتحاد در بهارستان یکجهتی
والتیام رایحه بخش مشام دوستی شاخسار بخت بلند نهال گلشن دولت ارجمند چتر
سلطنت و جلالت پناه بهجت و عظمت دستگاه شهامت و بسالت انتباه عالیجاه نقاوه
دودمان سلاطین کامگار خلاصه خاندان خواقین نامدار مزین سریر سلطنت و جهانبانی جالس اورنگ
ابهت و کامرانی المختص بلطف الملک الاله دام الله اقباله و بهجت باله ما بیمناه در گلشن
سلطنت و فرماندهی از شگفتن گلهای کامرانی و اقبال خرم و خندان از سحاب لال تائیدات
عنایات الهی طراوت پذیر باد بعد از طریق اظهار محبت بمیان این لوح ابلاغ جلوه نگار
میابد که بر اوراق شهور و اعوام و صفحات لیالی و ایام مثبت و مرقوم است که آبای عالی مقام
آن نقاوه دودمان عز و علا و سلاطین سابقه ممالک دکن غفر الله لهم از طریق اخلاص و دینداری
و کمال حسن عقیدت و خلوص مندی بشرف ولای عقده کشای خاندان ولایت و امامت
همواره دست توسل و اعتصام باذیال فیروزی شمال دولت و اقبال ابد طلال این
دودمان والاکه در حقیقت موجب برتری و علو شان ملجأ امیدگاه عالمی سلاطین والا مکان
استوار ساخته بزلال حمایت و رعایت اولیای دولت ابد قرین زر گلشن سلطنت و فرماندهی
رکنین مراد و بمساعدت همت عالی نهمت منسوبان این آستان خلافت مکان مطلب و کامیاب

کامیاب بوده اساس مصادقت و موافقت هر یک ازان مسافران عالم قدس و ام
خلوص عقیدت و اخلاص مندی محکم و بنیان مودت شان بانتظام سلک آمیزش و
التیام و الفت مستید و محکم میبود و هم چنین فیما بین آنها و سلسلهٔ رفیعه پیرمنیو شان شیوهٔ وفاق
و طریق یکجهتی و حسن اتفاق بجدی مسلوک و مرعی میباشد که تا خروج فتنه زا در عرصهٔ مملکت
هر یک از ایشان خیال مرور و عبور محال و خصم بداندیش را بدان نسبت سطوت
اندیشهٔ تسلط و اقتدار در ضمیر بیحاصل چون نقش بر آب میبود با وجود ظهور و شیوع
این معانی حقیقت طراز چون یکچندان محبت کیش عقیدت اندیش از شاهراه الفت و اتحاد قدیم
تقاعد ورزیده سالک مسالک بیگانگی تارک مراسم اتحاد و یکانگی میبود و ابواب سبل و
رسائل از هر جانب بموانع نامرغوب مسدود گشته مرآت حسن عقیدت و یکتادلی
قدیم غبارآلود مغایرت و بیگانه منشی در نظر عالمیان جلوه ظهور مینمود بهذا اعادی فرصت
که بدنهادیها بدیه بنیروی موافقت و معاضدت این و آن معلی دست جرأت از امان
احوال خیرمآل ایشان بریده و پای جسارت از خطهٔ آن مملکت کشیده بود و مجال تسلط و
استیلا اتفاق افتاده بهیئت غارت اموال مسلمانان و شیعیان سرگرم بد عهدی
و دلیری ساخت اکنون که فرمانفرمای ممالک کن پرده کشای سوانح آنچه ود شد بود و سبل
رسائل مرغوبه مجدد و اساس روابط قدیم گردیده انداز انجاکه خاطر مهر آئین حقیقت گزین
متوجه انتظام احوال خیرمآل آنعزیز باسباب کامرانی و کامروائی و اقبال ایشان میباشند
تشیید مبانی عهود و تحقیق احوال عافیت محمود آن بدهٔ اخلاص کیشان بنده زاده قدیم مرا

محمد مقیم کتابدار خاصهٔ شریفه را روانه الصوب صواب اساس فرمودیم که در خلوت سرای
حضور از شکفتگی گلهای راز و رسانیدن نتایج جهات باطن فیاض پیرایه بخش نکهتی سودا گشته بعد
از ادراک مطالب مکنونات ضمایر ملی سرعت بحال مراجعت نموده لمژده رسانی استقامت
احوال فرخنده اشتمال آن عالیجاه خاطر مهر فرموده اشرف را قرین انبساط و اطمینان گردانید
چون قضیه ناگزیر سلطان سرور مغفور بسمع اشرف همایون رسیده اداء مراسم تعزیت و تهنیت
و نسبت همت دوست نواز لازم میمون و بهند انشاء الیه را بدین مراسم الاما موجود و مرقوم
که زنگ کدورت مرآت ضمیر قدسی که از وقوع این قضیه ملال آمیز وند داده به صیقل ادای
تهنیت مسند آرائی الشایسته اورنگ ماندنی سلطنت مصفا سازد و از آنجا که جنس عزیز گران
بهای حیات در منزل بی بقای جهان فانی گذاشتنی و شربت مرارت آمود زوال و فنا چشیدنی است
پیداست که آن آگاه دل خدا شناس از حدوث این واقعه عام که فردی از افراد از ان گزیر نیست خود را
بغم و اندوه آشنا نساخته طریق رضا و تسلیم مسلوک خواهند داشت و رسیدن که بنای دولت و دولت نا
گسستنی از سیلاب مکافات اعمال قرین اختلال متوالم سبب جهانداری و فرمانروایی الطائفه بد عهد ست
بنیاد همنشین بی ثباتی و فرو الست متقضی ناموس سلطنت و دین داری و شایسته جهت سلطنت شعاری
عیان می نماید که بر سم ایمن آبای عظام سلطنت پناه مشار الیه مشفق و هم باز و برکات نموده و نقض
کهی صفت نیز بوده چون ایام تلافی و انتقام باقی و سیاست عظمی هست این فرمان الا الهنات
قادر توانا حسب المرام آماده و هیبت از عالم هیمنی مطمئن خاطر باشند و در تحقیق تائید
و نکو نسازی خصم بد فرجام نکث کدورت از آیینهٔ اقبال زدوده نوعی نمایند که آن نشک کال

[illegible]

قانون موافقت و دینداری سامعه افروز جهانیان گشته بمابین حسن یکجهتی و اتفاق بعد
الیوم مخالفین را بکمال رعب هراس حاصل و راه خیال تسلط و احتیال چون ابواب قلعه
مسدود و باطل گردد و استحکام روابط و توافق طرفین را علاوه مواد محبت و اعتقاد یکجانی زمند
در کار وحدت تصور نموده و طی طریق کما یجری و یطلب و ادای مطالب لازم الاظهار را مرغوبات
دلکونات ضمیر مخالصت تخمیر بر انها و اعلام نویسند که کارکنان درگاه سلطنت همایون نعم
انجاح متعذرات گردانند و سین سواد بوالاحاجه مشار الیه نیز سفارشات مشفقانه رقم نمود
خامه اشفاقیه گشته ظاهر است که لآلی مضامین حقیقت آئین را زیور حسن قبول خواهند ساخت
همواره مقام دولت و مقر سلطنت بتجلیه کامرانی و زیور نصرت و شادمانی آراسته و محلی باد و نامه
که بعبد العزیز خان نوشته تماشائیان بستان سرای اسرار نهانی و سیاران
خیابان حدائق پر نور ظهور جهان که باده کشان میکده راز و لذت شناسان ساغر حقیقت
مجاز اند در گلشن نشاء عنصری بوستان عالم هیولانی گلبکه برنگ ثبات و بود دوام آراسته باشد نظیر
موالفت و مصادقت نشان نداده اند و گوهری را که بوی بهار بستان بمشام خرد والا
رسید همواره از پیمانه بی خمار شراره با نهایت مستی مانند عندلیب در قائق گلشن محبت
خبردار میباشند لهذا تجلی خاطر محبت ذخایر و ضمیر صداقت تاثیر مصروف بابهدار این امر الا و
گنجوری این گوهر گران بهاست و تقریبات حسنه و وسائل مستحسنه سلسله جنبان این مرام
آرزو عامیکرد در این ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که تیر دعا بهدف اجابت ابداع امن جان
مرا لطف بی نهایت خالق زمین و آسمان نوید کامرانی و خورشید بر چهره آمال آرزو مرا کشاده و شاهد حصول مدعا

از تماشائیان
بستان سرای اسرار
نهان مجاز و وفا و
[illegible]
[illegible]

آماده است فلانی را از شارع آئین احتیاط روانهٔ بزم قدسی رباط نموده همواره شاید
مطلب روائی کام و بادهٔ احراز مطالب رجام باد نامه که بعبد العزیز خان
نوشته پیوسته ساغر سلطنت و اقبال بپیمانهٔ جهانبانی و اجلال از بادهٔ مطلب روائی
مالامال بوده نشاء کامرانی افزا و دید باشند بعد از بساط خواهش ضمیر آسمان پیدا جز
ملاقات ارجمند بر لوح ابلاغ و صحیفهٔ اظهار می نگارد که چون استفسار چگونگی گزارش
سعادت و شمال دوستان بر ذمت همت آشنایان فطرت قرض و ادای آن بانت فرایض حمیده
فرض است در ینوقت که فلان بدانجا رسیده و تحفه که در نظر همت والا در آید جز استعلام احوال خجسته
آن والا انتما فعع مقدار منیت لازم دانسته که بارسال این گروه همی محرک سلسلهٔ یکجهتی
گردیده استعلام چگونگی ذات مرضیه السجیات نماید و قدری از شراب لعلی که قفل لب را
کلید یاقوت و روح را اکسیر و جان را تولست چراغ راه یگانگی نموده بعد از رسیدن آن از صفای
مسکدهٔ یگانگی باظهار شادکامی مزاج و ابتهاج که بادهٔ بیخمار محموران محفل و مستی دماغ مشتاقان
را انشا بخش مسرت افزائی اندازه خواهند ساخت **نامه که بسلطان مراد بخش**
نوشته تازه گلبرگ بهارستان دوستی و مواخات نو رشید سن بوستان
حسن ملاقات بلبل دوستان طراز صداقت و قوت طوطی مرآت صفای طویت و صداقت
اعنی مکتوب والا و نامهٔ سعلی و رقیمهٔ شواهد مرام و عرائس کام در خلوت سرای حصول
جمال قرب وصول از هر جهت تا آراسته پیرایهٔ بجز مژدهٔ ذات شریف در کار نداشتند ماند
بهار گلشن و شمع انجمن با فیض بود از نزا دشته بالبشر روائح خلت و چاشنی ملاقات و ربط اخوت

[illegible]

اخوت و اتحاد یکتادلی و محبت و اداے سخنان لاویز صداقت مشام روحی نواز [illegible]
و سامعه گوش به آوازه شهد آمیز و شکر ادا روح مجمع سرور گردانید انوار ستارۀ خسار روشنی
که منبع اثمار آبدار مطالب ست در اهتزاز آمد و غنچه وصول محبت منزل که آرایش نوبهار یگانگی
شگفتن آغاز نهاده حال صحیفه مودت و ودیعه تحفه یکتائیکه بشیوه پاسداران کنوز رموز بابنده حرم
عزت که از غبار تجرد و غبار مغایرت و از غش نامحرمان مخدرات راز مصفا بوده و دایم مؤتمن
را که تبلیغ آن حواله بزبان سحر طرازان قابل امانت و اداے جواهر زواهر اسرار شده بود بموقف
عرض رسانید و بدین شیوه حال سخنان مودت اساس شد که در بزم ائتلاف و یکجهتی گزارش پذیر نامه
که با ابوالغازیخان نوشته روایح بوستان حسن عقیدت و اخلاص مشام
بهارستان یکجهتی و اختصاص اعنی نامه مخالصت نشان صدق عنوان ابوالغازیخان
و چنینکه ابواب آبنیت المعمور کامیابی و کامرانی انفتاح غایات سبحانی بر چهره امانی و آمال گشوده
و شاهد مطالب و مآرب در مرآت حصول چهره وقوع نموده بود منظور نظر دقیقه شناس
مطلع شعشعه دریافت خاطر قدسی اقتباس گردید شیوه قبیله از روی یکجهتی و تنخواه زبان خامه عنبرین
شمامه مشروحاً باداے آن تاملی کرده بود بنظر کیمیا اثر رسید انشاء الله تعالی ازان آوان
بنوعیکه مقرون بصلاح دولت روزافزون سلطنت ابد مقرون باشد بندگان درگاه جهان
پناه و اولیاے رکاب فلک اشتباه حسب الفرمان قضا جریان بتقدیم خواهند رسانید
گزارش بعضی سخنان عنایت مشحون محبت مضمون بعهده تقریر فلان شده اعتماد نموده آنچه
آن سلطنت و شوکت پناه عالیجاه را نیز در هر باب بخاطر اخلاص مخاطر رسد بنویسند یا بگویند

[illegible]

مستخلص سند رایت افرازی و سپه تازی حاصل شده و سرپای دشمنان در پای افتاده ۱۲ همایون امراد از نات خود کرده باشد ۱۲ اسود و احمر کنایت از عرب و عجم [illegible]

پیوسته خاطر دریا مقاطر خورشید ضیا و ضمیر منیر سپهر اعتلا را متوجه انتقام احوال حصول
موجبات جاه و جلال خود نموده مطالب و مآربیکه در اشته باشند معروض دارند که بعون حصول
و پیرایه قبول یابد آفتاب سلطنت و اقبال از افق سعادت و اجلال طالع باد فتحنامه قلعه
قندهار چون سلطان الملک ایجاد و تکوین شهریار عرصهٔ فسیح الفضای شهور و سنین
نواب همایون ما را آئین حضرت خیر البشر مبعوث بر اسود و احمر خاتم النبیین و سید
المرسلین خلاصة الماء و الطین که منکو چراغ این دولت ابد ضیا و معدلت این کو عالم
آراست مقتضای آیه کریمه وَأَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا بسپاه آسمانی جنود و مسعود نهانی
مظاهرت و معاضدت میفرماید لهذا از بدو جلوس اقدس ما بر اورنگ سلطنت و الا
خلافت کبری که حدیقه همیشه بهار ایران آب تیغ درخشان ما طراوت دارد اکثر اوقات
اثمار فتوحات عظمی قبل از شکفتن ازهار اعلام نصرت فرجام ما بار آورده محرس ما و چون
میوه‌های رسیده پیش از بلوغ گیت پایهٔ ما در پای افتاده هر کس از تیره روزان را
که اراده و امل جانفشانی برین شمع ابد فروغ بوده پروانه وار خرمن هستی با آتش تیغ
سوخته و نهال زندگی اشرار خصومت شعار مانند خار از شرار مکنونات خاطر خود افروخته
مبین اشتعال مصنوعی انفعال که درین اوان از کمین خانه بیگانگی بظهور رسیده باعث عبرت
نظارگیان کردیده نیست که والی قندهار توامان همدستان اشرار بعینه نواب
همایون ما را واسطه غلبه قلعه قندهار را البقا اند سیوف جانگسا ما از نمود و مضطر
دارد در فکر تلافی و اندیشه تدارک مهم قبل از آن که بنگ دبی ولد رشید سعید اغتنام

[illegible]

اعتماد الدوله خود را با جمعی کثیر و جمعی تفنگچی و فیلان کوه بنیان بقصد تسخیر قندهار فرستاد و
بی نیل مقصود بکمال بی سوالی و فضیحت مراجعت نموده بودند دیگر باره بنیل اینخیال محال اورنگ زیب
و سعد الله خان را با گروه انبوه و فیلان کوه شکوه و توپهای اژدر خروش و مبارزان آهن جگر
تعیین نموده خود نیز با دارا شکوه و شهید سایر اولاد خود بکمال آمده بجانب [illegible] ستگالش ابر
ساعی مینمودند چون بعد از رفتن جائیکه رسوی جهانیان گذشت تمام متحیران شده بودند محمد [illegible]
ابر آزرده با آتش تیز سفری خام [illegible] استحکام شوا [illegible] تمام مینمودند و بمحض خبر آمدن آن شاه بر
آنکه بحر زخار سپاه بیشمار و لشکر قیامت آثار باعث تخریب ملک و تنگی معاش و پریشانی عباد میشد
بصرصر حکم نافذ این بحر بیکران خروش این تابی بپایان زخر و بش نیابد و بعد از آنکه مقصود
گردید که شگفته و باغی سوی [illegible] نیست که [illegible] تنهائی رسوائی علاج پذیر و والی [illegible]
لامحاله بمقتضای جهل مرکب این خجالت خود را [illegible] خواهد نمود حکم بجمعیت عساکر منصوره کرد
مقرر فرموده که جمعی بیشتر از سپه سالار پسر گرگین بیک [illegible] عنایت الهی [illegible] تمام
شاهنشاهی بر جناح استعجال بجهت دفع آن گروه مخذول روانه شده سپه سالار نیز با امرا و عساکر
عراق و آذربایجان و [illegible] قراباغ و چخور سعد و الکای [illegible] و علی شکر و فارس و کوه گیلویه
کرمان و سایر عساکر نصرت توأمان متعاقب ایشان روانه شوند و رایت دولت و اعلام اقبال نیز از معسکر
مستقر خلافت در حرکت آید آن گروه تیره روز بسبب آنکه طول و عرض [illegible]
در قطع [illegible] باشند و جمعیت ایشان علی الفور در زمانی اندک [illegible] بانهزام
شوند میسر نیست [illegible] عساکر [illegible] حسب القدر [illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

١٣٢٧٢

و سایر مستحفظان جانفشانی نیز داد جلادت و مردانگی داده بسیاری از آن قوم گمنام را به ظلمت آباد عدم گردانیدند و بعد از صفای توجه رایات منصوره مانند شام تیره که از تیغه صبح عالم افروز قبل از طلوع نیر ظلمت سوز رخت هستی بعالم نیستی میکشد بمحض آوازه توجه رایات جاه و جلال بمؤدای حدیث نبوی علیه السلام که نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ آواره دشت ادبار و نکال گشته با نهایت پریشانی و کمال بیسامانی سالک طریق فرار گردید میباید که چون مضمون رقم اشرف مطلع گردند لشکرانه این فتح مبین سجده شکر تقدیم رسانند

نامه فتح که بعد از استیصال دارا شکوه نوشته شد

و آنکه سلطنت پناه فلان بنوازشات خسروانه عز و امتیاز و شرف افتخار یافته بداند که بر سواد خوانان رموز صحیفه امکان و تماشائیان عجایب الست نهفت کرده هیچ جان ظاهر است که چراغی را که دست حضرت عزت جل شانه برافروخته باشد از باد پرافشاندن پروانه طبعان که طعمه تیغ فروغ این چراغ اندازهای نشنیده اند از گداختن پنبه دیده دغل حاسدان گزیده و با مرآت صافیدلی که صیقل حکمت بالغه جناب کبریا زنگ زدای آن نموده باشد هر کس معارضه نماید هر آینه از راه نادانی با خود نشستن در مقام پرخاش و ستیز در آمده باشد بسبب انفعال آنکه بعد از آنکه والی هندوستان دو نوبت در مقام استرداد دار القرار قندهار اراده بی نیل مقصود سیلی ندامت بر جبین احوال خود کشیده خائب و خاسر چون بخت سیاه خود برگردیده بود تکلیف خشک مغزی و پریشان دماغی که در دلست بید و دیگر باره هوس ابلهی نموده دارا شکوه ولیعهد خود را که از بسیار اولاد بزعم آن پادشاه حسرت نگاه امتیاز و اثر بزرگی تمام مدتی

[illegible]

وصدق ما الکلام عیان کوه شعار و تیر بهائی از در آثار تصویب صواب قندهار دشتا
جالب ظلام رضا الب نام کرد چون بعد از ارتکاب خفت و محابا خیان از ربط مکنه دان
غریب و تعبیلمو که بعنوان جزب البحر حلت به الندامة از کار خود مینه کرده
و دیگر باره در صدد این امر مستبعد در آمد فرمان همایون بجمعیت عساکر منصوره که در اطراف
و اکناف و اما شمعوره مسکنی دارند نشده بود اینمعنی را غوز عظیم شمرده در برون نقب و
سایر لوازم قلعه گیری سعی بلیغ نمود دقیقه فوت و فرو گذاشت ننمودند چون
گوشمال آنقوم نادان که در تیه جهل مرکب خود حیران و سرگردان ماند و اند بر همت شاهانه
فرض عین و عین فرض عرفان پیک و ماه منوچهر را با جمعی از مردان کارزار و غازیان ظفر
شعار مقرر نمودیم که برسم استعلا بطریق ایلغار و استعجال روانه شده اطراف آن مخاذیل را
بدائره احاطه در آورده رسد طرق و مسالک ایشان بحامیغی اهتمام نمایند و مقرر شد
که علیقلیخان سپه سالار با سایر عساکر که بحر لیست پر جوش روانه شده اگر محض آوازه
لشکر نصرت اثر آن گروه حیرت شیوه فرار بر قرار اختیار نموده باشند از مصقل تیغ درخشان
زنگ زدای وجود وا ظلمت سر نشان گردد رایات نصرت نظام نیز تا بلده طیبه اسلام رکت
آمده آن هرزه نخان نال هوس خیال محال تا رسیدن لشکر خصم افکن مدول شتماه منوالی
در برون شیشه نقب خاک ادبار بر فرق اعتبار بخته ذوالفقار خان که بیکی سا
غازیان ظفر نشان و محتفظان قلعه رفیع البنیان منیع الارکان هرزه برسیهر اسان
ریخته جمعی کثیر و جمی غفیر از ان معاندیان آن واره دیار عدم میکردانیدند و تا مدت شش ماه که عسا

[illegible]

نصرت مآثر از اطراف و اکناف ولایات ممالک محروسه که بحریست بیکران ثروت و حشمت
سپه و بهادران جمعیت نماید آنقوم پریشان روزگار مشغول کار سپه شوند بعد از صفای ملک
شدن لشکر ظفر علامت از جمعیت تمام یورش نموده از طلوع فجر تا زمان استوای شمس نیم
فلک چهارم بر گلگون شعله بسا نائره جدال و قتال اشتعال یافته تا آنکه قریب به بیست هزار نفر
ازان بی پیران طعمهٔ ثعابین تیغ افاعی تفنگ نهنگان سپاه آمدار بحر کردار گردیدند
ناکامی و خجلت بیعزتی ننگ نام بار ادبار بر مطایای سودا بسته شب هنگام رو به بادیهٔ آوارگی
دشت فرار گشتند و نظر علیخان و خان بیک و جمعی از عساکر فیروزی اثر تعاقب آنگروه
مخذول المعهود جمعی کثیر ازان بیعاقبتان را طعمهٔ تیغ اژدها کردار و سنان اژدر شعار
نمودند و دو زنجیر فیل بدست آوردند آنقوم ثعالب خدیعت را آوارهٔ صحاری فرار و ادبار نمود
شد الحمد و المنه که محمد الحق چنین فتح مبین بر جمیل آل و اولیای دولت و دین گردید نوای کوس
بلند قدر الاسماع ساکنان صوامع گردون رسید چون بمضمون رقم اشرف مطلع
گردید بر فوز این فتح مبین سجدات شکر الهی بجا آورده بدعای استمداد دولت ابد
مدت مواظبت نماید فتحنامهٔ استیصال ختیا سلطنت پناه فلان بشفقت
شاهانه و مرحمت بی نهایت خسروانه مستوثق و امیدوار و مستظهر و مستمال بوده بداند که
از رمز یکه رائض قضا توسن دولت را رام نواب همایون ما نموده و ابواب نجاح مطالب
و مآرب بر روی آمال اندیشان گشوده و پیوسته شاهد مقصود در آغوش حصول و وصول مقاصد
ثمر بخش حدیقهٔ آمال است از آغاز ابتسام صبح دولت و اهتزاز روایح روح افزای سلطنت

ثعابین جمع ثعبان بالضم بمعنی اژدها
افاعی بالفتح جمع افعی بمعنی مار
ثعالب بالفتح جمع ثعلب بمعنی روباه

[illegible]

که مشام عالمی از نسیم عنبر شمیم او عنبر آگین و دماغ جهانبانی از شمائم آن مشکبین است همواره
گلستان همیشه بهار نصرت از رشحات عام فیضان الهی تازه و صفیر عندلیب فتوحات جاودانه
بانتشار مضمون بلاغت مشحون وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللهِ بلند آوازه است معاندان دولت
والا مانند معارضان مرآت صفای تشعشع انوار امداد خود که زنگار هر از مکابد خود مقبل و ازل
در منوقت که مقالید سنوح فتوحات بزبان ظفر نشان بمجرای اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ يُورِثُهَا مَنْ
يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهٖ از گشائش ابواب مغلقه قلاع دار القرار قندهار و بست و زمین داور
توابع و سایر حصون و قلاع آنحدود که هر یک در متانت و رصانت با قلاع سبع شداد توأم
مساهمت و مساوات مینمود فراغت حاصل نموده بدار السلطنت هرات مقر رایات جاه و جلال
گردید و والی هندوستان که با نیروی تمکنی و سپاه و رو بتوام از رسمای این قلعه بند اندیشه
ات و متحیر گشته بخیال محال و تصور فاسد که لائق کفران نعمتها باشد اورنگ زیب
ولد رشید خود را با سعد الله خان و بهادر خان و رستم خان دکهنی و قلیچ خان
و نجابت خان و خنجر خان و الله قلیخان با عدتی تمام و کثرتی مالا کلام بقصد
استرداد دار القرار مزبور روانه گردیده چون رسیدن رو والویه دولت
و اعلام فتح و نصرت بدار السلطنت مزبور حکم بانتشار سپاه نصرت پناه فرموده
هر یک از امرا با سپاه خود مقرر فرموده بودیم که بیکی از ییلاقات که در فاجمعیت
مردم ایشان توانند نمود رفته بتهیه و تعمیر دواب و آراستگی اسباب خود مشتغل
نمایند تا حسن جمعیت عساکر منصوره آنحدود بشکوه مانند خیل ذباب که بر شهد هجوم نمایند

احاطهٔ قلعهٔ دار القرار مزبور نموده بمحاصره اشتغال نمودند قلیچ خان را با دوازده نفر نفر آ
بست کردانیدند که بمحاصره قلعهٔ مزبور قیام نمایند و در ایام محاصره که مدت آن الی آخر
چهار ماه امتداد داشت در بردن حجر نقب وسیعه و انداختن توپ و تفنگ لوازم
قلعه گیری تمامی نموده بذل جهد مبذول نمودند و ایالت پناه مهراب خان بیگلربیگی دار القرار قندهار را یارای
ثبات و قرار فسرده هر روز جمعی از غازیان نصرت توامان از بهر آنکروه خسران پژوه
خرمن حیات آن تیره کوکبان را آتش تیغ درخشان بباد فنا میدادند و نایرهٔ توپهای صاعقه
و درنع شرار ثعبان آثار که زمین از خروش ایشان متزلزل و جبال از صدمات شان
متحول و متبدل بمضمون و هم فی شغلهم مستمرون فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم
جاثمین در منازل و مضاجع کالفراش المبثوث مشغول جزع اند گردانیدند تا
آنکه سپاه نصرت شعار و لشکر قیامت آثار بسرکردگی قورچی باشی و فولاد آقا بجمعیت
ارسکی که خورشید را از کثرت و ازدحام تابیدن بکرهٔ زمین میسر نمیگردید و خرخرهٔ زمین از
ملاحظهٔ آن سپاه بیکران این ابیات مشغول بود مثنوی رفته باقبال صاحبقران
زمین را سپاه تهمتان زآسمان ؛ نه آن لشکر و نیزه و تیر بود ؛ جهان سربسر
پر از شیر بود ؛ بدفع درنع شجاعت بیانهت در حرکت آمده مقرر فرمودیم که امیر خورشا
و نظر علیخان سرکردهٔ جنود مسعود بوده بر سبیل ایلغار روانه گردند و قبل از ورود دیها
منعم جمعی از سیستان صهبای غفلت که پا از گلیم احتیاط بیرون نهاده و بمال و
رعایا و فقرا دست دراز نموده باشند و تقصیرات ایشان و تسلط ایشان تقصیر نمایند معرفت

ازابتدا تا انتها ۱۲
ع خسران [illegible] زیان کار ۱۲
ع صاعقه [illegible] ۱۲
ع تحول و تبدل [illegible] ۱۲
ع [illegible] ۱۲
[illegible]

[illegible]

معروض بخاقان مشار الیه نظر علیخان مع توپ و جمعی از غازیان ظفر توامان تعین نموده عجلتو
بسبیل ایلغار روانه شده در حوالی کرشنک با خنجر خان مع الله قلیخان و قباد خان که با موازی
شش هزار نفر بتاخت زمین ادونی رفته با غنائم بسیار مراجعت نموده بودند ملاقات نموده بسیاری
حملات مردانه بنای ثبات و قرار آن قوم را خراب و ویران نمودند قلیچ خان بعد از وقوع چنین فتحی این
مبین محال توقف در پشت ندیده سالک طریق هزیمت گردید و امیر آخور باشی و نظر علیخان
مانند گلگلهٔ اخگر شعله که پیوسته در دنبال خان با در جولان میتازد قلیچ خان تا
اردوی نکبت اثر اورنگ زیب تعاقب نمودند و بعد از تلاقی فئتین چند دفعه جمعی مبارزان
دشمن شکار و مردان کارزار علانیه باردو و خیام آن جماعت ریخته بسیاری از آن قوم بد اختر را
سالک طریق سقر گردانیدند بعد از ورود امرای عظام عساکر نصرت فرجام اورنگ
زیب بگمان آنکه شاید جبران نقصان نمایند رستم خان دکهنی و قلیچ خان سپارز مرا
خود را که بمزید جرات امتیاز داشتند با فیلان کوه تمثال باستقبال محاربه و مجادله و معارکه
جنود مسعود مقرر نموده بعد از تلاقی جانبین و تقارب فریقین و تسویه صفوف بهادران
صف شکن و دلیران مردافکن که در هیجا از وصل شاهدان غنائم بیدریغ دست جرات از آستین جلادت
برآورده با آن قوم شوخ حمله آور گردیدند و بمضمون صدق انتمای قال عسی ربکم ان یهلک
عدوکم و یستخلفکم فی الارض فینظر کیف تعملون صدای فتح
و نصرت از ملهمان غیبی بگوش هوش شنیده رستم خان و قلیچ خان و سایر خوانین اکثر را نمندلی
نزاع که تاب صدمه شاهین تیغ سیل آسا ندیدند بال عجز و اضطرار گسترده از آمده اسان از ان اصل و

[illegible]

اورنگ نشین نداور گشت اینک ملاحظه آنجناب رنجرفا اندیشه شامت قبت و سوال ازمخا
مخاصمی بجز انشتیمو شتوه هندستان که عبارت از گرنیا شد ندیده و اکل سباب
عساکر جانب خاسر مستاخته اهش از ذیل مطلب کوتاه ساخته بمعوای جاء الحق
و زهق الباطل بتاریخ بستم شهر رمضان المبارک آواره دیار گمنامی گردیدند
چون مضمون تحم اشرف مطلع کرد و سجدات شکر تقدیم سپاهیده نقاره شادی بلند آواز
گردانید رقم شکه بدولتخان در ایام محاصره قندهار نوشته
شده ایالت پناه دولتخان بداند که چون از روزیکه معمار قضا و قدر
قلعه ذات بروج چرخ خضرا از نک هستی ریخته و از لیل و نهار درو لخت بر حصار
ستوار آویخته مفاتح ابواب مغلقه این حصار را بدست کارکنان کشور شهود و برگزیدگان
مالک فسیح الفضای وجود یعنی رسول مختار و حیدر کرار و آل اطهار او گذاشته اند چنانچه گشایش
دریچه ماه بکلید انامل اعجاز کامل خیر البشر مدیده رانی و بر بینی بر صدق این معنی شاهد نسبت
روشن و بر تافتن قفل آفتاب از باب صنع مقرر بدست قدرت قاهره ساقی کوثر بر نید عا
للیلیست ببرهن لله الحمد والمنه که این مفتاح جهانگشائی از آباء عظام و اسلاف کرام دست
بدست بنواب کامیاب همایون ما رسیده این گل همیشه بهار از حدائق آل اطهار
بنجا لطف الهی مبدا از آغاز طلوع نیر اقبال و تبسم نسیم جاه و جلال نو آب امام بر چهره بخت فیروز
فرجام ما از روی تیغ اقلیم گیری جهان ستانی بر عالم و ارنست و با وجود حزیری بیگانه صاحبقرانی
و قوت بارو اقبال سلیمانی پیوسته همت والانهمت متعلا ما مقتضای معدلت کامله و مروت شامله

[illegible]

شامله بر آن مصروف است که مرضعفی لتعلمات پی سپر مراکب مسعود جنود نامحدود دلشده غشیت بر رخت حجاب
از زلال نصایح و مواعظ شبنم غنوده گان خواب غفلت را سرمایهٔ انتباه و آگاهی کرامت فرمایم و ابواب
و خلل دار السلام امان بر نرمی شناو بیگانه گشائیم که هر کسکه براه نمائی دیده بیدار خود را بار
بامن جهانبان سازد از تصادم خلل و تعرض حوادث روزگار مصون و محروس ماند اگر باغوای تیره بختی برگشته
روزگاری از این سعادت محروم ماند اسیر سرپنجه استیلا و آمد از سپاه نصرت پناه گردد
در یوم التنوسکه مدلت پیشگاه زمان جیش و در ظلم اندوز از ظلمت شب بجور ستم
دامان اعمال غبار آلود وبال و نکال نباشد لهذا در حینی که الویهٔ دولت اعلام فتح و نصرت
در بغبوب رحرکت می آمد تیره روزان نسبت را که کوکب اقبال شان از ظلمات جهل مرکب در محاق
بود و بعض جنایات جو خالق و رفاه حال خلائق از زور بازوی شوکت و چیره دستی جنود فتح
و نصرت آگاهی فرموده ایم و اگروه خذلان پژوه متانت حصار و رصانت دیوار را
پرده دیده آگاهی قفل زبان عجز اند و زمی عذر خواهی خود ساخته فرمان واجب الاذعان را
تلقی بقبول ننمودند تا آنکه بمقتضای نوامیس سلطنت عظمی و خلافت کبری جمعی از جنود
مسعود را بهدم آن بنیان و افناء و اعدام آن گمگشتگان تیه غوایت و عصیان
نامزد فرموده ایم و چنانچه حامل حکم والا و فرمان معلا که یکی از محصورین متعهدین
است مشروحا تقریر مینماید ابواب انحصار بپرتو لمعات الیه
سیوف درخشان سپاه جنگجو باز و دست تسلط لشکر قیامت
اثر را منعدم نی سر باد را از کرده بنیان جود صغیر و کبیر و جوان و پیر این سبیل اباتوع

اجبار و تهدید کرده ... اسباب اعمال ... جسر کردن و ... بستن ۱۲ ... اعتنا ... فارس ... کردن ۱۲ ... اسلاف الکرام ... ای ... ۱۲

کاخ جرأت و جسارت پردلان آن فوج با خاک یکسان شد چون اخبار و آثار شنوده این
دودمان والا و سلسلهٔ علیّه متعلّق ست اقتضای آثار اسلاف الکرام تربیت همت عین فرض
عین مسید ایم که آن ایالت پناه را نیز از کیفیت تسلّط قوت قاهره و چیره دستی اعلام افراز آگاه
فرمائیم که اگر گوش هوش باصغای فرمان واجب الاذعان کشوده قبل از آنکه کار بسوزش تیغ
کشته عساکر منصوره بجواب إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ تصرف در برج و باره
قلعه و حصار نماید از در اطاعت و انقیاد در آید باز از اطاعت و یکجهتی و خدمت سکالی
آن ایالت پناه را بانجاح مطالب و حصول مآرب سربلند بخشیده هرگاه هوای خدمت
این آستان خلافت مکان سربر دوار معارج سعادت جاوید در نظر داشته باشند بهیچ وجه
حکومت مملکتی از ممالک محروسه که مناسب حال آن محسود امثال و اقران بل مراد ایران
و هندوستان تواند بود ممتاز و سرفراز فرمائیم و اگر آرزومندی وطن مألوف نمان
این عزم مصمم باشد بانتقام مشمول عنایات خسروانه فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم
و در نظر کار آگاهان ایشان پنهان نیست و درست اندیشان نیکو روش ظاهر و روشن است که
قزلباش ظفر تلاش را گذشته شدن صحرا و بیرون آمدن هیبت و پرچم اعلام را بر طرف مغول
تا هر آن چمن تا مرز را نکهت باد و شمن را نکهت نسیم بهار بر تیغ میدمند و مهد او فور عجوه
قاهره و کثرت جنود باهره بمرتبه ایست که حصر آن خیال و در اندیشه متعسر اما العدد
بیستیکی امداد ولا ابقا مستغنی ست و معدودی چند که بمعاضدت ایشان در دو دشتن ایز
حصار و دیوار استظهار دارد در برابر سپاه ایران چون نسبت قطره بدریا و ذره بخورشید جهان

قالب ... ۱۲
سکان روشن ۱۲
ع آن چه ... ۱۲
ای بر آتش ...
انها غالب ...
... کرشت ازاد
... ست ۱۲ ع باره
بار موصد ... ۱۲
ع انقیاد و ...
فرمان بردار ...
ع باز آن ۱۲

... ۱۲ ... ۱۲

[illegible]

جهان آرست و شرح فتح قلعه مبارکه ایروان و در زمان ملوذ ب خاقان رضوان مکان
و استخلاص آن مملکت دلپذیر از ایادی تصرف رومیان که بکثرت لشکر و عدت سپاه نازو
جهانیان اند بمسامع پیر و جوان رسیده خواهد بود و پدید است که این توده خاکرا که ابلهان
آن چند روزی پای ثبات و قرار افشرده اند در پیش حملات این جیش منصور که
با صدمت امواج بحار و شورش سیلاب بهار دم مساهمت و لاف مساوات میزنند
ثبات و یارای قرار نیست و عنقریب بعون عنایت الهی این مشت گل به نیروی آتش
و خانه برانداز جرأت سرشار غازیان نصرت شعار که همگی نقد جان بکف ترصد
فرمان اند و صدمات توپهای اژدرها صولت اژدرها که زمین را از تصادم ایشان خلل در
ارکان و برج قلعه مانند برج چرخ اخضر رسیده و در لشت از هم ریخته و پاشیده و آفتاب آمال از
افق سعادت اقبال طالع و لامع خواهد گردید بیقین که طرفین اطاعت و عصیان و توقع سود
و نقصان آنرا ملاحظه نموده به پیشانی شمع خرد خود را بمآس عاقبت خواسته رسانند که بعد
از فوت وقت بمضمون آیهٔ کریمه فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا
تخم عجز و استغاثه بی ثمر و نفع و حسرت بی اثر خواهد بود در صحیفه بمقتضی سلطان
احکام رسوم نوشته شده آنکه چون بمقتضای صدق انتمای کُلُّکُم
رَاعٍ وَ کُلُّکُم مَسْئُولٌ عَنْ رَعِیَّتِه بر ذمت همت پادشاهان
والاشان و سلاطین عدالت توامان واجب و لازم و فرض و متحتم
که رعایت احوال رعایا و زیردستان و معاضدت و مظاهرت مظلومان [illegible] نمایند

[illegible]

که بسبب تیقظ و بیداری ایشان رعایا و تجار و مسافرین در مهد امنیت و راحت غنوده
زنگ تفرقه از خاطر مترددین و سالکین سبیل زدوده بفراغبال بکسب معاش و انجام اسباب
معاش قیام نمایند و چون بعضی از انسان صورتان ابلیس سیرت بشرنمایان شیطان طینت که از زمرهٔ
آدمیت و مردمی بی‌بهره‌اند باعمال شنیعه که ذمیمه قیام مینمایند و اندوختهٔ سنوات را با نقد حیات از
تجار خیرمدار که سررشتهٔ شیرازهٔ رفاهیت سکان بر و بحر اند میربایند لهذا از سمت
طرفین مراقبه فرمانفرمائی ما بنیان که عقدپیرایان آمال خلائق و حمیت زایان رضای خلق و خالق
اند واجب و لازم است که اگر با تفحص و رأی و خودسرائی خار بیگانه مردم آزار از زمین
بهار مصالحه سر بالا کشد بآرهٔ آمد شد خیراندیشان آنخار را از بن افکنده و آن نخل جفا از بیشه
برکنده گردد بنیاد عار ما حصل این مدعی آنکه مسموع مسامع جاه و جلال میگردد که
از حکام ولایات متصله بولایات ممالک محروسه ما پا از منهاج مستقیم حسن سلوک بیرون
نهاده نسبت برعایا و مترددین منسوبان دولت ابد قرین سالک طریق تعدی میگردند
یکی از آنجمله آن یاجوج صفتان که در هم شکستن سد سکندری مصالحه و دوستی طرفین سعی مینمایند و قلت
که بر سر جمعی از مسلمانان ریخته اموال ایشانرا عرضهٔ یغما و دماء ایشانرا هدر
مشغول گشته نموده بدین یک شیوهٔ ناپسندیده اکتفا ننموده پیوسته سلسله جنبان اثارت
و فساد و مهیج مواد بغی و عناد است و منسوبان این دولت محکم بنا بر مراعات سد ابواب فتنه
و غفلت و صفا در صدد تلافی و تدارک بر نیامده متعرض احوال ایشان نگردیدند و اگر چنانچه
نفس بد اختر تنبیه نیافته مکرر ارتکاب این امر نماید منظنه نیست که مؤدی بامور عظیمه

برکنده ای از بیخ

صیغه مشغول بمعنی

شد ۱۲۰ شعبان

[illegible]

علیه گردیده خنده در حصار استوار مصالحه و مسالمه افتد و بعد از آن تدارک نمو
خواهد بود و مناسب شیمه خیراندیشی آنکه کارکنان آن دولت علیه اگرچه مخذول را تنبیهاً علیه
و تهدیدات بلیغه کرده نگذارند که من بعد ارتکاب این ستم الیم توانند نمود و الا در گذر بعد
مدتی آن مخاذیل از مستقر سریر سلطنت و تعیین شخصی بجهت تنبیه آن لئیم سیرتان
ثعالب خدیعت انجام این مرز و بوم متمادی میسر تواند شد بنا بر حصول تمادی و کاهلی
عدم جدائی و یگانگی اگر مستوفیان این دولت والا آن طائفه را بلای خود رسانند محمول بر
نوع دیگر نخواهند فرمود رقمی که بجهت امتیاز الویه سیاه نوشته
شده و از روزی که دست قدرت جناب لشکرکش وجود و سپه آرای هستی و بود بجهت
صنع ازل نشر الویه کینونت اعلام هستی بر مفارق جنود مکونات و افراد کائنات نمو
ده رایت فروغ آیت خورشید و ماه را بفرمان نافذ کن از هم گشوده هر صنفی از اصناف
این لشکر بیشمار از هم به نشانی ممتاز و هر فوجی از سپه بیکران متنوع را علامتی بهر افراشتن
شقه لوای عساکر روز را بلعلای محلول فروغ مهر منیر ملون و اعلام سپاه شب کحلی بجهای
کواکب ثابت و سیار مزین است طوائف لاله و گل که پیادگان سر جلوه بهار اند فوج فوج
لباسی آکانه در بر بلیه خاص رونق افزای حسن منظر است چون تا فرع با اصل از راه اجابت الم
بودن چمن و گل از مقررات میباشد لهذا بفحوای اطلیت حضرت رحمان که غمخوار جهانیان یک کل از این ملغ
جنت نشان است مقرر فرموده که هر ملک از بیگلربیگیان و امرای عظام نشانی ظاهر علامتی باشد که
بدان از همگنان سپاه و رایتها بلا تمیز آمده که مراد از اصل شکفتن گلهای مطالب بهنگام رسیدن اثمار آست

[illegible]

از بس ممتاز شهند بنا بر آن شفقت شاهانه شامل حال فلان فرموده علیکه مظهر آیات
تبیانات فتح و نصرت ست آن التفات پناه شفقت فرموده مصحوب فلان ارسال فرمودیم

رقیمه که بمرزا مقیم کتابدار در ایلچیگری هند نوشته بمرزا مقیم

کتابدار خاصه شریفه بشمول توجهات شاهانه و وفور نوازشات پادشاهانه
غرّ افتخار و شرف امتیاز یافته بداند که از آنجا که بوارق عنایات ازلی و سواطع اشراقات
سعادت لم یزلی از مبدء طلوع نیر جهانبانی و مبدء ظهور کوکب عالمتاب صاحبقرانی چراغ
ابد فروغ امید دولت و اقبال از پرتو انوار کمشکوة فیها مصباح برافروخته
و قلوب آحاد خواص طبیعت را از ارادۀ آتش آمال این شمع فروزان سوخته
پیوسته ابواب کامیابی و عشرت اندوزی به کیمیای نجح مانعی بر روی منتسبان این دولت
باز و دست اقتدار اولیای دولت مصون از کدورت با ثمار حدایق مطالب و مآرب در این اثنا
و درین ایام سعادت آغاز فرخنده فرجام هوای سیر شکار ریاض خلد عنوان مازندران
بهشت نشان که از سایر متنزهات ملک فسیح الفضای ایران بل گلشن امکان
بامتیاز بهار و الوان ریاحین ازهار و اصناف صید و شکار و ارغوان ناب
عزیمت و الا گشته فضای این حدیقه همیشه بهار مضرب سرادقات آسمان کردار
و خیم شادروان خورشید انوار گردید چون از آثار تحریکه آن واقف مراسم بندگی از حد
و الا و درگاه معلی جهت نشستن عریضه مشتمل بکیفیت سوانح و وقایع آنحدود و احوال
سعادت اشتمال سلطنت و دولت پناه فلان درگاه فلک اشتباه نظر رسانده خاطر دریا مقاطر

مقاطر سیما نظیر و ضمیر ملکوت ناظر الهام تخمیر متعلق بانتظام قواعد سلطنت و جلالت پناه
موصی الیه میباشد اگر المقرب بحضرت زود رخصت انصراف حاصل نموده روانه
شده باشند فبها والا اخبار صحت مزاج و حقائق سامی دوستکامی جلالت و سلطنت پناه
موصی الیه را بتفصیل عرضداشت نموده روانه پایه سریر خلافت مصیر نماید و در حین رخصت شدن
پادشاه والا جاه موصی الیه اظهار نماید که حسب الامر اعلی دو زنجیر فیل ماده زرم و خوش جلو
را در ولد فیلبانان خواجه سرا طلب شده بعد از آنکه تحصیل نمود تسلیم نمایند همراه بیاورد
و مطالبی که داشته باشد عرض نموده بعز انجاح و شرف اسعاف مقرون مشتاق

رقم منشور عالی محمد بیگ اعتماد الدوله چون قابلیت مواد و حصول
استعداد در جلب آثار انظار تربیت و جذب فوائد و عوائد عنایات خاصیتی
ست که پرتو مهر منیر مقتضای آن گل را در رگ شاخ رنگین قیمت لعل و یاقوت را در
صلب کان سنگین مینماید و همین معنیست که انسان از زمرهٔ مکان و معشر اعیان تاج
برسر میگذارد و مقالید حل و عقد امور بکف کفایت و قبضهٔ در ایشان میسپارد لقد قال
گوهر شده است که در گرهٔ قطره باران نیسان بسته است عروس محجله نشسته است که
پیرایهٔ وجود در انتظار بنشسته در کارخانهٔ مکان تا اثر فاعل بی شناسنگی
بی بوده خیال ایوان سبع الارکان برکت وارن سبع و هیئت مستوی اگر آئینه قابلیت نباشد
صورتی متعلل مطبع جلوه ظهور نمی نماید و اگر مرآت آمادگی واسطه نگردد حسن فرع شاهد
حجاب از چهرهٔ ظهور نمیگشاید سیم و زر را از تمامی عیار کسوت فروغ خورشید یا ماه زرست و عنکب

از بس صفای طینت رتبه تقدم بر بینش ارباب نظر لهذا فروغ عنایت و انوار تربیت
نواب همایون ما که چون تابش آفتاب عالمتاب عام و اثرش تمام ست بمقتضای الناس
معادن کمعادن الذهب والفضة بعضی از بندگان را از العلت تمام
مواد حصول استعداد برتبه والای قرب برافراز میسازد و پایه قدرش را از کمال دانش
می افرازد و مصداق این کلام و مصدق این مرام صورت احوال فلانست که از تابه تمکیه
منظور انظار حسیان مهبط فیوضات بیکران گشته بوما فیوما بل آناً فاناً بمقناطیس حسن
خدمت و اظهار کاردانی و کفایت جذب آثار مرحمت بیشتر از بیشتر مینماید و یکی از جلائل
امور مکنونه که کاوش اندیشه آن خلاص منش از معدن خفا و اختفا به منصه ظهور و وقوع
جلوه گر گردید معادن طلا و نقره ملک پرالست که از عهد باستان الی الآن نشان آن
در بین مایر ثانی عنقا و نالی وجود کیمیا می نمود صورت وقوع آن آئینه احتمال نیز
بدشوار چهره مینمود و در عهد وزارت و ایام کفایت وزارت پناه مومی الیه اسمی بجا
سم از کتاب این معاظاهر گردید و آوازه ظهور این امر غریب از حد روم تا دهنه
فرنگ سید بار انجذب سکالی درست خبا مومی الیه را مجدد و منظور انظار حسان
و الطاف بیپایان موهم رحمیکه در باب طلب **مولانا محمد محسن**
کاشی نوشته شده مولانا محمد محسن بعنایت بیکران خسروانه
مستمال بوده بداند که چون بهیدار شکر هر چیزی بازای انعام منعم و
وجوب تحمید در خور اکرام مکرم میباشد چنانچه هر چیزی از اجر امور جود امور فرد

[illegible]

فردی از افراد کائنات مرآت تماشا شاهد این عالم حجت و اسم این مسمی ست فرد عبد
و دوام چرخ گردان چون آفتاب عالمتاب روشن ست که سرگرم این آرزو دست از کر
دوام و رسا یید است که سرگشته این جست جو از این امر بر آورد که از ذره عنایت کریم مطلق
بعطای گوهر گران بهای مذهب حق ائمه اثنا عشر و فرمانروای انواع بشر که عمده عطایا و زبده مرایا
بخشاینده و عطیات اختصاص یافته باشند رسیده یعنی بیشتر از دیگران لازم مراعات این فرض
و محکم ست و چنانچه این محمد و الا و طبقه معلی مشغول الذمه این دین حب لا و ایشان و قضا
رموز عرفان عارفان معارج یقین و دیدن بهشت ادراکیش منتقطه دیده از فرض و مبین
فرض ست که معاضدت حامیان شرع و شریعت حافظان مراسم ملت نمایند و لله الحمد
و المنه که نواب کامیاب همایون را از آثار طلوع نیر عظمت اقبال عنفوان ایام بهارستان جاه و جلال
بجهت یعنی نواب زاید حضرت رحمان خالق زمین آسمان اعانت امور دین سلوک مسالک یقین منطبع
نظر استادانه میباشد و در نیتو که تقویت اسلام و استیصال ارکان بر سوء ایام عصیان داود و سلطنت ظلال
و مرکوز خاطر سعی آنست که گاهی نماز جماعت که در حقیقت ادای دین الهی بشهادت عدل منزل
سبقت مقام نماید میباید که چون مضمون و حب الله ذعان اطلاع حاصل نماید از روی امیدواری مراتب
درگاه جهان پناه شده تقدیم این امر شریف را که در حقیقت سرمایه فرمانبرداری
و معنی ست عمده عبادات و خلاصه طاعات داند **بنابر این حکمیکه جهت خلعت**
محمد بیگ اعتماد الدوله نوشته شده بخشاینده پیرایه جود و کسوت پوش آن ارکان
بزم شهود که فلک بسا از لباس اطلس بر خورشید را تاج فروغ بر سر ست مقتضای حکمت بالغه

[illegible]

و محوامی قدرت کامله هر فردی از افراد کائنات و هر جزوی از جزئیات مکونات از مرآت
صفات کمال و آئینه پیدای ذات عدیم المثال حق جل و علا نموده از ذره تا خورشید جهان آرا و از قطره
تا دریا آنچه مشاهده دیده و دریافت بینایان صنوف انفس و آفاق که چشم بصیرت شان از کحل الجواهر
دانش روشنست کرده یکی فراخور سرمایه کمال از انعام عام آن مفضل منعام ما فیه اندر گرگم نیز
تکاپوی آرام این جست و جو بند و خورشید را لعل در آتش است که لعل را در کان و غنچه را
در گلستان جامه رنگ بر شاند و ابر آذر بهار را یاری تردد از قطره در آن آبله داریست که تا بتان
غصان اشجار را انجلاع رنگارنگ و روزی بپوشاند و ظهور آثار بی حصول انید عو پادشاهان اشتیات
و خسروان نامدار فرمان که ظل حضرت رب کارفرما و آفتاب فلک عدالت اند از سائر افراد کائنات بتغییر اینلاند تو که
ظلال امحاکات اشخاص امر لازم سایه منبع العنایات ذات کارساز است و چنانچه قابلیت مواد و پیمانه
استعداد و مقناطیس جذب عنایات مبدأ فیاض می باشد شایستگی مبت حد و خلوص نیت بندگان نیز
جالب عطایای خسروان فیض نشان میگردد لهذا بنابر ظهور خلاص بندگی و حسن نیت و اختصاص
و کار روائی عالیجاه محمد بیگ وزیر دیوان اعلی شمه از عنایات شاهانه و نثر دمه از الطاف پادشاهانه
شامل حال فرخنده مآل مشار الیه فرموده از ابتدای فلان سال هو از بیخ دست انداز نواب
پوشیده نواب همایون ماکه در ایام نظارت بیوتات سرکار خاصه شریفه بانعام مسامات الیها
شفقت و مرحمت فرموده بودیم بدستور بوزارت پناه موالیه عنایت فرمودیم مستوفیان عظام رقم
این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغییر و تبدیل مصون و محروس دانند و حسب الحکم جهان
بیوتات هر ساله واصل ساخته در عهده شناسند رقم تیکه جهت خلعت عز امحمد شفیعه

قطره رودن یعنی [illegible] ۱۲ [illegible] انفس و آفاق [illegible] دیده شده ۱۲ [illegible] مشاهده معقول

جمع غصن بمعنی شاخ درخت ۱۲ جمع محاکات بمعنی حکایت کردن و بیان ماننده شدن از حکایت که مجسم و دست جالب بجیم ۲۱ [illegible] و لام [illegible] موحده بمعنی کشنده ۱۲۵ [illegible]

[illegible] نظارت [illegible] [illegible] جمع [illegible] [illegible]

محمد شفیع منجم نوشته چون نجوم سمائی سلطنت و بختیاری آفتاب جهانتاب فلک
عظمت و تاجداری اعنی پادشاهان آسمان جاه و خسروان کوکب سپاه را که شهنشاهان دولت
شان مؤید اول فلک والا و برتری و ماه رایدالنور بکمال شان نصف النهار بلند
اختر نسبت و رسیده رصدبندان فلک اثر و مجسطی کشایان لوح بینش خاصه مهر رخشان
و خورشید تابان می باشد و چنانچه آفتاب جهانتاب صدر نشینان مکامن الکمام بوستانی
و زائچه شناسان طالع وقت نوروز سلطانی را با آثار مختلفه و پیرایهای سکینیة الغواج
انگشت نمای شاخسار حسب امتیاز دار الاشتهار قلم و نوبهار میسازد بر ذمت همت
حق شناس نیز واجب لازم است که زبان حال جمعی که جز پا شال دیدهٔ اخلاص نبندارد
اصطرلاب ارتفاع آفتاب جهانتاب جود و وافر الجود نواب همایون ما نموده باشند
نمائیم لهذا درینوقت بنابر شفقت شاهانه درباره ملک المنجمین میرزا محمد شفیع منجم خاصهٔ شریفه
اثر آب پوشیده روز تحویل تا ولادت بناه مذکور از ابتدای افلان شفقت فرمودیم رقم
سیوم زغال طبیبی چون حکیم علی الاطلاق کائنات و معالج ابدان ارضین و
سموات که او رزده و شرائین انواع حیوان عروق دقاق اصناف اوراق و اغصان
بساحت دریافت عرصهٔ شفا او را اهمیت رست و رانتهات بیکم و کاست از رزرگه انجم
شخص دولت و عروق آرائی و سلطنت را با اهل حسن تدبیر نواب همایون ما داده بنا مصلح
مزاج فاسد ایام را بر نوشدار وی عدالت نهاد و پیوسته مکنون خاطر والا و مرکوز ضمیر
معلا آنست که جمعیکه کسب کمالات و حسن خدمات را علاوه سبق بندگی آبا و اجداد نموده باشند

[illegible]

واو ست ۱۲ [illegible]
بااسطرلاب [illegible] ارتفاع
[illegible] ۱۲ [illegible]
[illegible] و سوم الی [illegible]
عمل [illegible] ارتفاع
آفتاب و کواکب معلوم کنند
و این لغت یونانیست بمعنی
ترازوی آفتاب ۱۲ [illegible]
شفقت [illegible]

[illegible]

مشمول عوارف شاهانه و عواطف خسروانه فرمائیم لهذا شفقت شاهانه شامل حال فلان
شد و دیباچهٔ رقم تشخیصی چون خاطر دریا مقاطر سلاطین با تمکین که مجمع البحرین
مروت و سخا و جامع السعادتین اولی و اخری است پیوسته و بر بحر زخار تفکر و
دریای بی انتهای تدبر جویائی گوهر مقصود که عبارت از تحصیل رضای رب ودود و وسیلهٔ [illegible]
و نیل انتظام و انتظام این کار منوط و مربوط بر آنست که جمعی از بندگان اخلاص شعار و
غلامان فدویت شعار که حسن خدمات و نیکو بندگی ایشان بمحک امتحان مقبول رسیده باشد
تعیین فرمائیم که از نتایج سلوک ایشان رعایا و برایا منشرح البال و صلحا و اتقیا مرفه الحال
باشند لهذا فلان زاد العین منشور دیباچهٔ رقمی چون آب و هوای یامن دولت و
والا و حدیقهٔ همیشه بهار سلطنت متعلق مقتضی آنست که دوحهٔ قدامت خدمت دربار و
و نهال بندگی مثمر و سایه گستر بوده خارسار کام مطلب یابی از اثمار آن شیرین حدیقهٔ خدمت طرازان
بزم طرب افروزان از بهار و انوار آن نمکین باشند لهذا از ابتدای فلان خدمت فلان را مرحمت
فرمودیم دیباچهٔ رقمیکه حسب الالقاب محمد بیگ اعتماد الدوله
نوشته شده و بر بنیان معمورهٔ انفس و آفاق و خواستندکان [illegible]
حکمت این بستان پوشیده نیست که شناسائی طراز هر راستی و
درو آستین پیرایه هر اندامی کار هر دیده وری و پیشه هر هنرگری نیست
چنانچه آراستن قامت قابلیت سلاطین قدسیشان بلباس دوام نیکنامی که از عدالت
و سیاستشان بر دوستداران و مخصوص پیشکاران کارگاه تدبیر کارکنان کارخانهٔ تقدیر است

[illegible]

هم چنین دریافت پایهٔ اخلاص بندگان اخلاص شعار و محمدت اندوز خلان دولت گرد اخلاص
و الای شهریاران رفیع مقدار میباشد لله الحمد و المنة که از بدو جلوس بر اورنگ بلند
خاقانی و تخت رفیع اساس صاحبقرانی پیوسته این شیوهٔ مستحسنه منظور نظر انصاف اثر بوده
هر یک از ملازمان بساط قرب فراخور مراتب بخلاع گرانمایهٔ امتیاز و اختصاص یافته
چون همین تشریفیکه اندرس المرور زمان انصراف دوران بران مستمر است
مینت اسم جمیل و ذکر جمیل ست لهذا درینوقت بنابر حسن خدمات شایسته و تمیز
بایستهٔ اعتماد الدوله محمد بیگ بالقابه لباس القاب عالی جاه موی الیه خاکه چسپان
قامت قابلیت اوست مطرز بطراز مخلص بلا اشتباه و عمدهٔ مقربان درگاه فرا
ستوفیان در ارقام و احکام و فرامین و مناشیر و عنوانات آنها مثبت و مرقوم
سازند و از تبدیل مصون دانند دیباچهٔ رقمی بمیرزای وحید
الزمانی چون بهمین عذب عنایت و شفقت و چشمهٔ سار خوشگوار مکرمت و مرحمت
بر عموم لب تشنگان حصول آب سبیل و بر انبات تخم امید کشت زار مطالب گوناگون
حاجتمندان کفیل ست و پیوسته نهال آمال اخلاصمندان ازین ماء معین نشو و نما
بوعد و واعده ان آن از شراب لال کوثر مثال زمین پیما دهقان سامیباشد لهذا
رشحی ازین بحر بیپایان و قطرهٔ از باران این سحاب صرف مزرعهٔ امید فلان گردید از کرم
غلامان دیباچه رقمی حکیم علی الاطلاق و دو الولات باستحقاق که انسان
صیرفی او در یتیمه نشیمی رموز خوان غوامض صحائف اسرار نموده

و طائر نور نظر را در بیضهٔ بینی و قفص شبکی قوت آسمان پروازی و نیروی عرش تازی کرامت
فرمود و چنانچه اجزای حواس ظاهر و باطن انواع و بهایم را از اعتدال مزاج شیرازه بند اتحاد
گردیده هم چنین اوراق پریشان افراد انسان را از رشتهٔ عدالت پادشاهان عدالت اقتدار
صورت التیام و اتحاد بخشید در بن کارگاه قدرت و کارخانهٔ حکمت مانند آنست که بجهت
قوام خیام ابدان از عروق و اعصاب رسم بافته است قماش الاعضا و ارائی ملک ابدان
و از رشتهٔ احسان سلاطین پریشان نمانند از احتیاج بندگان صورت التیام و لا که پادشاه
کشور بدن و فرمانفرمای معمورهٔ تن است اگر نسبت فیض باجزای اعضای فرق و قدم
یکسان نباشد احوال رعایا یا حواس مختل و مجروح شده کالبد از دست انداز لشکر بیگانهٔ امراض
و علل معطل میگردد و اگر رفت و روب انفاس که فراش دولت سرای سلطان دل است
دست از کار کشد معاملات تعیش ضائع و مهمل میشود و از اینجاست که فرمانروایان اقلیم
صورت که راه بدقائق معنی برده اند همواره بتعمیر باطن بندگان صافی نهاد و خلاصمندان
درست اعتقاد کوشش میفرمایند و لله الحمد که نواب همایون ما را از ابتدای ارتفاع
مدارج سلطنت پیوسته منظور نظر اصابت اثر آنست که هر یک از بندگان فراخور
قابلیت مواد و کسب استعداد از آفتاب احسان و سحاب امتنان [illegible] استفاضه
نمایند لهذا فلان را بنور احسان سربلند ساخته و بیاجهٔ رقمی آنکه خسروان لسان
در رموز خوانان لوح امکان که در لسان وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا منصب خلیفگی
سرافرازاند بفحوای صدق انتمای مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ از این

ازین کتاب سماوی رموز بسیار اسرار میخوانند و غوامض این مشکلات را بوجهی میدانند
چه خوانای این دفتر حکمت را علم بامور ضروری حضوری هر آئینه حضور معلومات دیده
تحقیق ضروری میباشد از قسمت عدل نعمت بعید است روح و منبسط بودن آن
عضای کالبد بیک نسبت معلوم است که احسان و انعام پادشاهان نظر کارکنان کالبد
نیز عام میباشد و از اعتدال مزاج که شاهد میزان صحت است ظاهر میگردد که رب
مائده به نیرو و ضعیف قوای تمام میکرد و از تردد انفاس که در خواب و بیداری
بریکقرار است بهم آرایی پرستاران بشوق خدمت ملوک معلوم و از جنبش نبض که سطر
خوانای این صحیفهٔ قدرت است بپیوستگی دست مید و اران امن دولت سلاطین معهود
ازین منشور الآداب الٰهی سلوک مدمس بامر و نهی ابدا و از احتیاج سلطان قلوب بتردد
انفاس و خوب و زشت احوال خدمت سکالان بر رای ضمائر خبیر جان هویداست
و لله الحمد و المنه که از بدو جلوس بر اورنگ سلطنت و اقبال و ابتدای اتکا بر وسادهٔ عظمت
و اجلال یکی همت والا نهمت مصروف و معطوف بر آنست که بندگان این درگاه آسمان
پیشگاه عموماً و باریافتگان بزم قرب حضور خصوصاً از فواید احسان و انعام محظوظ و بهره‌مند
گردند بنابر همین شفقت شاهانه در بارهٔ فلان فرمودیم دیباچه رحمت
و بشارت شخصی نوشته از روزیکه در دار العبادت امکان صفو
وجود و احتیاجات بقیام بندگی و سجود و اذعان یکتائی ملک منان اشتغال
نموده از طوع بندگی طوق اطاعت بر گردن و از دعائ عدالت عادل مطلق سبحانه

بجوی بدن انسان ۱۲

حلیم علی الاطلاق ۱۲

[illegible]

چون این مایۀ کثرت افراد منتشره انسان از رشتۀ اطاعت پادشاهان عظیم الشان شیرازۀ اتحاد بسته یعنی اعتدال حقیقی که مقتضای وحدت مطلق است نزدیک کرده اند لهذا بر ذمت همت پادشاهان قوی الاقتدار که سایۀ آن ذات و پرتو آن خورشید کامل الصفات اند لازم که بجهت مراعات این معنی در هر محلی از محال ممالک محروسه جمعی از بندگان را که متصف امانت و دیانت بوده باشند تعیین نمایند که مهام ما یا به تدبیر و کاردانی ایشان منتظم و شمل جمعیت شان ملتئم باشد چون آثار راستی و کاردانی از وجنات احوال فلان ام واضح است شمه از عنایات شاهانه شامل حال مشارالیه فرموده دیباجه رقمی

چون حکیم علی الاطلاق که وجود انسان کبیر را که عبارت از عالم اجسام است از اخلاط اربعه سلطنت و اعضاء رئیسه موالید و جوارح کائنات ترکیب نموده وجود پادشاهان رفیع المکان را در مزاج این انسان عظیم الشان بمنزلۀ حرارت غریزی که شیرازۀ ارتباط اجزا را بدانست مقرر داشته که بمیانجی این پیشکاران قدرت الهی صنایع عالم امکان منتظم و شمل وجود مکونات ملتئم باشد و چنانچه قسط حرارت غریزی کند که مدبر امور بدن و طبیب بیماران معمورۀ تن است از سایر نزدیکان بساط قرب سلطان دل بیشتر است هم چنین رعایت و مراقبت جمعی از ارباب کمال که بسوختن دماغ چراغ ادراک در جادۀ حکمت و فضیلت گشته زباندان طبیعت و مزاج و نبض شناس شخص تدبیر و علاج شده باشند و بکار خیر ایشان گردیدن که اساس ملک عموم ناس آن بند بر ذمت همت واجب لازم و فرض محتم است دیباجه رقمی فلان بداند که چون

[illegible]

هر موهبتی از مواهب جناب کبریا و عطیه از عطیات خالق ارض و سما را شکری می
باشد که بدون ادای آن بنان ثناخوانان از عهده شکرگزاری برآمدن متعسر بل متعذر میباشد
چنانچه شکر مائده شیرین زبان عبارت از آنست که پیوسته بحامد حضرت رب العزت رطب اللسان بود
باجرای ماء معین ممادح خالق مظروف و ظرف ازین عطیه دل صوت و حرف چمن عبودیت
را سبز و سیراب دارد و شکر ثروت و غنا آنکه فقرا و مساکین را بزر و سیم و درهم
و دینار و زر اموال خواهش از خاک مذلت بردارد و هم چنین شکر عطیه عظمی و نعمت
والای سلطنت و جهانبانی و پادشاهی و جهانبانی آنست که همه اوقات از احوال اهالی
مملکت و ملک و ارباب ضعفا و فقرا و رعایا خبردار بوده و در کمال تیقظ و بیداری
مطلب حضرت ارباب استغاثه نماید چون که ما را قدرت آن هست که مطلب خود را
بیواسطه از مدعی و ممالیکه در اقاصی بلاد و ممالک محروسه باشد بعرض مقدس
رسانیده از خوان عدالت بی‌تسلط مستفیذ توانند شد لهذا بنا بر سهولت و وقوع
این امر اهم مقرر فرمودیم که رقیمه جهت اجرانی آنجا میسیو غالل
محمد بیک اعتماد الدوله نوشته دهقان کشت زار وجود
کائنات و مزارع نهال هستی موجودات که مزرع سیمتان از آبیاری
قدرت بالغه او سبز و نهال زبان با ثمار رنگین شکر و سپاس بارور است از اجرای
عیون چشم رشید ما که باعث رنگینی بهار و خزان حدائق سپید و سیاه است جوی ز راه
[illegible] تغییر فروخته و جهان‌نما شستشوی نموده و رسم آبادی آموخته که باحیاء اراضی

[illegible]

اموات که بهمکاری حضرت مسیحا و اجرای عیون قنوات که شبیه معجزهٔ جناب مقدس
موسی ست هم جز اعم تحصیل رزق حلال افروز و هم ذخایر مثوبات اخروی وانمود و نیز
وازینجا که احتیاج غذا افراد انسان بل انواع حیوان را با لاشتراک حاصل و اقدم
برین امر بهجایت سعهٔ عدالت سلاطین با تمکین مشکل ست در حقیقت اشتغال بشیوه
حسب اقلیم وجود و نیز بحیاتی از آفت و بلیه بر عدالت فرمانروایان موقع امنیت ست
و چنانچه مشتغلان این شغل جمیل ادرار بقائی که جمیل خسروان کردن امان حمی
میباشد بر ذمت همت شاهان الانسان نیز واجب لازم ست که در مقام ادا
در آمده تلافی این نیکو بندگی بر جه احسن نماید تخصیص در صورتیکه حسن خدمت و
صدق نیت موروثی و تکسبی نیز علاوهٔ آن شده باشد درینمیکه جهت
وزارت مرحوم مرزا مهدی نوشته وزیر دیوان اصل نشان بدقرن
اعطی کل شیء خلقه ثم هدی و صاحب [illegible] علی الطهران انّ فی ذلک
لآیات لاولی النهی که طومار بندهای شب به زنهار از مهر آفتاب ماه نهاده و
دفتر وجود را با فراد مکونات ترتیب تزئین داده اند درینکه فرد انا منصب الاهی
جهانبانی را بطغرای غرای رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
موشح فرموده و فرمانروائی انام را بمعرفهٔ حلول دوام بنام نامی اسم سامی ما جمع نموده
و جبلی نیت مملکت مصروف و معطوف بر آنست که جمعی از خیر اندیشان کاروان کهستان
اعلام ترامان را که جمال فرخ فال شریعت مصطفوی را به پیرایه السن و کمال

[illegible]

فضل و افضال مزین و محلی ساخته باشند از شمائل اقران بمزید لطف و احسان ممتاز
ساخته بمناصب بلند و مراتب ارجمند ارتقا و اعتلا فرمایم و مصداق اشتمال صورت
حال فلان که دوحهٔ خاطرش در گلزار همیشه بهار سیادت و نجابت باثمار علوم عقلیه
و نقلیه مثمر و نهال طبیعتش بانوار کمالات صوری و معنوی بهره ور است لهذا لذا بتدای
فلان رقمیکه بمیر جمله نوشته اند میر جمله خانهٔ دل اخلاص منزل را
پیوسته بضیای آفتاب ابدی الاشراق عنایات و اقبال پادشاهانه که در وسط السما
تزاید و ترقی نشر فروغ مینماید روشن و حدیقهٔ بندگی و یکجهتی را برشحات سحاب الطاف
پادشاهانه که از بحر زخار سلطنت ابد مدت مایه برمیدارد گلشن و آراسته بداند که عریضه
اخلاص مضمون و ذریعهٔ بندگی و یکجهتی مشحون که درینوقت بارسال آن خود را در سلک
باریافتگان ضمیر قدسی تخمیر و خاطر خطیر آفتاب نظیر منظور و منسلک گردانیده بود بنظر
کیمیا اثر رسیده و خدمات آن اخلاص قرین بندگی آیین که نسبت بظهور رسیده انچه در باب معروض
نظار دریافت والا وضع منیر خورشید ضیا گردانیده بود مستتبع انوار ملاحظه
و مستغنی از بنیاد مشاهده شد آن اخلاص شعار بندگی آثار و کافهٔ فرق ناجیهٔ اثنا عشر
بمراحم بیکران خسروانه و نوازش بی پایان جهانبانه بمضمون [illegible]
ما و لقتنا مستظهر و مستوثق خواهند بود و چون خلوص نیت و صفای طویت سلاطین صفویه
آیین سلسلهٔ جلیلهٔ قطب شاهیه نسبت بدین دودمان خلافت مکان بتمادی ایام تشیع
طرفین بر عالمیان عیان و مستغنی از شرح و بیان است ارادهٔ خاطر والا و طبع معلا متعلق آن است

که صیت این اتحاد و بوقوع اتصالی تازه بلند آوازه گشته از ثمار این پیوند دوستی عزت

اوراق سعادت انوار کام مطلب، ای منسوبان این سلسله جلیله شیرین کرده

تبلیغ ادعیه ادعا در عهده تقریر میرزا اسقیم کتابدار شده بود و متقرب بحضرت مومی الیه شده

این فرمان جلی نشان واجب الاذعان معروض نوشته که تقدیم آن قیام نموده بانه

و چون آن سعادت پناه شایسته آن هست که از آستان فلک بنیان مرجوع خدمات

بین الاقران سرافراز گردد میباید که شاهد فرمان را باتفاق متقرب بحضرت مزبور

در محفل اظهار و اعلان پیرایه تقریر و بیان پوشیده اگر صدور زمانه و الا تعیین معتمدی

از بندگان درگاه معلی جهت انجام ابرام لازم باشد بموقف عرض رسانند که

در آن باب بدان چه امر فرمائیم بندگان منسوبان آن دولت ابد مدت و دوران مدت

تقدیم رسانند خاطر بندگی و جمایر العنایات بعنایات شاهنشاهی مطمئن داشته حسن ما

و بندگی خود را بیشتر از بیشتر بمنصه ظهور برسانند و مطالب مدعیات خود را بموقف

عرض رسانند که بزیور قبول و حصول محلی گردد در تمسکه به بوداق

سلطان ییکنجی آقاسی در ایام ایچیه بکری

بند نوشته شده امارت پناه بوداق سلطان [illegible] بابت عنایات

شاهانه و مرحمت بی نهایت پادشاهانه مفتخر و سرافراز و ممتاز بوده اند که

عریضه که درین وقت مصحوب عزت و معالی پناه علی قلی بیک بدرگاه جهان پناه به

ستان خلائق امیدی مشتمل بر خوشنودی از الطاف پادشاهی الاجابه کرده بدرگاه [illegible]

سعادت [illegible] پناه و اشارت بوی
میسر بحسب [illegible] ۱۲
[illegible] بحضرت
[illegible] ۱۲
[illegible] پوشیده در این جا
باید خواند [illegible]
پوشانیده ۱۲۵ [illegible]
زینبکیان
در سکه و معلی
[illegible]
خود کرده
[illegible]
ارکان دولت
۱۲
سلطان [illegible]

[illegible] ورق [illegible]
[illegible] [illegible]
ان سعادت ۱۲
[illegible]
این [illegible]
[illegible] اشارت
[illegible] بوی

ستاره سپاه فرستاده بود و در هنگامیکه گلهای کامجوئی و کامرانی در بوستان بیجران
مباحبه ایی بخبر من سحاب عنایات سبحانی شکفته و گرد و غبار عوائق و موانع عیش و عشرت
بنسائم الطاف الهی فتنه و ولات اطراف و دربار جاه و جلال عرش آشیان سلاطین
بالکین در محفل بهشت شمائل مانند ساغر بخدمت دُرّ دوران بودند بنظر کیمیا اثر رسید برگ
پان که بدفعات ارسال یافته بود بتخصیص پارچامه لاهوری بوی بهار دار الخلد بزم رم
نشان سرسبز و ریان وارد گردید بنابر عنایت شاهانه در باره آن غلام زاده خلاع فاخره
پوشیده مصحوب نعمت و معالی پناه سهراب بیک غلام خاصه شریفه فرستاده شد مقرر و خندا
بود که اعلیحضرت پادشاه والاجاه کامیاب لک ب بنابر مراسمات یکجهتی و یگانگی تقرر
فرموده اند که بتعاقب ارسال برگ سبز پان بوستان یادآور شکفته و خندان باشد [illegible]
موجب اهتزاز اسپرستان آغاطر همایون شد چون از طرفین بساط یکتادلی ممهد او
منافرت و بیگانگی بالکلیه منسد است ابخه از ثمار حلاوت آثار مخصصه انبه بار مرغوب خاطر والا
آن پادشاه جم اقتدار معدلت شعار پسندیده اطوار بوده باشد معروض خواهند داشت ارکان
درگاه گردون [illegible] بینا [illegible] الآن پا موکرده و در عریضه علیحده اظهار میلان خاطر خورشید ناظر اعلیحضرت
پادشاه کرده [illegible] رسالت عمدة الاماثل والاشباه برهان الدین خویش ایالت توئیت پناه فالحی
شده بود بر الغلام زاده بر احیی ظاهر است که در حینیکه جان نثار خان برسم حجابت بدرگاه خلائق
پناه آمده بود از جمله مطالبی که بعرض آن پادشاه رسیده مانده بود رخصت جمعی از مردم اندبار
بودند چون در آنوقت تراکم غبار نقار مانع دخول شاه مسئول بمحله اجابت و قبول بود و اینه حصول

[illegible]

و در بیوقت که بحمد الله تعالی آن غبار از رهگذر خاطر رفته و کلهای بهجتی بر شاخسار مودت
شکفته است زبدة الاقران مومی الیه را مرخص فرموده ارقام مطاعه بنام نامی ایالتها باعث بهم
بیگلربیگیان عظام امرای کرام و وزرای ذوی الاحترام ممالک محروسه شرف صدور یافت که با تعزز و
مراحم مشار الیه گشته او را در کمال رفاه حال و فراغ بال با منسوبان و متعلقان و احمال و اثقال
روانه نمایند و علی قلی بیک مشمول عنایات شاهانه و انعامات خسروانه شد چون از زمانیکه آنعالیقدر
دیرین از بزم ارم تزئین و حوزه مجلس خلد آئین مهجور گشته بمیامن الطاف ازلی و عنایات لم یزلی
فتوحات بی پایان قرین اولیای دولت قاهره شده و آنعالیجناب اخلاص شعار تشنه لب
اخبار مسرت آثار میباشد بنابراین عنایت شامله متوجه شرح آنچه در این ایام سانح گردیده و تفصیل
این اجمال آنکه سلطنت و جلالت و شوکت پناه عظمت و بسالت انتباه ابهت و جلالت دستگاه
عالیجاه عمدة الولاة العظام مستجمع نظام الجلالة والشوكة ذو الشهامة والبسالة طهمورث خان فرمانفرمای
ملک وسیع الفضای گرجستان و کاخت که در زمان دولت ایام سلطنت نواب گیتی ستانی فردوس
مکانی علیین آشیانی بوجود چیره دستی قوت تمام و اقبال با بهره آن پادشاه گردون بارگاه
فردوس جایگاه که سلاطین اطراف و خواقین اکناف بعطوفت معتصم و ملتجی باستان آن سلطنت مظهر
بودند بظاهر کثرت لشکر و مساعدت افزونی سپاه و حشر و تسلط اشتمال اجام تنها
مدخل و اعلام همواره طریق سرکشی و نافرمانی مسلوک داشته تا آخر عهد آن پادشاه غفران پناه
چندین مرتبه محاربات عظیمه فیما بین صورت وقوع یافته مادۀ فساد و نافرمانی او منقطع و معدوم نشد
و در زمان دارای جهان آرا نواب خاقان صاحبقران خلد آشیان بتوسل ممالک مستکبار

[illegible]

شکیبار و اقتدار بود و در عهد دولت و زمان خلافت نواب پدر ما از سپاه نصرت پناه
منکوب و مخذول گشته با انواع حیل و تدابیر و استمداد و استعانت سلاطین روم و روس تشتت پذیر
و در این اوقات [illegible] نمی‌ماند توفیق سالک طریق عجز و استغاثه گشته از در خاکساری و بندگی
آمده تسلیم آستان عرش توامان شده و در سلک بندگان آستان منسلک و منخرط گشته تا مشام جان از
سعادت [illegible] بینا دیده باید که چون خاطر والا و طبع اقدس اعلی متوجه شنیدن اخبار صحیحه
ستوده صفات کامل التسجیات اعلیحضرت پادشاه الاجاه ستاره سپاه میباشد و انعام و
نیز مدتیست که از شرف درگاه خلائق پناه و از شرف بندگی مهجور شده چندین روز
رخصت انصراف حاصل نموده روانه شود و به توجهات شاهانه مشمول باشد دیباچه رقمی
از روزی که دستور دیوان گردون کان مشیر امور دولت از زبان منشور فرمانفرمای نواب پدر
ما را لطف و عنایت جهانبانی موشح ساخته و مقرر فرموده نویسند لوای اقتدار و فاتر کامیابی و کامجوئی را
که جمع النعم دوام منبع التعیش مدام است باسم ما برافراخته پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح نظر
است که جمعی از بندگان را که قامت قابلیت شان بطراز کارروائی و نیکوخدمتی مطرز باشد
از [illegible] امثال آن [illegible] بین الاقران و الاشباه بارجاع مناصب بلند پایه سربلند از آن دایم
مصداق این [illegible] احوال خجسته مآل فلان است لهذا از ابتدای [illegible] رقمیکه جهت
مرسوم خود نوشته چون از من طلبید غلامی را زمین قابل بندگی و خاکساری آنجناب
است که نهال امید غلامان و بندگان این خاک را در رشحات سحاب عنایات سبز
و برومند میکرد لهذا [illegible] از شفقت بیغایات شاهانه شامل حال کامل الامانی و آمال کمترین غلامان

[illegible]

آستان ولایت نشان محمد طاهر مجلس نویس بهشت نشان فرموده از ابتدای فلان در باب

رقمی در باب تفنگچی آقاسی گری بوداق سلطان

چون نشان حکم انداز ضمیر همایون علامت و رسم اندیشی خاطر ارباب
مقدمین آنست که بجهت انتظام اعاظم امور و اتساق کارها ضرور جمعی را که
بصفت کاردانی موصوف بوده باشند در زمین بستان ملک پاسبانی و کارگاه جلالت
پناه بتجدیدات ارجمند و مناصب بلند سرافراز ساخته بتعیین مهام ایشان تعهد اشتمال شفقت
شاهانه و نشر مراحم عنایت بلانهایت پادشاهانه شامل حال کل آقا و آقال علا
فرموده از ابتدای فلان دیباچه رقمی دیوان بیگی گری
صفی قلی بیک نوشته چون از روزیکه امیر دیوان قدر و
قضا و حاکم مطلق العنان فعال لما یشاء منشور جهانگشای نواب همایون ما را بالطغرای
غزای السلطان العادل ظل الله فی الارضین موشح و مزین ساخته و کافه انام را که مستحق
نعمت رحمت اند بانعام عام عدالت شاملیه نواخته پیوسته مکنون خاطر خطیر و مرکوز ضمیر منیر
آفتاب تنویر آنست که عموم خلایق بحجاب و کلکم راع و کلکم مسئول [illegible] ظل [illegible]
آفتاب شده و محبت شوند و ابواب مرحمت بحال عموم رعیت تعدی ارباب [illegible] ضعفا
کشیده بساط ظلم و تعدی از صفحه روزگار نوردیده باشد و تمشیت این مهام و سرانجام
این عزم مصمم موقوف بتعیین شخصیست که بصفت ستوده تمیز و دانشمندی متصف بوده باشد
و مصداق این مقال صورت احوال فلانست که از آثار و کتابت صلاحیت انجام خدمت مزبور

[illegible]

از وجنات کاردانی او همواره مخایل و لوایح سبب بهذا اسمه از شفقت شاهانه و عنایت بادشاهانه
شامل حال کامل او نموده آمال رفعت و اقبال نیاد مزبور فرموده از ابتدای فلان دیباچه
رقمی و زارت مداریت **میرزا مهدی بیک** چون پیوسته مکنون
خاطر خطیر و مرکوز ضمیر منیر خورشید نظیر آنست که مهر فروزان ملت بیضا و آفتاب جهانتاب
شریعت غرا از غبار خلاف و غیم اختلاف مصفی بوده شعشعه این مهر عالم افروز همواره تابان
و درخشان باشد حصول این مامول موقوف بر آنست که زمام مهام امور شرعیه بکف کفایت
و قبضه درایت شخصی گذاشته آید که بصفت دینداری و زیور رستکاری و نجابت و صلاح آراسته باشد و مصداق
این مقال صورت احوال دیباچه رقمی **لسردار علی بیک** لشکر آرای سپاه
شده و حافظ ثغور گشته و جود که قبل اعمار ساکنان ممالک محروسه همین محافظت از دست اندازی اعدا
گران قبا مصون و محروس است از روز یکه زمام مهام انام را در کف کفایت و قبضه درایت نواب همایون
گذاشته ایم خاطر الاقدس ملهم ضمیر منیر ملهم است که دعا مادام ایام مالک محروسه و امکان و منشاء لطایف و دعای
دولت روز افزون و ... بمقتضای تمامی ... حصول انتظام منشور و مربوط بر آنست که جمعی از بندگان درگاه که از صنف
... بوده باشند مهر مطهر از اقطار تعیین فرمائیم که از روی آگاهی
انتظام احوال سپاه و سپاهی قیام و اقدام نمایند چون مصداق انتقال صورت احوال فلان
دیباچه رقمی برای سپاه که مرزبان ملک تربیت و بهارستان عنایت که از ریزش سحاب
کرم و ابر مطیر احسان بهار فضل سرسبز و ریان است توقع دارد چندین گلهای مراد از آن
مرام پیوسته آماده و مهیا باشد از سرچشمه حصول مطلب میسر باشد خوش نشینان این چمن ... عنایت

که هر برگی را آئینه تماشای حسن بهاری می بیند و در هنگام خواهش بمقتضای اکلها دائم
باکوره مطلب از شاخسار امول میچیند بنا بر این خردمندان انشا پرداز هوشمند [illegible]
را که زاده طبع زاده این گلستان باشد سبب حصول تا غایت حاجت است لهذا بمزید
اعتقاد و اعتماد نواب همایون ما بر فلان زمینکه میرزا حمید الدین محمد مستوفی
الممالک نوشته از روزیکه مستوفی دیوان قضا بقلم تؤتی الملک من تشاء
فرمانفرمائی انام را در مفروزه خلود و دفتر دوام بنام نامی نواب کامیاب
همایون ما جمع نموده و [illegible] احوال کافه برایا بالجوان افضال و انعام حواله
فرموده پیوسته مرکوز خاطر والا و مطمح ضمیر معلا آنست که جمعی از کارشناسان که بنور
درست قلمی تحلی بوده حدالبشان با عن جد منصبه ظهور رسیده از امثال و اقران ممتاز و
سرفراز فرمائیم لهذا دیباچه رقمی ناظم لعبه رفیعه مستمع شداد و مسطور آنان [illegible]
وعبا واز روزیکه سررشته مهام انام و حل و عقد امور کافه خاص و عام را در کف
کفایت و قبضه درایت نواب کامیاب همایون ما گذاشته پیوسته همت والا و نیت علیا مصروف
و معطوف برآنست که بعنوان اجری الا المودة فی القربی از عاطفت بداعت [illegible]
سلاله خاندان طیبین طاهرین گردیده شان ایشان را بمزید عواطف و [illegible] امثال و اقران
ممتاز و سرفراز فرمائیم دیباچه رقمی جمشید خان لار آقاسی
طالب حضرت آقرید کار [illegible] که مقتضی آن میباشد که سررشته مهام [illegible]
و شیراز و امور بندگان بسبب بعضی جمعی از گلستان [illegible] و بیت شعار که عیار بندگان ایشان بمحک امتحان

مصطلحان [illegible] را
[illegible] و [illegible] از [illegible]
ناشند از قبیل [illegible]
[illegible] جای [illegible]
و کتاب شعر را [illegible] گفته اند
[illegible] الملک [illegible]
[illegible]

امتحان رسیده باشد منتظم و ملتئم بوده باشد لهذا ورید و طلوع نیر تابان شاهنشاهی از اوج
خورشید درخشان جهانبانی و عالم پناهی پیوسته رتق و فتق و نظم و نسق معاملات اعالی و ادانی
خامهٔ شریفه عهده و جمیع مزید عنایات شاهانه اختصاص یافته‌اند مفوض و مرجوع بوده
بنابر حسن خدمات و بندگی فلان نیابت رتبتی آغورلو خان ایشیک آقاسی
چون از روز ازل که سحاب مطیر عالمگیر سلطنت الاگوهرافشان و آفتاب جهانتاب دولت
ابدمدت از افق جهانگشائی و جهانداری فروزان و تابانست از ریزش این ابر
گوهربار و تابش این خورشید گردون مدار پیوسته صوفیان غلام نشان بندگان صادق
الاذعان گلهای مراد خندان بوستان حصول مدعا و سبز و ریان میباشند ساکنان
حدیقهٔ بهشت مثال دولت ابدی الاتصال بدست اعتقاد از جوی خدمت تمتع کام چیده‌اند
و در ظل ظلیل اعطاف و رفاه حال غنوده آرمیده لهذا بنابر حسن خدمات و صوفیگری آبا و اجداد
فلان ابن فلان نیابت رتبتی زمان سلطان حاکم بحرین از روزی که گوهر
آبدار خلافت و نجابت و نور آفتاب فروغ سلطنت و جهانداری که سحاب عنایت
بیغایتش مزرعهٔ سعادت پرورده و صدف میمنت بار آورده زیب افسر امتیاز فرموده
نواب همایون ما گشته پیوسته منظور نظر والا و مطمح ضمیر آفتاب نظیر معلا گشته که جمعی از گماشتگان
درگاه خلافت پناه که آفتاب عنایت کامله و عدالت شامله بر ساحت احوال ایشان تافته متصف
بجلالت و خوش سلوکی شده باشند ایشان را منظور انظار عنایات فرموده تمام مهام جمعی از عباد الله که
بتشیع و صلاح و بندگی اتصاف داشته باشد در قبضهٔ کفایت و حسن درایت ایشان گذاریم لهذا

بودن ۱۲
در زمان سلطان
بحرین نام شهریست
[illegible]

دیباچهٔ رقمی چون ذات کامل الصفات نواب همایون مآل که بسمت نسبت علیه
حسب بنوای صدق انتمای مرج البحرین یلتقیان از سلالهٔ طیب فیض نشان امیر
تمام دارد و بمقتضای ایمعنی گوهر قابلیت خانه زادان اصناف خلوص نیت و صفا
طویت را الفنون انعامات و صنوف نوازشات شاملهٔ آن میکردند که فیض عام حکیم
حدود و ثغور ممالک محروسه توانند نمود و صورت انتقال از ائمه احوال فلان جلوه
نمود و سیمای بوده دارد که از نسبت بندهٔ ابوین خانه زاد بودن ما بین مهبط فیوضات الهیه
عنایت گردیده بمرتبهٔ منظور بودن انظار عنایت رسید لهذا **دیباچهٔ رقمی**
در نظارت بقعهٔ **نجف** از بدو طلوع نیر سلطنت دوران مدت که ناظم
کارخانهٔ امکان منظور سپهان جهانیان یعنی جناب مقدس حضرت رحمان گلشن
وسیع الفضا ابرار که خیر البقاع لقب ارد بکل آفتابی ما نجه نور اقبال آسمانی ما
مضما کرامت فرموده همواره همت والا و جبلی نیت معلی مصروف و مشغول برانست که سالکان
اهل الله منازل سالکان نهج الحق بهمین معارج عنایت شامله چون سر اعتلای ایشان معمور
باشد لهذا **دیباچهٔ رقمی در صدارت میرزا ابو** [illegible] در [illegible] **الله**
صدر نشین [illegible] طلب قاب قوسین او ادنی در انتهای [illegible] مستقیم
فان الجنة هی المأوی که ذرات کائنات بفروغ آفتاب مجالس [illegible]
مشهود [illegible] انجم افلاک هوس [illegible] شمع عارضش [illegible] گردانند زلال کوثر
مثال آیات باهرات قرآنی ارض موات قلوب اهل دل را و کان [illegible] مختلفه [illegible] المجاری

[illegible]

الله انزل من السماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها احیا فرموده

و از آب منبع حکمتی و چشمهٔ معرفتی حدائق قلوب ارباب عرفان کشوده و بستان های

این گلستان جنت آثار شریعت اعصار اقتضای حدیث انی تارک فیکم

الثقلین کتاب الله و عترتی مع اله و آل اطهار و فرقان مجید که معدن اسرار است نموده

و از آنجا که نواب کامیاب هدایت بنور آن آفتاب پرتو آن چراغ اند و امر حراست

و حفاظت مدینة الاسلام ملت بیضا و دار الامان شریعت غرا متعهداند و نگهبانان

[illegible] فرموده بمنابع به [illegible] بدون تعلق و از همواره مطمح نظر حق شناس مصلح

آفتاب ضمیر منیر ملکوتی اقتباس آنست که دار الملک شرع انور و دین مطهر از دست

مخالفت و مانع مامون و محروس باشد و تحصیل این مدعا و حصول این متمنی موقوف بر آنست که

جمعی از رشد بنیان شریعت شعار که نهال وجودشان از ارض وقیعه و الاشعب [illegible] از آب بحری شریعت

پرورش نشو و نما یافته آثار کاردانی و حقیقت شناسی ایشان از مطلع ابد [illegible] باشند

جهت ضبط قوانین شریعت غرا و ملت بیضا تعیین فرمائیم که به نیروی قوت خدا شناسی اوقات

خود را وقف [illegible] امور و ضبط مهام [illegible] نمایند معدلت [illegible] ملاذ رفعی

میرزا محمد محسن لنسب خاصه شریعه حکیم عالم علی الاطلاق و پادشاه اولیا استحقاق

که هر بزرگی را انسب و بهر علمی هر شاخی از شاخ شرایع حافظه [illegible] ساخته [illegible] بنیاد حیات

باقی چشم تشنه [illegible] ارباب [illegible] کار از شریعت [illegible] بستانه حکمت کامله و [illegible]

اعتدال مزاج عالمگیر را [illegible] تکوین انسان عالم صغیر و دیده این بحر گرامی اند باز ازواج موجودات

ش فیض لبی علم

بیان حق و باطل ۱۲

کشف اللغات

ش سه آب کنایت

از [illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۲

و اصناف کائنات بتاج اعتبار تتویج ساخته و بمژده جان بخش نفخت فیه من روحی
نواخته این اجزای پریشان کتاب صنعت را شیرازه تألیف از رشته حکمت عالی سلاطین
ذیشان نموده و ابواب گلزار آسایش همیشه بهار تمدن را بچهره ایشان گشوده از آنست که خواقین جهانبان
یقین که سلاطین حقیقت بین بشکرانه این موهبت عظمی پیوسته میکوشند از روی عنایت کامله علاج
سوء المزاج احتیاج کافه انام مینمایند و در حفظ صحت اعتقاد و خلاص منشأ خلل جهد میفرمایند و بحمد الله و المنه
که نواب همایون ما نیز از آغاز طلوع تباشیر خورشید دولت و نفس انفاس عیسوی اساس مسیح سلطنت
تریاق اکبر عنایت ازاله سموم هموم از قلوب جمیع اصناف عوام مینمایند و از فیض قانون حکمت [illegible]
لا خطا نسخه بهر الساعه الطاف و احسان میفرمایند لهذا دیباچه رقمی در جلوس
ثانی فلان ترتیب جهانشاهانه سرافراز گشته میداند که چون سنت سنیه طریقه مرضیه سلاطین
جم آئین این سلسله علیه آن بود که در حین جلوس بر اورنگ سلطنت والا و اتکا بر بالش
خلافت کبری که در حقیقت نوروز فیروز عالمیان بهار عالم افروز بر جهان نشست لباس نام نامی
و اسم سامی را مانند رخت نوروزی تجدید میفرموده اند معنی خاطر والا ضمیر منیر آسمان سامی مرکوز بود
تا درین هنگام که آفتاب جهانتاب برج حمل تحویل نموده و ابواب شگفتگی و انبساط بر روی
خلوت نشینان گلستان بعموم انجام گشوده و چمن آسمان شگفته و خندان [illegible] هم انتظار بر چهره نشست
و بهمه جا قران السعدین نیز اتفاق افتاده این اراده شد تا تمامی اشیا که بتدریج قدم تحقق بر
عرصه ظهور گذارند جلوه وقوع نموده پیرایه نام تاریخ الطراز سلیمانی مطرز گردیده بموقف نشو و نما بشکوه نام نامی
نامی زیب و بها یافته رسانیدن این نوید جانفزا بعهده اهتمام فلان شد دیباچه

[illegible] از بیماری فی الحال [illegible] سنت سنیه [illegible] لباس نام نامی [illegible]

[illegible]

دیباچهٔ رقیمه که بر صور عبدالرحمن فارسی نوشته

نام کتاب

اصطرلاب دیدهٔ بینا که نسج عنکبوتی خطوط شعاعیش شباک طائر آسمان پرواز ترین
و دام راه گیر ارتفاع نیّر ترین ست از غوغای صدای ذکر خفی صورتهای اینکاح صوت که
بنوای سبّوح قدّوس در رقص اند در نغمهٔ نوای حیرت خریدهٔ مردم ملک جهان نورزین که
در میدان مسابقت عرش تاز نیاشد مانند فرس اصطرلاب زمین گیر گردیده آمد تا که
بدلیست توام زادن ابکار افکارش بلکه پرواز از زادن یم مضمونیکه قابل تحریر شد به
تا کشتری نواند بود سر فوق السن که اعضا دمثقال شهپر پرواز قفس ژنگان مافی
البال بود چون عنقا وه اصطرلاب الکمن لی سخن سست فرس طبع جواد در میدان فصیح
بیانی از دهشت او احمد یزدان مخذور خورشید ماه عقل و خرد را در شبستان جهل گم
نمود کرم شب فروز عقل بلند مقام را بر فراز کرسی خیال این راز دستی بچهٔ افتاد از حید
کلهای تنا که شایستهٔ سر سخن کتاب شد کوتاه بی خود و قرم دیده مقیاس آسمان پیمای اندیشه چون
لبنهٔ محصور خواب گران چهار پهلو نگاه حیرت عرش اعظم را در مقام فرو علت ذات ا
از پهلو نشینی ذات اللّٰه مامیل دیکان آسمان آشیان جاجهٔ انجم بلند پرواز از رصد
عظمت و صبرای حی لایزال فاسد باطل ست چو زالکوه هر شیخ کم کتابی چون جزیوخ
کودکان بازیچهٔ بی عیار و عذر را از شرم احتجاب انکار دامن جبین مشاک عرق ریز سوا
حس عذار حال ال فوخیال که تماشای انداز تابش گل گلزار زبان ال پرست
چو نال راس الغول باسر گرا اهیجا و وه مغرخود که بر کار درفن حقیقه یابی بامعدن قصب

نام ستاره

[illegible]

مسلم الثبوتی سوارست و بیاز ار سودای این شاهد یوسف جمال چون دستار میگساران تنگ
حوصله کلاه دست خورشید که بر سر کیش را از شب کلاه اطلس کند و فلک تنگ چامه
زربفت فراخ دامن و عرش بطانه سطح ظاهر کره خاک بد قماش ننگست ربع مسکون بنده
سیر چشمی ستغنا و قبضه تصرف سکندر و دارا چون خشت عمار و دست نما ریخته بند
و کلهای گلشن سپهر را که آن آخته و سر دست بدامن فشانی بی نیاز از ما ریخته بدست خواهش
نمی چینند و محفل یاران و باره عرض نیاز تقاضا بحر آنکه جبین ربائی بر خاک مذلت مالد حرز لب بی
و از مهابت قهرمان غیرت مجال سر بالا کردن از قهقهه خنده صبح که در حقیقت سپیده
سفید مهره آفتاب گیهان نورد است چون نابه درای میبه آگنده از لب بر آید و لطف
از بیم آنکه مبادا شائی اوای حمد تنوع تحسین بحجه بمنه زری معنی رنگین با خو کرد و خنا از
نمیکشاید شیر گردون از شرم شیر چون کلب عوا پیوسته در زیر و دمشرکان عقرب نجم
که بالانشینان بزم سیر اند چیره دستی حسن معشوق ازل چون مجره سر زیر از شرکه
زمینیان آسمانها را از دهشت شعوار محمدت سکالی و صبور را حصول حضرت ضعیف نالی
دست و دل از کار رفته و تنور دل از آتش حرمان این شغل شعوار تفته باشد بحال ز
قاصر بیان که در حجره مدرسه بتحصیل کمال و کمتب فنی و اشتغال فضل بجد نو آمده
تارو اطبع حرونم و الست تا از کرسی عقده کو هر سخن مبیدا ز دو به و تمان مسطر که قدم خو
خامه آنرا اشباه چگونه از سان ثنائی خالق انس و جان ابم و بمحض اینکه عروس سخن لیستخر
و زرو بدیع و خامش گلگونه استعاره توانم آراست در بستان حمد و ثنا مرصع خوانی نمایم

[illegible]

تمام طریق خودشناسی و آداب وفا آنکه آب این پایه شرف افواه بسته نون وقت آموز

علم نه پایم و درین محیط بی انتها که موجش بساحل نرسید و سر رشته خویش تمام بذل

خاتم رسل و مقصود کاینات اهل بیت اطهار آن سرور مختار خصوصا امیر المومنین امام المتقین و یعسوب

الدین و قاتل المشرکین قامع الکافرین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین توسل جویم

و با اقدام عذر لنگ راه اطناب نپویم و بعد چنین منبر رشد بندان فلک الشمس و مجسطی گشایان معمور

بینش مخفی و مستور نماند که صورت بیجان مجلس آراسته عبد الرحمان الولبست و گشاد و حل و عقد

و بسط و قبض سرای محکم بنا امکان و قصر مربع اساس خشیجان بنا راد هان بسیدگان

و بسته مشکلی بندان و خفی تمام میباشد آب بندگی احبا ازجا اسیار عدم بیوش که بر چرخ

افلاک بسته بر می آید و گرهی که از گردش چشم بدین کار می افتد ناخن تدبیر که او بر

این مشکل بست میگشاید مثبت سبب ندکواکب که در آن محیط است و ضع اصابت عین الکمال مسعود

و بغبان و از مسلک لاعنادش نو سحر از جون بست خوشه نشان بکام هر کس مید و تفتیش

پاسبان گنج بطالت کلب شتر نره ارش جارس مار لسبت کیقد بن المن مثل گران در

کف کعبه میزانش نهاده سنبله اش بدهقان این کشت زار خرمن خرمن حاصل داده و طالع مرادرا

اند و تاثیر تلفیق بکاهد و تاد و حال [illegible] و تاثیرات این مؤثرات ننگ یابی از چهره منیر مراد

زایل است لهذا با وجود قصور باع از بیل موج این لقاع و رستگاری از افراد امانی جهان

میان استغنا و طلب توفیق از محول لیل و نهار مینماید که منشا ملکی بعرش بینیکه بخواهد بدیده این اشکلت

باشد نماید ناخن بارکه از طره مشکل اشناها بمیدیا بکشاید توسل بمولی بزرگ مغلوت بنیه بحصول

[illegible]

دیباچه که برسم الخط قرآن نوشته شده

الحمد لله الذی جعل الخط فی کل خطة حفظا واقرا

جمیع حمد ثابت برای خدائیکه گردانید برای خط در هر زمین نگهبانی

وخلقه فی الاوطان الکراسی والصحف مجاورا ومسافرا

و آفرید او را در وطنهای کتابها و خطوط همسایه ای مقیم و سفر کننده

وصیره منظورا لعیون الاعیان حین ما کان ناظما او

و گردانید پسندیده برای چشمهای سرداران و تیکه شدند بیننده الخط و پیر گرد

عباب نثاره متلاطما وزاخرا واوجب له من دیوان العطایا

دریای موج الخط را در حالیکه طپانچه زن بالب و واجب کرد برای الخط از بهری عطا بخشش

مواجبا مرسوما وانبت ورود موارد بساتینه مدادا ومسموما

مشاهره و روزینه و رویانید گلهائی چمن ها مثل باغهای آن مزه دار و بودار

اذا تکلم تکلم وبلغ فی تکلمه غایة القصوای واذا سکت

هرگاه که کلام کرد کلام کرده و رسید در گفتار خود و نهایت نهار او و هرگاه که خاموش شد

صمت ومن صمت فاحرکات متحرکاته من اهتزاز العشق

خاموش شده و هر که خموش شد پس حرکات جنبشهای حرکت کننده آن از جنبش عشق

مخفیة من عیون الاغیار والمعنی العریان فی لباس استار

پنهان از چشمهای اغیار و معنی برهنه در لباس پرده ها

[illegible]

استتار الكلية محجوب من رؤية ذوي الابصار حبّذا

پرده های ... پوشیده از دیدن صاحب بینائیها

من صامت أفحم مصاقع الخطباء بلسانه ناطقا وتبارك

خاموشی که خاموش کرد بلیغان خطیبان را بزبان خود درحالیکه گویا است

الله من ناطق أعجز بسرّه محجّل من كان في مضمار البيان

گویا که عاجز کرد بسیر خود سپید دست و پا سپید آنکسکه بود در میدان بیان

سابقا علّمه الله بالقلم عند كونه قاريا للإيجاد ما لا يعلمه

پیشی کننده آموخت آنرا خدا بالقلم وقت بودن خود خواننده برای آفرینش آنچه ندانسته

الأفاضل ورسم له من البيان ما قصر عن نيله باع إدراك

فضلا و نقش کرد برای آن از بیان آنچه کوتاه شد از یافتن آن دست دریافت

الأواخر والأوائل صار يرد الأخدان ومخزن الرموزات القرآن

متاخرین متقدمین شد قاصد دوستان و خزانه برای اشارات قرآن مجید

يسجد له أنظار الأبية الجامحة وينزل له سوارد العقول الطامحة

سجده میکنند برای آن نظرهای انکار کننده سرکش و فرود می آید برای آن عقلهای سرکش

سبحان الله سلیل در میان ... از حلقه صحبت وجوه ... جبینان

این ... کلهای سرخ ... مشتری طلعتان از ... چشم ... ان

رنگ و بوسکه ... زد رسکه ... تمام ... کلام ...

[illegible]

او حسن نظام است و در دار الضرب نفاذ فرمان تن بطلب مهر پشنگ شدن مشهور در الفاظ

الفاظ و ادای کلمهٔ شهادت سخت وفی بپای ثبات افشرده گاهی در دولتسرای فرمان شاهان

گرد جهان گردیده و نهانی در خرابهٔ رقیمهٔ شکسته بسته حاجتمندان خزیده و هم در سکوی لیاقت

نوغزالان از شرار بادشکسته و هم در اقطاع قطعهای جریده و دولتمندان مسند نسخ فروتنی و

تعلیق علامهٔ خودنمائی است نشسته طرهٔ لامش را جا بر سر لعبتان فرهنگ بست مرغوله نور

را چون ماه فلاطون جا و جهان پر پای تنگ سواد کشور علم و شهرستان دانائی باد و معمور

و رازهای نهان آشکار او در پردهٔ نیاز او مستور است در بوستان سخن‌دانان فرقان نفس

اش در لباس سحبان بعربی اعجاز فروخته و در تعلیم ابجد تدریس الف با افلاطون و ارسطو را

حکمت مبدأ و معاد آموخته و در هنگام ادای از دم چون مسیح فصیح سخن سار گردیده گوهرهای

معانی شنیدنی را بگوش جان شنیدن در رشتهٔ بیان کشیده و بر باغ ادب چون صاحب منصب نظارت غنچه

بعد از احد الف نشسته و در محفل شاهیش چون شین پا و ارنده و نادارنده را هم چو پستهٔ [illegible]

اربعه امهات سطقسات را که از ضروب منتجه ترتیبات سبعهٔ علوی حاصل شده بحروف

بست و هشتگانه تهجی موسوم است چون ابنهٔ مهرمان در آغوش کشیده و در خلوت یگانگی اتحاد

که جدائی پیوسته محرمانه بر سر چشم حشر یگانگی نامحرمانه بر سفر است ثانی شین الفاظ گرد و

چون میوه‌های ترش و شیرین ثمر معانی کرده مرغولش فرشته دیده بینائی از چشم بند

و جراحت دار الشجه و نقاط و فاعد و حروف منقوطه‌اش چون گره بر گوشهٔ ابروی خوبان

دلخواه و خاطر پسند هم در صورت لیلی و مجنون جلوه ظهور نما و هم در پردهٔ [illegible] لیل ظلمانی و در

در الفاظ الفاظ [illegible] در زمان سابق [illegible] در سکه پادشاهان [illegible] لطف کلمهٔ شهادت [illegible]

کنایه است از خاکساری [illegible] قطعه بمعنی پاره زمین [illegible] اقطاع [illegible] و [illegible] است و این لغت عربی است و لغت [illegible] علیه و علی نبینا الصلوة و السلام که پای آنرا درو برده بود در تعلیم ابجد [illegible] افلاطون و ارسطو [illegible] شاگرد او [illegible]

[illegible]

و وری نغمه سرای معانی بسته را چون قفل ابجد از کلید گشاد و ابیات بید ز بندش فغان
جواهر مراد معمیان حرف معمایش سحبان عجم و مهملاتش چون لات و مناة مسجود مردمان
دیده بنی آدم اگر دال و لامش لب خم نساختی مار مار معارج مضامین قرآنی از صعود
بر مصاعد ادراک آن مسیر نبودی و اگر دندانه سینش کلید گشا نگشتی کلید دار زبان
گویندگان را گفتگو بر روی آشنا و بیگانه نگشودی پیوندشان چون عهد درست
اندیشان رشته برهم بسته و نقش رواج رونق شان چون سکه بر زر هرگز بجا
ننشسته چون کاکل مه لبان رشک کشیدن مه و زمانی بر بیاض چهره تابان توبه
نامه گناه گسسته مکتوبات سرلوح قرآنی سی قرابش نصرت تلاش گیتی صفحه
دستور است که معشوقان قد آدمی خطی از گناه توبه میکنند و او نوشتها سرلوح قرآنی او مانند نرم مثل سرح کلام نحو
معارن و سپاه سیاه پوش عباسی که آمعرکه ائتلاف ده بیز برلشکر ناصر معان
زنگیت و سپاه سیاه پوش عباسی او در معرکه الف از یک یک هر که مدد کار
عیون عیناتی بمیدان سیاستی قلوب بمثل الف الوف محکند نقطه سعر الرمیه
چشمه با حروف میں آن خط در صید آن نکرد چون پر مسحر کردن با مانند الفهاران ز نقطه با که نکهند را صید بر نسکند
با قلمش و ابیات حبادی ننگ او سابط اتخاذی میم مستاز سیر لعوا علمش
با استقرار المیناری شده گره با اسپان آن خط که نسمات شد و حیلان سنان امیر القیا سعه شد آن گرد ام
مراکب طویل الاعناق الفاتی سپاه حروف الحجره اعلام فتح سلاطین گیتی بلند
و سپاهیان را از گردن الفهای آن خط مد مبان سپاه محرف اند نیزه های تیغ با دشاهان بر بلند

[illegible]

وحلقه و دوائری عرض سطور طی ایلنده طرف بطرفه بعض حروف [illegible] هلکند حلقه [illegible]

وحلقه دایره های آن خط در میان سطرهای مداد بر معشوقان نادیده حروف مانند کمند باستقبال

هلدهایی کوزاچوب هر آنه باشندن آخرنه کار الهی منظور ایتمش صحیفه عاقبت

های هدایت آن چشم کشاده هر طرف میدید تا آخر کار را ابتدا و پسند کرد وخط عاقبت

بنجر اولدقچه مهر دار حصول و قبول ختمنه ایتمش حیش حیش عالم ستانی

پذیر شدن او دارنده مهر حصول قبول باختم رسیده پنج لشکر عالم گیری

وعزم جهانبانی سی ربع مسکونی فتح ایدوب جنات ثمانیه کبی سکز ملوک الوب

بسیار فوج شاهی آنخط ربع مسکون را فتح کرده مانند هشت بهشت هشت شهر گذشته

ابجدی سردار ایدوب اعداد لاتناهی لشکرینک تحت تصرفنه کتورمش و ضمائمن فرامین

ابجد را سردار کرده عددهای بیشمار لشکر را در زیر تصرف آورده و ضمیمه فرامانهای

والای فرقانی یی که کوکلده باکیزه [illegible] شاننه ایتیق بره [illegible] اعد ضوابط

بلند فرامینی را که در آسمان بوده بهت آنها نا نشان فرود آمده زمین را رسانید آنخط

پیوسته منتظم و منضبط و ملوب جاهای افرادی [illegible] منتعلق و مربوط [illegible] سلیمانی

سیدن چشم سواد روشن آب نمائی ظلماتدن بقیه بقائی خضر سبزپوش معانی

دور رسد آمدت اعلا [illegible] معشوق پیر وجوان دوائری [illegible] الیقده چشم نرگس چشم بتان

قوتشیلی حقننک غایت ایدوب ممارج سرادوقلان خانه لری براو لان حریف

عن [illegible] دار رعایت کرده مخرجهای نامنای آنخط کم شده

حریف اگه‌گیبی قوجا قلاشوب جامه‌جه کبهنده بیرکو گکلده یا بشلدو سماع استماع ندو
مانند یاران تعلکیری کرده شده زیر پا پهنی در یک پیرهن خوابیده اند و در سماع شنوندگان
او غیر مشتاق جیاقنده سماع کوبجه سندن اهل الوب کند و زلزن شمار سیاسنه قابلر
در وقت وزیدن ازراه شنیدن اهل شده بسیار روز در شمار سیاه آمیخته اندان واز
تشندیدی که خیمه طنبورگیبی حامل بارکران غنه غنا دور سیاهی بیگیبی که مرکبی گریه
آن تشدید که مانند خیمه طنبور بردارنده بارکران غنه هر دو مت مانند زین آن سیاه که مرکب در شته
سقوطده سقط اولمش اوله ازجالرنه با علتلر و اشباع مدات الیه قراآت
افتادن هلاک شده باشد باشتها لسنه اند با درازی مدات
مصافنده انعات واجبه علملر با قلمشلردر اند غذای روحانی سی مداقدن
در مصافن قرائت الفهای ضروریه نیزهای خوش آمده اند خوانهای طعام روحانی آنخط از مدات
چکلمش وظروف دوائر صف صف خوان سطحرده دورمش عین فتان چشم صاد
کشیده شده ظرفهای دائره‌های آنخط قطار قطار در خوان سطرها آراسته چشم شوخ چشم صاد آنخط
دلربا لقده پرنیزاده دور قلوب میناد نه لرن چشم لصبر تنده قدر دالق طرالعهند
در دلربائی پرنیزاد است و با دلهای شکاریان چشم بینایی در طریق قدر دالهی همزادی قدندا
همزاد و صاحب سواد که مردم دیده سی محک عیار حسن خطوطا اولمش خطی
برابر دلهای صیاد لست و مناقوت خواندن که مردم دیده یعنی صاحب سواد کسوما العست حسن خطها شده ای
سیاه پوش لرحکایتی تنگ تعبیری کور زرد لو خواب پریشانی اول حکایت
سیاه پوشان حکایتی از تعبیری بیندای الصاحب سواد از وان خواب پریشان آن خط آن حکایت ابتدا

[illegible]

مجهول بحاتمه والعنوانه نور الّلهمّ نوالي حمدك اوسع من ان
که ابتدا وانتهای آن معلوم نیست اعنی کلام تقریر میکند الٰهی اطراف حمد تو کشاده تر است از انکه
نسلكه بشوط اقدام القلم ونكون بلساننا الكال
می کنیم آنرا یک پای قلم وشیم بزبان خود که کند ست
محصيا لبعض من تلك النعم اعف عنّا وارحم علينا من
احاطه کننده برای بعض واندک ازین نعمتها بخش از ما گناه ورحم کن بر ما از
الاتيان بعشر من اعشار هذا الشأن وصلّ على نبيك هادي
آمدن بعشر از عشرهای این کار و درود بر نبی تو باد که رهنمای
الانس والجان وعلى اله واصحابه الذين هم للعباد
انسان و پری است و بر آل او ویاران او انکه دوستی آنها برای بندگان
حصن الامان خصوصا على اخيه وابن عمه وامين دينه وضوء
حصار پناه خاص بر برادر او وپسر برادر پدر او وامانت دارنده دین آنحضرت و روشنی
عينيه امير المؤمنين وامام المتقين ويعسوب الدين
چشم حضرت سردار مومنان و پیشوای پرهیزکاران و رئیس دین
عليه الصلوة والسلام ثم اكنون معروض رای زرین ضمیر منیر و زر
بیانان میگرداند که از چهار صفت وجودات اربعه که عبارت از وجود ...
ذهنی وخطی بوده باشد صفت وجود خطی را ثبوت ودوام کتابت ...

[illegible]

و حکایت بقا و ثبات او رود هائی تمام دست اینکه حال گذشتگان بعد از آنکه
استخوان شان توتیای دیده اعتبار و خاک شان بازیگاه کودکان حوادث
لیل و نهار شده بنالهٔ داران این قافله که مد حقیقت مقتضای فرد و
هر کس فنا آمد و پیش و النست این قافله چون سبحه پس و پیش ندارد
پیش آهنگ طائفهٔ دیگر اند شاند خط مینت که مرغان سبک پرواز و جوالقا
زکه مانند خشخش شرار در خشیدن بی قرار و گذار و کم بقا اند و در دام قید و ضبط
در آورده و تازه روئی یاکورها بهاری نظر بنید کان درسار و راز و وره
جد و سرهان حقیقی بزل بستان گوناگون سخنان چون شکار چرکه فوج فوج
جوق جوق متناسب ابی تماشای هرکس گاه میدارد و از انجمله بر پیراده حقیقه اما
نگارینه عقل را دیدنش حیران سازد کلام معجز نظام جناب مقدس کبریاست که بنو
احسان آن مربی بیانان چون گوهرهای غلطانش بجیب و دامان استحقاق
بینوایان کوی امکان بخیه بلس سیاران این بستان و بلبلان این گلستان
کاهی از رسم و براه او ضرور و ناچار و صرف نقد عمر عزیز در تحصیل آن
لازم و در کارست و لهذا راقم حروف بجهت اخوان و عالی و یاران و جانی
تنقیح و تلخیص آن شامل جهد نمود دیباچه که بر علم صرف نوشته
اند بسم الله و بالله و الحمد لله باقی بنائی و الالهی سخن را ثنا و ستایش
در خورست که بدو خشت از بنا که عبارت از کاف و نونست متقرش افلاک و مربع

فلاک و مسدس جهات و رواش ثوابت و سیارات را ساخته و قبب تو بر تو کرات را
بے عمود کاری عمد و سطوت آثار بے عمد برافراخته ذکر جمیلش جان در تن سخن کرده و فکرش
خواب از دیدهٔ بیداران سر در گریبان الفاظ و کلمات برده و در بزم لطفش عدم
زادگان اسما و افعال بعضی تشنه‌های نوا و بعضی را بی خبران و کلام و کلمات
بزنگاه افواه محافل اندیشه و خیال با صول مخمس در رقص جولانند حرف مدغم درین
محفل انبساط چون پیاله گزلی نشاط بحرکت شده بخیال وصال مدوام در آغوش
هم بستر خزیده و معانی رنگین در قباء الفاظ محرم تا بخانهٔ زلف شاهد منظوم و منثور
گردیده الف که استقامت علم و نکشت نماست در کعبهٔ کوئیش همرا نوی سکون حرکت را
از نارسائی راحله سعی پیاز خولست معال را بجا صلی معال در تکاپوی طلب معلوم
نبودن در مقام ادای لم و لای گفتگو محکوم به و مجرور است حرف نهی در بوستان
حمدش بعضی چون بلبل گرم صفیر و طائفه را از لال همش خاموشی چون گل در تحیر نسبت جهیر
با المطلقة لا تجهر گرا زبان در سرمه مداد خوابانیده و مستعلیات را الهام لا تعلوا بر خاک
مذلت نشانیده عین را آن برق بینائی چشمهٔ امید پیوسته از جدا اول زبان فوران
نون چون ماهی خشک افتاده رشاک حبابستیم طبالست این سوداگران ظلمات دوات را
که بضاعت آب حیاتست هر چند برمرکب بادجولان زبان جلوهٔ شرار درخشست لیکن
محفل خطوط نی آنکه بسبب الحاق بمرتبهٔ انفصالی رسد تا نقش است بحشست سبحان الله چه
بوالعجب شیوه کانند که گاهی از غایت ائتلاف لباس یکدیگر می پوشند و گاهے

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وگاهی با فنای وجود خویش و با بقائی غیر مشکوک شد مورد الطافش با نهایت بعلاقگی در
تجدید تقطیع و با کمال بی پروائی و سر در هوائی در بند ترصیع اند نفاذ امر شان بحدیست که
فرمان شان بچشم شنیدنی و جمال شان بمرتبه که دیدهٔ بصیرت دیدنی ست لهاذا از موقوفات
کمالاتش وظیفهٔ استفاده مهیا و ریاض از جامه خانهٔ شان تا دوران ممدوحیت سخنوری
بر ما بیت آمیزش شدید و درخورهٔ حروف شیرین چون سکنجبین صفرای جهل مرکب شکسته
و بساط ذات ابا الهٔ اش متواضعانه بر در مطالب نشسته زهی تصرف نمائی
الهی که مسکن شاهدان معانی و موطن بحر و ثروان کلام ربانی و وحی [illegible]
خدائی صورت ابا دستکرف پذیرند و زمانی از بتیجرکی قوت و شدت گیرند کار گذارانند
که بادشاهزاد و ز فرماندهی از ایشان ناگزیر ست و گدایان درگاه حق را وسیله اظهار ما
فی الضمیر سرحدی گرانبار کاروان سخن و در هر جا هوشکی ترجمان بان نکته پردازان [illegible]
ست هم شاهد زیبا عذار ست و هم گلگونه رخسار هم صدرنشین حجال ضمیر ست هم دستگیر دیده
هم اسرار الله اکبر این چه قدرتست که از رنگ چشمهٔ کاریزش چندین بحر بیکران شد و [illegible]
کرامتست که جهانی را خلعت کسوت نامی انصیر پوشیده عقل و اندیش همین کار کرده
تیمان حیرتست بلکه و دریافت تر غطهٔ سویدای زمین سرگردانست اگر مستغرقان دریای
عطای بی انتها در صدد ادای محمدت درآیند و بازکاسه دریوزه عطیه مجدد نموده باشند
و زبان سوال لقای تازه که قدرت سکالش حمد ست کشوده از این احسان بیابان چه
توان گفت که با نهایت بی و کمال بی مدایی گه شیرخوار ادر پرتو خورشید ظهور سن با برای افشانی نیست

[illegible]

بنور معجزات انبیا و رسل چراغ هدایت افروخته و طریق سلوک مسالک نجاح و فلاح
عباد آموخته خاکیان را باشراق انوار معجزات فروزان گوهر معدن اشباح نشیمن
آیت ام الکتاب قضا و قدر اعنی بدل ثقلین و نتیجه صغرا و کبرای نشأتین انگشت نمای
مقربان درگاه قدس مشار الیه محرمان خلوت انس ساخته ماه تمام را از فروغ هلال
اعجاز کاملش شکست در کار انداخته و ید و خلاف ملل و ادیان را بقوت بازوی دین
متینش بیکسو انداخته صلی الله علیه و آله و سلم خصوصاً علی ابن عمه کاشف غمه و مروج
دینه و تمام نعمته و صی عینه اسد الله الغالب مظهر العجائب مفرق الکتائب نور الله
الاعظم سر الله الاکتم و برهان الله الاتم و آله الطیبین الطاهرین اما بعد چنین گوید مرقم
حروف پریشان الواثق برحمت ربه المجید اللطیف محمد الطاهر الوحید الشریف که
چون علم صرف مبدأ علوم و منشأ قواعد رسوم بلکه مبانی هر علمی بآن مشید و رفعت
بنیانهای فرقانی باسباب آن مؤید است لهذا پیشینیان که همت شان بر اهتمام آن
مبین و جهد و عزم شان بر سیاق بحث و فحص مبین بوده معادن بینه را شکافته و
گوهرهای گران بهای رموز یافته و درین علم شریف تصانیف معتبره ساخته و عرصه آنرا
از غبار تفرقه و تشویش پرداخته اند لیکن محصلان این عهد را نابر اشتغال علوم عقلیه
از توجه این علم شریف غفلت شامل و شاهد این فن از حلیه رواج عاطل گشته عفت آثار
محلها متعامها و با وجود آن بعضی از انتشار اصعوبت مسالک و وعورت مناهج ارتقای
شوامخ آن شبو لمرید همت این بنام گرامی کم خریدار است چون رتوقت بعضی از طلاب

سه بعض جمع شاه نکبه سیم بمعنی ملبند ۱۲

[illegible]

ثقلان و اصحاب ایمان از که حسن اعتقاد با این عیب یار و ال الیش بوده و دوای او در بیماران آفت

که دوشیزگان این فن را که در استار نقاب عز از دیده اکثری نهان اند تجلی و تحمل

زبان نمی آرایند و این نقاب حجاب از چهره گشایند بنا بر انجاح این مسئول و اسعاف

این مأمول با کمال فرط بال تو شئت حال ارتجالا ابدان تمام نمود و بتاریخ چهارم محرم الحرام

سنه ۸۸ هجری بر اتمام پوشید چشم داشت از ناظرین آنکه اگر بر خطائی وقوف یابند اصلاح آن نموده

و ذیل اغماض بر آن پوشند دیباچه رساله که بزبان سلطان

در آداب تعلیم جوارح تألیف نموده دانای غیب و حضور

سخن آموز زبان شکستگان طیور که بلبل مست از روایح گلهای حمد بی زوال قشان نشاط مد

و سرور و مگس عسل استشمی شهد ثنای او در شور است [illegible] است که منشور الفاظ الیه

معانی نسبت بیانیه نباده [illegible] آغوا باشد و چنانکه خلاف نمرود زرین سیمین سیف الدین

در رسائل ثنا [illegible] نمکین و خلی نیست هم چنین لغات گوناگون او در اداء حمد حضرت بیچون به

تکافو و نسبت ثنا و لیست تا از بلفظ یارمان سلسله جنبان [illegible] الست و یار بعبارت

نجبانیده الست [illegible] لت [illegible] ال شاهد مطلبی که در خلوتکده عرض حال [illegible] یارت

برداره فاخته اس [illegible] قدوس [illegible] و صفه اظهار می آرد [illegible]

وحید اهوست [illegible] ستار آهنگ [illegible] دست از جدل زبان عارف شهر حق [illegible]

بزنده از حق میگوید [illegible] تقدس [illegible] ستایش ست بتکلیف [illegible]

با [illegible] تجرد شعار [illegible] شهرستان [illegible]

[illegible]

که ندای اعجاز آشنایست و این مرتبهٔ هستی محک عیار ادعوی بدیههٔ اخلاص انجمنیست
و ازینجاست که جان عارف هم از فکر حرف خاموشیها دارد و هم از شور عیان فریاد
مرغان خوش نوا در خروش میآید ناله زار که شیرازهٔ حلقهٔ صوفیان حسب حال توجه
از دایرهٔ طوق قمری خارج نیست و اشک سرشار که رنگینی صد چمن گل تواند شد از
طرف پیمانهٔ دل عندلیب آئینهٔ سحرخیزان گواهند که شعلهٔ شوقی که از دل بلبلی زبانه
میکشد مقری تسبیح زاهدان هرگز گرد آن نگردیده و صیت سلام و تسلیم خاموشان در لب
بسته زبانی بگوش نکته سنجان بستان غافل نرسیده از تقرار در مقام سکالش
حمد ایزد بیچه آهنگ ناله که از دیوار و در که دلگیر نشستگان ارباب نطق از کنایه خارج
ادائی نشنود و بساط سخن را بجواهر کدام لفظ آراید که از صدف گوهر سود دهان او خاموش
ست شرمنده نشود همای اوج سعادت ستایش اند صید آشیان زبان از آن بالاتر است که صید
دام حرف و صوت سخن سرایان شود و پرواز گاه عقاب خیال از آن بالاتر که
شاهین حشمت بسته دهان بنی نوع انسان باشد از آن رو زبان طوطی مقالان در انتقام
رحم و ثنا دان ندمت سفینه باز میبازد و طایر شوق که شعله پرواز مثل ست از رشتت
این مطلب پر اندازد و اگر بدانی که ریختهای پریده صید کدام میر شکار سر ساز
آشیان طوق گریبان بر بیارد و اگر ببینی که پرافشانی های طاوس اشک رنگین را چه قدر
و اعتبار ست جواهر ثمین عبارات را در اعداد خذف ریزهٔ دستان معلم مکتب خانهٔ نادانی
که بیش از شور انگیزی نافصیح نباشد کلام بی نمک بوده بنوای لا احصی نکته سرست پر کلیم

[illegible]

چه گویم و هادی سُبُل حقایق حرفای المعمیه عجز و تسلیم راه ماست دیگر کدام راه پویم که
بوی گلهای محمدی نعت سید بشر عندلیب ناطقه نوا طراز هوای پریدن ازین گلزار
پرافشان مینغمه پرداز گردد نزدیک تیرشکار صید آه مکان که بلبل طلاقت جبرئیل امین ندیم حرم
معظم از اوج آسمانست و بی زبانی ترانه خاکدان می آید و حصول مطالب جهانگیر از آن
شکار ربوبی جمیع صیدالانو میشمار و جمیع انسان شکار شیطان از دست معجز نما از جان شیرین بند
سیر نموده و باز مردم خوار حرص آز در شکارگاه عیش به چشم خورش گشوده مرغ و ماهی
کافران ناصیاد اجانز اشتا نیندم با ان لایغ فضیله خوار اند و دیده مومنان شهباز
مانند شاهباز بیدار دست بنده و دار پنجه ظلم و تعدی زرمان شیر عش چرخ الی بمیرد
و دست عدل و احسان ها ننشستن آهنین م عنان موتی باز سپید قزل قوش ماده نهنگ تیز
رام و فرمان بذیر آهوی شکاری چشم عقاب ان ام حبال گرفتار و اسیرست نه تنها
مال وحش در مرغزار تسلط مرغ عدو شکارست بلکه بالادست ترین شاهباز این کارخانه عجائب
طراز حضرت حیدر کرار ست بی خود در دام ازان گرسنه میده هست که شکار گذارش
در نظر بوده و با وجود رسیدگی بتهادو چوخرزم عنان شکار میی نو آموز هست تا برد زنمینعود
چند اشا هباز که چشم از ناسوای وخته و طریق اطاعت و فرمانبرداری آموخته هست
چنین بازی از بیضه اسلام بر نیاید و همای بدین همایونی در قله قاف امکان
بال بسیت نگشاده صلوة الله علیه و آله اجمعین الطیبین
الطاهرین الی یوم الدین و بعد بر ضمیر صیادان معانی و سیر شکار

[illegible]

کارستان نکته دانی که ببال زبان براوج آسمان طیران می‌نمایند مستطیع نمیگردد اگر گره در معرفت هیچ قطره فرو ریخته‌اند دریای بی‌پایان برنیاید و جوی آ گوهر شراغ حقیقت ذره ندیده و که چراغی در پیش [illegible] دارد و سوخته و برشته آتش شوق می‌باید که سر سرمایه بی‌خبر حالی و لب تشنه چشمه سار ذوق می‌بیند که آب گوهر هیچ دریا علو حضرت مولوی را بی‌تعقل رشته سطور کتاب بسته و مطار تخلیص بر شاخ از آن [illegible] نشسته است و گرنه در چمن کار لاله رنگ نشع بیچون رنگ دیگر شگفته در معدن شغلی گوهرهای گران بها معرفت نهفته است جواهر گران بها دران کانست که تشنه نقاب از دهان آن رسیده و طراوت سایه بزرگی بر جمال شاهدی که دست مشاطه کان پرده از جمالش نکشیده که از بستان کلهای گلاب کشیده و چه تمتع تواند یافت جو کرام آستانی بحریم وصلش نتواند رفت تا کس انگبین نبرده مرهم [illegible] از داغ شهد از حقه مهر تا آبی طومار عمر دراز است یکی از گنجهای سربسته حکمت که تمتع یافت نقابان البشر بسر رفت آن رسیده و دیده ضمیر منور بود الی آن [illegible] شغل [illegible] جراح [illegible] نیست که اگر بنظر حقیقت بین دیده شود سیاه چشمانش رنگ لاله و می آب [illegible] چشمانش کرشمه نرگس شهلا در نظر است [illegible] عقد ابهام از منت تیغ آتش فارغ نشسته [illegible] از هر چه در نظر آمد اندیشه تنگ تعلیم معلم شان بسکنجه [illegible] زبان در [illegible] و بیدرسایی فرمان مطیع در انداز آزادگی جز [illegible] و لباس مستانی و تابستانی نشان بی تفاوت گشت زار زنجیر [illegible] شان [illegible] که کل [illegible] صبا و آن خاک تشنه

رنگ کلک نقش و نگار اوست با آنکه بینائی زو کنند خوئی مثل ست و در حکمت تعلیم همه تن چشم جهان
و در میان شکار بیضان ها و صباست سر ص کاه بیاده شعور با نسبان که خلاصه جهان
ردیف و در بزم خورش نگاهی از لان علی الخ احراف ست و چون ابنای نوع از حضن را
علم الکر تعلیم بازی ساخته و لطریق بیار علوم ران باب نکبت رسائل پرداخته اند و تکلیف
تعارف زبان که بیشتری از کارگزاران این امر جلیل ترک کان مبتلا شدند بدانچه از یکدیگر تعلیم گرفته
باشند اکتفا نموده طریق تالیف و تدوین شده نپیموده اند و با وجود غموض و کمال شرافت این علم را
در فری تا غایت بغیر از فرد زبان مشتغلان آن نوبه تصنیفی که مناط اعتماد تواند بود و استعمال
کتب نشده و امروز عروس این شغل گرامی به پیرایه وقت فلان هر هفت تمامی از
نزد آئینه ضمیر منیر شان از اشراقات غیبی خیال پرتو داده که درین فن کتابی مرتب
کرده که دیده وران شرح این اسم و لوح طلسم تواند بود و چون بنده را نسبت
ارتباط با آن جناب حاصل و باعتقاد شریف شان این غریب بار کمال نگارش چنین منشور
الا و احوال اجامل بوجه باد مود داشتند که درین باب رساله مرتب ساخته انچه از علم ملتبانیان
و آن خان عالی الشان بلند مکان از الممارست و تجربه معلوم شده باشد در سلک
بیان کشد بفحوای المأمور معذور بسیج اینکار را کمر اطاعت بر میان استوار کرده امید
التماس از دقیقه شناسان موکبان آنکه اگر بر خطای وقوف یابند جناب بی محابا
ندو با اعتراض برین صید ضعیف نینداز ند و صلاح آن پردازند امید الموفق و

استعان تاریخچه که بر وقایع احوال خاقان صاحبقران و سلاطین صفویه نوشته

بردن در کار
و سعی بلیغ نمودن
در آن کار ۱۲
عه الامور معذور
بسی ظلم کرده
شده گرفتار
اطاعت ۱۲
شد و استدراف
و استعفان
ای الفرقعا
[illegible]

[illegible]

ستایش خالقی را سزاست که زبان محمدت مقال را از نفحات رنگین کسوت آیات بدیع
کرده که در فضای حدائق سخن سرائی بال فصاحت گشاید و دل معرفت سرشت را
بمصقل قدرت جلای آئینه گیتی نمای داده که شاهد رضا و تسلیم در مرآت الهی جلوهٔ ظهور نماید
و بساط احتیاج امکان را بدست بینیازی برهم پیچیده و فلک کرسی را از اطلس آیات
بر رو کشیده از خطوط شعاعی خورشید عالمتاب طنابهای نورق کشیده که بیک نگاه
شوخ چشمان از آن رهگذر کواکب سیارش رشک وران بادیه جاه و جلال و صحائف
لیالی و ایامش یکورق از دیوان عظمت و اجلال **مثنوی** زهی جاه و زهی شان الهی
تعالی شانه الله اکبر ، زبان بلغای فصیح بیان در توصیفش الکن و تاب کمند انفس
نارسا چون ماهی در دام مانده و لبهای تحیر دمشان لامکان سیر را چون دانه برون دام
افشانده چمن پیرای نقشش یاقوت را از آب و آتش کسوت گل بهما پوشیده و صبغت خاک سعوی
و ذکرش زبان سوسن را بر سر تاج اعتبار کشیده و خواب بلبلان را از دیدهٔ بیدار بشوق تماشای
گلزار در گریبان چمن ریخته و بنیرنگ بدایع قدرت از سبزه و آب بیدآرام خواب ابریشم
آمیخته دست قدرتش از سر بر ساخته تیغ عاشق نوازی کشیده و شحنهٔ عدالت کیش مر
بمکافات جامهٔ صبر عندلیبان جیب گلهای چمن برهم دریده **مثنوی**

ساخته از لطف پی خاکیان ⁂ چار حد باغچهٔ کن مکان ⁂ دیده ام این باغ پر از رنگ
و بو ⁂ یک گل رعناست شش رو زاو ⁂ چون قدمش بست تحمل در او ⁂ اول
نقش کهنها یکورق از دفتر او ⁂ روزگاره یک گل خود دسته غنیست بهار ⁂ قدرتش آورده برون ؛

[illegible]

[illegible]

یوسف روز از چاه تاریک شب بکوه بیرون خط فرمان نهاده از رگ کالبش گهر لعل داده
گل بر فراز منبر شاخ از شمیم عنبر آگین بطیب خلق او لب گشوده مهر آسمان مانند طلبکار
ماه نو از نسبت نام کردن هلال آن حضرت ابرو ادا انگشت خطوط شعاعی بمردم نموده
خواب را عینک دوربینی بیدار دلان ساخته که بآن جز نبات اقلیم افتادگی و تسلیم را نتوانند
دید و ازین گلستان لموی بود گلهائی بی اعتباری توانند چید نشاید وزان کالبد
ابناء الستون استخوان مع طناب تنفس را فرشته وار زمزمه آرائی تجلیات ظهور آفتاب حقائق جا
در پیش چهرهٔ جهان آرا وشته یکی را از شعلهٔ شوق چون داغ لاله بر تخت بلند پایه
عزت خاکستر نشین میسازد و دیگری را مانند سیاهی داغ از دیدهٔ اعتبار می‌اندازد
درینحال اگر خامهٔ قاصر بیان با زبان چون شعر مشتی سکالی در آید عیوب پوشیده
خود را انگشت بمردم نموده باشد و زنگار عیب پوشی را ازین آئینه نقص نما بصیقل سعی
زدوده بدرگاه عظمت که مرآت حقیقت نمای اشیاست از نفائس مکرمت چه تحفه
برم که چون نگاه للآئینه باز پس دهند و بیت ای حسرت صفات تو بند زبان ما
انگشت حیرتست زبان دهان ما ٭ باشوق دل چه سازم که با آنکه چون خامه‌ام
را آب کرده بازم سر رشته سخن نگرفته این آرزو میسازد و بیت در زبانم وصف
چون نبود زبر گشت بهتوان امی شنیدن نام جانان بسخن ٭ زهی و نعت حقیقی
پیوسته از روز و شب سفرهٔ الوان گسترانیده و قسمت روزی از مائدهٔ احسان
نسبت رسانیده خاک راه و خلافت خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا مظهر گشت

[illegible]

اسرار و بدائع آثار گرد آمده از زمانه بذلت و خاکساری باوج سعادت و ساحت برتر
رسانیده اجزای پریشان آن بفرشوده را از نزکار حمیت شیراز جمعیت است و
ما بتارک گشت علم ممتنع ادراک حواس در یکدیگر هیبت آن طفل چهار روزه که دست
قدرت او بود از خطاب نیابت تاج افتخار بر سر نهاده و پیرایه خلافت
عظمی از عناصر اربعه بر پوشیده لال نبوت و رسالت را که از ینبوع حکمت
الهی بجوش آمده بود بجداول عروق اعصاب بنیام سلسلین جاری ساخت و چون
جویبار این لال حیوان ترکیز جو انسان بدیار غریب الازمار بنی هاشم رسید
منقلب ابش در هم پیوسته صورت وحدانیت پذیرفت و از حوضه قلب مطهر مصطفی
بر آورده از این چمن سر بر آورده جانب بیک محیط یعنی وجود گرامی روشنی
دیده ما یک عین و دراک صدق معنی لولاک لما خلقت الافلاک جبین
گلشن ملت غائی ایجاد مفتاح الابواب شده قلاع سبع شد او طایر بلند پرواز
سدرة المنتهی تا اوسی خیر مایه سرشت وجود بلند و پستی آفتاب وجود پیش
بیش از مبدأ صبح ایجاد در تکوین در طلوع شریعت مقدسه اش سر چشمه انهار
اصول و فروع شب معراجش را مانند خسروان انجم علم آفتاب بیکر بر سر انجم
درخشان رع گوهر نگار تیغ و قبضه زر بدر گرفتاران تنگنای حوادث را صحت
حلق خورشید لیلة اسفر لا مکان بال همتش بازمانده تر از جناح جبریل **بیت**
آنکه چون مهر خورشید جهان آرا بگشت چو لکۀ تماشای بینائی او چشم

خشم با وشب گرد را کیدر و نقد فروغ خورشید جهانی فروزست ما بشارت اشارت

بکشف عدالت آئین جهانی ساینده که نهوز لک هاشمی از جبین میریزد و بسمله عنوان

یقین تر شیرین بستان کُنْتُ نَبِیًّا وَّ آدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَ الطِّیْنِ بخط

سنور انگیز اَنَا اَمْلَحُ تملیاش ماند امتیاز نتیجه صغرا و کبرای انجام و آغاز **بیت**

محمد صیقل مرآت بینش ٭ بنظر پیرای چشم آفرینش ٭ صلوات الله وسلامه علیه و

بر سر لوح مجموعه ولایت و امامت نقد کامل العیار گنجینه شجاعت و شهامت یکه تاز

مضمار فسیح افضا لافتی خلوت نشین بیت المعمور اَنَا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا

گوهر یتیم خضم الکنی وعده کدانی شمع هنر فروغ لگن مجلس افروزی و بزم طراز

قیمتی گوهر دریای بینهایی جود عالم خیابای ابداع شهود آزاده سرو چمن

اَنْتَ مِنِّیْ بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُّوْسٰی سدرة المنتهای خلد برین حیا

وارتضا کریمه یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ القدیر شهریار بی سهیم ملک نبوت را

مشیر و وزیر بسیقان ارج آمال خلائق منظور انظار نطاف خالق هژبر ضرغام حام

فتح و ظفر منبع زلال جود شیر و شیرها و گم گشتگان سبل سعادت منهج دقا

ملج کل اَسَدُ اللّٰهِ الْغَالِبُ غَالِبُ کُلِّ غَالِبٍ مَطْلُوْبُ

کُلِّ طَالِبٍ مَظْهَرُ الْغَرَائِبِ وَ مُظْهِرُ الْعَجَائِبِ

بیت علی آنکه زروان علم ولیت ٭ دو عالم زولف کرم

وَ اَوْلَادِهِ الْاَطْهَارِ عَلَیْهِمُ الصَّلٰوةُ مِنَ الْمَلِکِ الْغَفَّارِ

انا مدینة العلم ای من شهر علمم و علی دروازه آن شهر ۱۲

انت منی الخ این خطاب بسوی حضرت علی ۱۲

بنوای صدق انتمای انا و علی من نور واحد متصل گردیده زمانه

اصناف امم و کافهٔ بنی آدم از بن تابعین سبز و ریّان باشد امید که این گم گشتهٔ تیه جهالت

و اسیر سلسلهٔ پا در گلی را نیز از این سلسبیل فیضی و از این چشمه سار عینی نصیب کرده بمحمد و علی و

آلهما الطیبین الطاهرین بعد بر مرآت خاطر شناسایان پیمایندگان جادهٔ اول باریک بینی رسیده این فلک

آفرینی که بتوسط مصاقیل انوار تجلیات شایستهٔ قبول تماثیل مختلفه گردیده منقوش و

منطبع میگرداند که چون بمقتضای انتظام سلسلهٔ آفرینش افراد کائنات از ذره تا خورشید دست

احتیاج در دامان ارتباط بکدیگر کشیده و مستحکم است برهان این حال و مبین این مقال آنکه جسمهای

صغیر را سبل توسل با نهار عظیمه زده و دریاهای بزرگ را هوس وصول محیط پیوسته در کشاکش

بیقراری دارد همین برای این نسبت آبا عن جد بسی خدا مواج بحر لطف قائم [illegible] امید محمد طاهر وحید

پیوسته در آرزوی آن بود که بدامان دولت حسنا شوکتی تشبث نماید که همت عنبر

خاک ره آستانش را کحل الجواهر دیدهٔ عبادت بندگی چاکرانش را سرمایهٔ افتخار [illegible] سالک

سالک [illegible] و امتناع نتواند شد [illegible] در هنگام سکالش این مرام دیدهٔ بخت بیدار و اختر [illegible]

بود که [illegible] آمد [illegible] طالع اثمار حصول مطلب از روش کشیده [illegible] اعلیحضرت

خدیو زمان فرمانفرمای ممالک اسلام و ایران که هر بحر و قیعه یابی [illegible] التاج

سلطنت و پادشاهی همای اوج سعادت آسمان تکیه عارج معارج سربلندی و ارجمند گل [illegible]

گلشن خلافت عظمی نهال برومند حدیقهٔ دولت [illegible] آبرویی که هر [illegible] شمشیر

آبدار [illegible] شجاعت نورسیده [illegible] قوت بازو و توانایی [illegible] علوم [illegible]

و آداب طرازوانی حجت قاطع و برهان ساطع صاحبقرانی گیرائی دست ظفر و
روشنائی دیدهٔ فتح و فرصت شعشعهٔ خورشید جهان کشائی پیرایهٔ عرائس بخشش ملک و
آرائی یکی از محبوسان زنجیر عدالتش شهرت نوشیروانی کمترین شیوهٔ خاک رهش همکار
مرتبهٔ سلیمان زبری نازلترین پایهٔ مرتبهٔ بلندش سروری آولین پلهٔ معراج قدرش جمشید
بعلمی فطرت زدائی سواد خوان صحائف غیب شهود گنجکاوی اندیشهٔ عالم خبایای سر وجود
عینک دورنمائی ضمیرش آیندگان اقلیم وجود را پیش از وصول بشهر بند امکان در راه
دیدهٔ فطانت گوش بر آوازش صدای طفلان حوادث را از مشیمهٔ عدم شنید مکان
مرآیائی تجلیات ظهور اسرار پوشیده اش بزم آرای محفل حضور گوهر صدف کاملی شد مناهج هدا
برگزیدهٔ داد ار آسمان و زمین حاکم مطلق العنان وسعت آباد مواطین مفخر تاج و دیهیم صاحب
بلمع رسا و عقل مستقیم قوت بال طائر بلند پرواز صبح ربع مسکون بنا بعد ممت خالق بچون
مسیح روح پرور ید بیضا موسی عیار گشتری بساط شطرنج گردون را شاه فرزین سیر نوا
عظمت و اقبال آرای آیت فتح و ظفر مجمع البحرین شجاعت و کرم مظهر السعادت من تازه و نغم خورسال
بزرگ فطرت درویش پرور عزالارشدت نفس صبح صادق آگاه دیباجهٔ دوران قابلیت
ابتر انوریه سعادتمند عاج معارج پایهٔ بلند منشی با همه بهیمالی پایه پرور عنایت لایزالی سویدای
دل مقبل آبروی مهی آب ارجمندی سحاب گهر بار همت موجه دریای جرأت اعتدال
بخش مزاج ایام مدار گردش افلاک تیز گرد خوش خرام حامل کوکب عدالت طرازی ماه دری
و مظلوم نوازی شهر شاهین تیز بال خصم انداز صدای کوس بلند آوازه سر افرازی درع

متین مبنی بلاغت رنج مصقول یمن دولت شیرازهٔ الفت قلوب نشان شاهیت صحیفه
سفینهٔ امکان طلسم گرینو و بندگیش در نظره ٭ فاخته بیرون کشند از طوق سپید خود
نگهبان او ست ٭ گل بجبین غالیه گردان و ست ٭ آنکه کند حرف سخایش رقم ٭ روید
از پنجهٔ چو ناخن رستم گر اگر زیر لوایش قرار ٭ سایهٔ خورشید بجوید فرار ٭ حفظ اگر
عود بر آتش نهد ٭ دود چو زنجیر بهم نگسلد ٭ بسکه بود عارض او نور فام ٭ پای
هر جا که نهد در خرام ٭ از پی نظاره جان رسیدن ٭ میمنک زان خاک توان ساختن ٭
عدل وی از بسکه کند یار خوی است ٭ نسبت همجنسی ظالم خطا است ٭ گر شکند شیشه بصحن چمن
رنگ پرد از رخ سنگ یمن ٭ سنگ که نرمی دل گلش شیشه شود بسکه گداز دلش ٭ خسرو فریدون
فلک دستگاه ٭ شاه فلک رتبه عباس شاه ٭ که پیشوائی اندیشه او ستاد فطرت علم
ستمهار برافراشته اند قامت قابلیت دستور العمل آداب ارکان تجافله سالار سالکان طریق
ایقان انتخاب مجموعهٔ انفس و آفاق جالس مجالس اجتبا و ارتضا از روی استحقاق دانا علوم
کون ظهور ما فوق و قائد ظلمت نور نوبر حدیقهٔ دانش نوحد هممنش قوت بازوی
علم و عمل اکسیر کامل عارفین و عمل فسود دین گلشن شگفته روی اردی بهشت از بهار [illegible]
تازه گوئی جابیدست و پایان نعوت دبندی از ماحی نقوش بیگانه درین متین بکلک خدیو اشنای
و سپهر کاری بگشت جامه اش کرد گشتا عقد ثریا سحابی سوم آذار ترنج طراز عیسی دم تابان
خورشت بعصای خامه [illegible] سیلاب ظلم از بزم امکان بیرون انداخته بزم آرا عقیدتش جا بسوی
و هم راه [illegible] مسند ساخته خامهٔ از انامل سر افتخار بلند مرغوله مداد از حسن خطش حسن پیچ تاب

[illegible]

زلف خوبان لب به هم دوخته نشسته قلوب ارباب ظلم از بیم سنگ سیاستش طپیدن هر نفس در انداز
شکستن حبل المتین جابران از تیزی تیغ هیبتش خود بخود چون رشته نفس در گسستن نقد اخلاص کیمیا
عقیدتش کامل عیار و تحصیل عیار خبرت و ثبات مندل ارباب غرق تیغ ارشاد فقرا بمقتضای الفقر
فخری از لباس مخملت تقاعد چهره پوشیده و رویه کیمان سرایی انجمن گوشید با آنکه غبار کشور
پرده پوش ماه خورشید بست پیرامان تجرد بیش کوه تعلق نشسته هر چند لبست گشاده موقوف بحر یک
مفتاح جاده دست بحر لطف الهی از او لا حصر ثنای شهنشاه دل بی جبر نسبته ماه بدر عهدش از بیم کم اصلی بوده
گداز و خامه از فیض راستی ثبت تسلط عالم و دارئیست و معرکه خصم افکنی اقلامش چو کشان صیت حاتم
چالیستان را بر روشنگری دیده بینان ملک ثبت از سر سلیمانی **مثنوی** قدس بات و چون آن از قلم نیز رقم شعله
رقم گر نمونه خامه انگشت تنگ شق شکسته شود از آب معاور ق بیا بالا نشین کرسی چهار پایه انجمن سجایا مر یک درتبه
بینائی گردون نقاعدم غلام قدیم آستان خلافت نشان سلطان العلمای اعظم الدوله العلیة العالیة الخاقانیة خلیفة سلطان المجد
به پایه مدارات اعظم آراسته چنانچه از افراد امتیاز معنوی داشتند بمقتضای تطابق لفظ و معنی بحسب ظاهر نیز ممتاز
نمونه بند و این اشتیاق بیقرار حد منزلت رسالک کران سد و سینه تحت انتظام فیه نقد ناقص عیار کیمیا و قطره را بدریا
رسانیدند سنگ بی قیمت که از حسن الطاف نظر خورشید گشت لعل بدخشان با یاقوت رمانی مسمی شد زمین خلاص منظور
عین عنایت الهی شد و از حضیض ضعف تعال که در حقیقت ذره فلک جاه و جلال است باوج مجلس قرب
پرواز نموده رفته از جانب خلاص از نظر النفات در تربیت و تزاید بود تا گنجوری نقود دسترس کافات
امتیاز یافت پیوسته قلم شکسته رقم این محبوس سلسله وجود و عدم به نیک رخامه عنبرین ختامه ان گزید
اوراق ازمان رستاقر مطاحن ملان منبود تلفیق استعارات و تعمیق عبارات با وجود رتبه بلند

با این همه تعال بالکسر
کوشش نمودن
الکف بالفتح جمع
کوف طی ۱۲
تلفیق با هم آوردن
دو درز دو و سخن ۱۲
تعمیق بمعنی ژرف ۱۲

[illegible]

ولی نعمتی و خداوندگاری بمقتضای کوچک پروری و بنده نوازی زادگان طبیعت را
پیرایهٔ صلاح میپوشیدند اگر دیگران از عهدهٔ شکرگذاری افلاک و انجم بیرون آمدن
متعذر است که باین گردش شایسته امر رهین منت و ادای کاوش در آغاز حال که زمانه
بر وفق مامول دوری مینمود جهانرا از شکایت لبریز گردانیده و راه الحق اسکندر شنیدم که از این راه
اکنون انفعالات بازگشت مینمود مگر بار دیگر آن محمدت و طمع جلال قلم عفو بر لای جرایم گذشته کشید سبحان
الله تو بس جا به که بندهای ذوالی مانع سیر او از وطن نمیگردد و جنبهٔ عنانسرکش و سبک خیالست که
عنان سخن از دست این سالک بیقرار مطلب بکناری گرفته باین صحرای بی منتهای رسانید آن
بکه به نیروی تایید الهی عطف عنان بوادی مطلب نخست نماید الحاصل این بنده بازای
تفقدات و نوازشات که از جناب ملحوظ میگردید مانند سایه که عدم انفکاک آن از لوازم است
لازم و معنی متحتم خدمت شبانروزی را بر خود از واجبات دانسته همه وقت در بندگی بود می
از انجا که حضرت شهنشاه ایران مدار خداوندگاری از کلیات و جزئیات امور ارکانرا مرجوع
اعلیحضرت ظل اللهی مینمودند پیوسته در درگاه اقبال که مرجع پادشاهان هفت اقلیم و موطن
صاحبان ناز و نعیم است می بودند و چنانچه نتایج را بتوسط مرآت صافی روشنایی مردم
دیده حاصل میگردد بمیانجی خدمت آن والانیت صافی طینت مطرح اشعهٔ انظار کیمیا آثار
حضرت ظل اللهی گردید چون همواره خاطر اشرف بمطالعهٔ کتب سیر و تتبع آثار سلف معطوف
و خواهش آن داشتند که لآلی اقعات زمان ابد توامان برشتهٔ انتباق انتظام
در آید امر واجب الاذعان فرمان قضا جریان نفاذ یافت که این ذرهٔ بیمقدار که از ملازم

[illegible]

طلوع نیر عظمت و رفعت مکلدی شهر یا مثال بدیده بینش اصطرلاب کیفیت ارتفاع این
آفتاب عالمتاب نمود و از هر جزئی از جزئیات اطلاع تمام دارد و در سلک تحریر آورد
از این خبر اعجاز اثر گوش اطراف دیده سرانگشت قبول گردید قطره بودم دریا شدم ذره
بودم آفتاب گشتم عندلیب ناطقه را قفل سکوت از زبان سخن سرائی گشایش یافت
سلطان آرزو در کاخ دل بر تخت مراد نشست زنگ تفرقه از آئینه خاطر بصیقل
آمال از زنگار و گلشن آرزو بثمار مقصود بارور شد از جداول خامه آب معانی بگلشن سخن
جریان یافت شاهدان الفاظ در بزم یکتا دلی حجاب وحشت برون نشستند گلبن
آرزو در منزل مقصود بار اقامت گسترد و آوازه شهرت گرسنه چشمان سخن را مائده الوان
معانی صلا در داد تا بپایان نگارش اوصاف جمیله بیرون از اندازه شاهنشاهی
حاصل شود رفعت آسمان شکوه تمکین کوه فروغ خورشید پیدا از دلی ناهید گویائی آب و رنگ
خواب پرست منی چشم و رستی بخت جم رفعت پرواز زنگ ثبات قدم و رنگ دیدن
شناسی در عروق رسیدن دعائی مستجاب بعیوق رفعت گوئی میدان امتداد بقای
دوران از بهر فیاض تجسس فکرت و خیال خیالم انعام شد **بیت** در گنج
معانی را گشادم به زبان تاول بمعنی غوطه دادم چون امتثال فرمان لازم
سرشت اخلاص کیشان میباشد با وجود بیمایگی و فرومایگی پذیرائی این امر مشکل
شد اکنون امریکه جهت انکشاف این امر تبیین آن ناگزیر مینماید آنست که چون آیه والا
زبان بلاغت که بسر انگشت خامه نقاب از چهره اسامی کرمیکان هر جزئی اسمی

[illegible]

ع
از جناب بانی کتاب
است ۱۲ رب العزت
شکر این امر
است بشارت
[illegible]
تاریخ [illegible]
[illegible] ۱۲
[illegible]
بلند شد ۱۲

[illegible]

فرمانروایان این سلسلهٔ جلیله هر جا که تقریب سخن انتساب بر دم کرد بهدا فرصت مطلب
نگار واجبست که بعبارتیکه تشنه لبان مباحث اهمش را از ان تشنگی خجل آزاد شد
پرده کشائی ابهام این معنی کرده **دیباچه بترصیع القاب آبا و**
اجداد شاه عباس که رونمای آئینهٔ حقیقت نمائی ملت جعفری ناسخ مآثر
جهانگیری سکندری فارس میدان همیشه بهار این سلطنت ابد الاسعد کوکب خورشید
فروغ دارائی کبری مجاهد معرکهٔ خصم انداز منبر فرمان روائی گردون
فاتح مدینهٔ جهان کشائی به نیرو مستی تیغ آبگون فروزان گوهر صدف ابو وازم ممکن
جامع بیان علم و طغیان رافع الویهٔ عدالت و احسان محیط فیوضات حضرت
رب جلیل جالس اورنگ حیدری شاه اسمعیل انار الله برهانه جد نواب خاقان سلیمان
شان و طغیان بخش بحر طوفان ملک آرا اعتضاد سلطنت و استظهار عالم مدار
شبنم گلهای دولت و اقبال نامیهٔ ازهار چمن سعادت و اجلال کیمیای تعویذ اکسیر
و اطمینان شاه طهماسب علیه الرحمه و الرضوان را نواب جاه جنت مکان جوهر
اقلیم کشائی فارس مضمار گوی دولت ربائی سپیده صبح فتح و ظفر مطلع غرائب و
مظهر انتقه طراز علم صاحبقرانی و تاجدار ممتاز شیوهٔ خسروی و نخبهٔ تار صدر
نشین صفهٔ حق طلبی طغرای همایون شیر مرد والا نسبی مردمک دیدهٔ بیدار دولت
آفتاب جهانتاب آسمان شوکت شیرازهٔ کتاب عیش و عشرت سواد خوان
رموز صحیفهٔ ملک گلشت نقش بدیع کلک بدایع نگار قضا طرح غریب معمار بدائع

بدایع ارض و سما جامع شوکت اسکندری و علم فلاطونی خلف الصدق قائل کلمهٔ
معجز طراز سلونی کلب آستان امیر المومنین حیدر مروج مذهب حق ائمهٔ اثنا عشر
شهریار و دانادل فیروز دستگاه شاه عباس ماضی طاب ثراه از نواب گیتی ستان
فردوس مکان شمع بزم کمالات از حد حصر افزون چاشنی طراز نعم الوان
خوان سپهر بوقلمون دائرهٔ مرکز سلطنت کبری مرکز دائرهٔ اقبال رسا رتبه
افزای ادراک وظیفه خواران شعور قالع مبانی مشیدهٔ فسق و فجور محیی مراسم
ابراهیم ادهم قسطاس عدل و انصاف و کرم واقف رموز خفی و جلی
شاه صفی از نواب خاقان رضوان مکان اعلیحضرت جهانبانی متمم امور سلطنت
و حاوی کمالات جامع اسباب اصناف فضائل و انواع سعادات ثمرهٔ دوحهٔ
سلطنت و جهانبانی محیی مراسم ملک گیری و کشورستانی واقف اسرار
غیب و شهود عالم خفایای منثور و منظوم گوهر فروزان تاج سلطنت مشید مبانی
ولایت و معدلت مطلع کواکب صاحبقرانی مصقل آئینهٔ اعجاز نمائی سکندر
ثانی بهین نتیجهٔ اشکال اربعه ارکان بهترین ثمرهٔ حدیقهٔ غرائب صنع اخشیجان
طراز لباس دارائی و ولایت جوهر تیغ جرأت و جلادت و شهامت شاه
عباس ثانی انار الله برهانه از نواب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی و
آیهٔ فتح مصحف جهانگیری و کشورستانی آفتاب عالمتاب جهانداری و جهانبانی گوهر دریای
شهامت و جلالت شیر آجام شجاعت لباس آوری شخص بزرگی و برتری [illegible]

[illegible] منشور و منظوم [illegible] اشکال اربعه ارکان [illegible]

محی مراسم سکندری و فریدونی خلف صدق سلسلهٔ شرخیه خاقان کلیم طینهٔ سلوکی رحامی گنجینهٔ شریعت غرا از دست انداز تصرف حامی سلسبیل بطحا و باطن لوا الف و تصوف ملطنه هوش ربای اعدای دین قوت قلوب جنود موسس بیت دیوان قضا و قدر مقدمة الجیش سپاه نصرت و ظفر محکم انداز نخچیرگاه دشمن شکاری آورنگ نشین کرسی عرش پایهٔ ذی اقتداری اعتضاد و استظهار اقوال و افعال ماضی و غابر حضر راهنمای ره نوردان حقیقی و مجازی گوهر محیط نیسان مولد عظیم القدر و والا نژاد رانه رسان قوت روان و روح آبی و بادی بزرگ بزرگ میلاد و واقف فائق سرائر مبدأ و معاد مطرح عنایات بی‌نهایات حضرت رحمن مظهر شرافت کوثر بحر نوع انسان صرصر عاصف هیجان رای مضطراب عدا حصار استوار حصن حصین آرامش و آسایش اولیا شاه سلیمان صفوی موسوی بهادر خان اعلیحضرت جهانبانی ظل الهی تمرزده کلک مطلب نگار میگرداند و بابد الاباد فیوضها و علیه الاتکال

دیباچه که بر علم معانی و بیان نوشته شده

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی بَدِیعِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ الَّذِی اَبْدَعَ الْبَیَانَ وَ جمله ستایش مر خدای را که پیدا کننده آسمانها و زمین است خدا که پیدا کرد بیان اَضْمَرَ الْمَعَانِی فِی التِّبْیَانِ وَنَصَبَ مَجَازَ الصِّرَاطِ لِتَحْقِیقِ حَقِیقَةِ و پوشیده معانی را در بیان کردن و قائم کرد گذرگاه پل صراط برای اثبات حقیقت

[illegible] علم معانی و بیان [illegible] مراد از علم معانی علمی است که شناخته میشود از آن احوال اجزاء ترکیب که [illegible]

[illegible]

حَقِيقَتِاَعَاظِمِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَاَهْلِ الْحَقِّ لِاَنَّ جَلَّ عَنِ الْمُشَاكَلَةِ

حقیقت علمای مومنان و گراهان بزرگست از مشابهت با کسی

وَالْمُزَاوَجَةِ وَالتَّشْبِيْهِ وَالتَّمْثِيْلِ وَعَلَا عَنْ مُجَانَسَةِ مَنْ

و از جفت گرفتن و از مانند شدن چیزی با او و برترست از هم جنس بودن چیزی که

تَصَوَّرَهُ الذِّهْنُ الْعَلِيْلُ الْعَقْلِ وَاِدْرَاكُ ذَاتِهِ بِعِقَالِ

خیال کند آنرا ذهن ناقص فهم و دریافت ذات او بریسمان

الْعَجْزِ مَعْقُوْلٌ وَالْوَهْمُ فِيْ تَصَوُّرِ صِفَاتِهِ بِحِبَالِ التَّحَيُّرِ مَحْبُوْلٌ

عجز بسته شده و وهم در تصور صفتهای او بریسمانهای حیرت بسته شده

مُنْشِئُ اُصُوْلِ الْكَائِنَاتِ بِصَنْعَةِ طِبَاقِ الْاَضْدَادِ وَنَاظِمُ

پیدا کننده اصلهای دنیا بکارگری موافق کردن ضدها را و ارغنا...

كِتَابِ وُجُوْدِ الْاِنْسَانِ بِجَمْعِ الصُّوَرِ وَتَفْرِيْقِ الْاِعْتِقَادِ لَهُ فِيْ

کتاب هستی آدمی بفراهم آوردن صورتها و فرق کردن عقیده برای او در

فِقْرَةِ وُجُوْدِ كُلِّ مَوْجُوْدٍ مِنْ عَدَمِهِ السَّابِقِ وَاللَّاحِقِ تَشَابُهُ

فقره وجود هر موجود از عدم که سابق و لاحق ست مشابهت

الْاَطْرَافِ وَاِلَيْهِ رُجُوْعُ وُفُوْدِ اَرْبَابِ التَّجْرِيْدِ

طرفهاست و بسوی اوست بازگشت سواران رباب آزادی

بِمَطَايَا الْعَجْزِ وَاَقْدَامِ الْاِعْتِرَافِ اِبْدَاعُهُ مُتَضَمِّنٌ

بمرکبهای عجز و قدمهای اقرار پیدا کردن آنها متضمن است

[illegible]

أبقاء النوع بالمزاوجة ومراعات النظير وأيضا مشتمل على لف
برای باقی داشتن نوع بسبب باهم جفت شدن و رعایت کردن مثل و پیدا کردن نظیر و نیز مشتملست بر
الأبدان في القبور ونشرها في النشور ندبدی حسن تعليله
بدنها در گورها و پراکنده کردن آن در روز قیامت پس آنچه ظاهر شد نکوئی علت کردن آن نیز
من مرايا المعلولات وظهر جمع تفريق الأبدان من مظاهر الآيات
از آینه های علت کرده شد کان ظاهر شد فراهم کردن پراگندگی جسمها از جای های ظهور نشانیهای
البينات عنه لطف كما في صورة تأكيد المدح بما يشبه
روشن در رشتے آن مهربانیست چنانچه در صورت تاکید مدح بچیزی که مشابه
الذم ونعمة كما تأكيد الذم في صورة المدح يكون للمنافقين
دوست و نعمتهای او چنانچه تاکید هجو باشد در صورت مدح برای منافقین
عقاب ونقمة خاموشی سزنده از ذات در او استهاوت کیمیابش کلامیست
عذابست و عتاب ،، خالی از تعقید و ضعف تالیف و خطوط شعاعی مهر تابان نکت
تابانیست موافق مقتضای حال گویا با وضع و تشریف لباس هستی موجود آ
از کارخانه جود و بی استعاره ایست و برجستگی کواکب خورشید از شعله طور ایجاد
شده ایست در کتاب تلمیع طوالع التیام و کور بانات صنعت ازدواج و در صحیفه
ابداع غرائب علومش اشمار حبابهای اجنبه و در زمام امهات نازل منزله
ازدواج باد والائی برتری پایه آتش علویات زالینی مرتبه سفلیات بالقدس

[illegible]

ذات کاملش تنزیه تشبیه را پله برابر و مساوات فقرات مرصعهٔ افلاک مشرقات
کواکب ابجد خوانان مدیحش را درس بینائی و اسجاع موزونهٔ قماری حمائم گوشش
بتا و ازان نغمات توحیدش را در شنوائی پیچیدگی غنچه و کشادگی شمیم درکتاب
گلستان حکمتش هم لف و نشر و هم جمع و تقسیم و عریانی شاهدان ازاهیر زینا
احکام طالبان بشیوهٔ معلا علی ازشرح تجرید و تعلیم سعادت استخدامش سرها را
تاج اعتبار و شرف بندگیش کنا ماز ایرایهٔ اشتهار زبان سخن سرایان ذولبق
البیان از ادای شکر نعمی بپایانش راجل و بیان بان او و ران سحبان لسان را خصای
انعامش و اماند و تر از باقل بیاد دند کانی این جهان را باعث اسباب حیات جاوید
عیتی ساخته و وصل مشتهیات عیش را وصل نعم مخلد جنان رفعا انداخته دیباچه
انسان کاف و نونش را شرح مطول گردش و انجم افلاک از اداهی تفصیل ما مر ناسا
و بینایان تیقه شناس و در تماشائی کنه ذاتش عینک بینائی عریشهٔ تاریکی چشم اعمی و انموذج
لاله با وجود و ستارهٔ سوختگی لنزید تو اعصالش باله و از آب گوهر وجود بمکان تشکیک
در بسط سامان بجز معرفتش درسانی بکنیا ر له الملک از آیات باهرهٔ سلطانش آ
و البیهٔ تیسر از بلند کشت سیالان ما از امکان درگاه حسانش کیلی سبحان الصمد بازمین سجود
کلاه و ظلم شخص درست و زر و سبب بیجری که ابلم زرا آورده و ل طفل مزاج که کلوخ جبین
از بی تیری کاخ زرانده و دسه بر خورزی میشاده و یکر حکونه فریب متناخور ده یا ازله
صمت و سکوت فراز نهادن و در سعرش عرض کال ایستادن رسم من بیغو دیا مراجعه فتاد

[illegible]

و پرده پوشان اسرار گشت گفتگو از عیوب مال ناقابل بر داشتن ... و شنا دو معبود
ندانم چون شد و چه رو داد و در معرض سکالش حمد حمد آفرین آمدن چون من بیچاره
بسفینهٔ کاغذی از دریای آب آتش گذشتن و کنجشک بال شکسته را تمنای شستن شاخچهٔ
سدرة المنتهی از بسیط غبرا جستن ... رسید انکه معنی بند آن ... و سر عجز بالیمن التسلیم
نهاده اند منتهای ... از ربع بیت و پایه نهاده و در مضمار یکه تازان ... حیرت
دو شسته اند جولان بیان از زمین گیر ناتوان ما زیباست حسابی ... نابش ...
لا احصی از عدت تقریر ما امکانیان برتر است بل تعالی الله عما یقولون

وَصَلَّى اللهُ عَلىٰ عَبْدِهٖ وَرَسُولِهٖ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ
وَخُلَاصَةِ الْمَاءِ وَالطِّينِ وَعَلىٰ اَمْجَادِ الْاَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَعَلىٰ
وَصِيِّهٖ وَابْنِ عَمِّهٖ وَخَلِيفَتِهٖ مِنْ بَعْدِهٖ اَسَدِ اللهِ الْغَالِبِ
مَظْهَرِ الْعَجَائِبِ وَمُظْهِرِ الْغَرَائِبِ وَمُفَرِّقِ الْكَتَائِبِ عَلِيِّ بْنِ
اَبِي طَالِبٍ وَاَوْلَادِهِ الطَّاهِرِينَ اِلىٰ يَوْمِ الدِّينِ و بعد بر ضمیر

ضمیر واقفان اسرار بلاغت و مرآت خاطر دانایان موشد فصاحت و براعت
منطبع میسازد که سالک طریق نادانی و بیسواد دبستان سخن‌دانی محمد طاهر وحید
شریف مجلس ... حسین خان ... عمریست که در شبها و در ... جمال ...
گذران متصاریف لیالی و ایام و دوران حیات فرصت و ... همت ...
و با خوب و زشت ... روز سیاه ... امید انکه گناهی ...

میبازد و در آغاز عمر و آوان صبی و عنفوان بهارستان نشو و نما که هنوز خط جور
محاسن سخت آمیزش ابنای نوع نداده بود و برهنه روئی مانند تیغ عریان قلم علاقه
آمیزش هر کس میشد و قصی اسیری بر تر دو رنگا بود این باغ و دلکشائی دیده خواندن
نوشتن میشد و حسن خط استادان زنظر جلوهٔ شاهدان ماه سیما داشت و خار خار طلب
هر دم گلشنی در زمین سینه می کاشت تا آنکه پیشانی شمع سواد و استانای دیده
بسرمهٔ سلیمانی داد و محرم تماشای پریچهرگان معانی مکنونه که در حجال نقوش مخفی
و محتجب بودند گردید جمال ظاهر خط را پوست مغز و قشر آن لب انگاشته و لعبتان معنوی
بکمال ساعی از خار جواهر الفاظ بمراقب مراعی شد و در زمان ایام متکفل مهام رزق
مقدر این شیار گلستان معانی که عبارت از والد ماجد است داعی اجل را استقبال
نموده و امان نهت روح مطهر از غبار آلائش ترکیب عنصری بیکر هیولانی افشانده
بهمراهی رحمت و بلد مغفرت سفر دار الخلد جنت اختیار نمود و این نامد طریق کسب
معاش را سامان انیکار از تحصیل کمال حاجت و دست چاره از برداشتن این امر امتناع
عاجز گشت و چندی نیز بعد از وقوع این آهیه که شرح مرارتش بیرون از وسعت گنجایش
عبارت است چون هنوز موی خط کلید طلسم خلوت نشینی نشده بود نقد عمر جنس علم سود
سینه و تا هنگامیکه چهرهٔ کسوت خط پوشیده و خاطر بهانه جوی خلیع العذار گردید پذیر
زمرهٔ محاسبان دیوان تنظام یافت چنانچه نشود و بنابر شان بیشه خوشنوسان آباد
نام خود سر رسا و نقش بهیمی طالب تماشای گلعذاران ماه سیما گشت سگ عشق نامد صید

یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک

[illegible]

آهوچشمان در رتبهٔ طلب گم گردید و دل خواهشمند رخت اقامت از وطن سینه
بیرون کشید و چون بلبل قفس شکسته که بعد از عمری بصحن گلزار افتد بشمار صد بلبل
پروانهٔ صد چراغ شد فوا اسفا علی فوات الفرصة فی ایام الغفلة
گوهر گران بهای حیات برایگانی مال میراثی که بوارث ناخلف مخلف شده باشد
تلف میگردید و به فریاد دل مظلوم که در اوقات افاقه در پردهٔ شکایت می نالید
نمیرسید درین اثنا باحتیاط آنکه مبادا اوقات بالتمام تباراج بطالت رود در ساحت
شعر و تحقیق انشا مسالکش بکار میرفت تا آنکه بحمد الله رنگین و شیوه پسند طبع پسندیدگان
و مقبول خاطر سخن سنجان گشته بدین وسیله گوهر نایاب روشناس دوستان شد و رفته رفته
بشرف قرب بندگی جناب فرمان نمای مهد بساط امن و امان عیار نقد بخشش سپهر
مبتدای کلفظ سرافرازی می یافت که در کسوت اشنیده دگر گهست
گوهر گران بها و ابراهیم و الا تا جدار نقش خاطر خواه کعبتین اقبال فال مراد
کمال شمیم از اسیر گلشن همیشه بهار جهانگیری مرآت گیتی نمای صافی رای روشن ضمیر
گرامی گهر حشم تبری پسندیده طبع شوار قبول و مشکل پسندی لآل گوهر بلندپایه
و جوان بختی گره گشای عقائد هنر رقم دشوار و سخنی قوت بازو قوی رای و دیر منصب
آخرین پایهٔ معراج برتر و ارجمندی ثمر شاداب نخل پیوند دانش و شجاعت
ترجمه آیات بینات لبالت و جلالت مالک رقاب السلاطین مستخدم
الوُلاةِ وَالخَوَاقِین السُّلطانُ الاَعظَمُ مالِکُ رِقاب
حاکمان و خاقانان پادشاه بزرگ مالک گردنهای

[illegible]

رقاب الامم ملاذ سلاطين العرب والعجم ملجأ صناديد ملوك

گردنهای گروه آنچه پناه پادشاهان عرب عجم پناهی نامداران وشاهان

العالم حافظ البلاد ناصر العباد ماحي ظلم الظلم والعناد رافع

عالم نگهبان شهرها مددکار بندها نیست کننده تاریکی ظلم و دشمنی بلند کننده

منابر الشريعة النبوية ناصب رايات العلوم الدينية

منبرهای شریعت نبوی ایستاده کننده نشانهای علمهای دینی

خافض جناح الرحمة الذي سدته ملثم شفاه الاقبال

پست کننده بازو مهربانی آنکه آستانه او بوسیده لبهای اقبالست

معول رحال الامال السلطان بن السلطان بن السلطان

جای فرود آمدن شتران آرزوها پادشاه پسر پادشاه پسر پادشاه

بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن
الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

فرد عالم اسرار سفید و سیاه ❊ شاه فلک مرتبه عباس شاه ❊ سرافرازی

یافت و چون طفل طبیعت را در زمان ایام بطالت بالکلیه فطام از تحصیل علوم شده

بود بمفاد این **بیت** بر رشته گره منعکسم از گشایم ❊ بیکار نیم کرده وش کالایم

در فرصه فراغ اشتغال بکسب آن اشتغال ورشت بخاطر رسید که چون علم عزیز بنا

رساله که حاوی اکثر مسائل بود و از ایجاز مخل و اطناب ممل عاری شد بزبان فارسی

نگارش نیافته و از انجا که این علم شریف مفتاح کنوز اعجاز قرانی و مرآت جمال
شاهدان اسرار فرقانیست عموم ناس را احتیاج بدان حاصل و چون اغلب اهل این زما
نه را تتبع آن شاغل خواهد بود لهذا این کتاب که موسوم بمرآت الاعجاز ست مستغنی
در سنه یکی و بل مطابق هزار و شصت و شش هجری صفا رجلا یافت اما عول خانست که چو
مراحل استحالت را جاده قلم در عرض و هفته پیموده اگر اهل دید را بر خطائی وقوف افتد
ذیل عفو بران بپوشند و در اصلاح آن کوشند بالله التوفیق **دیباچه رساله**
که در علم اصول نوشته شده و لله الحمد و المنة گفتن گویندگان
را مجال نمی آرد که بسبب بر آمدن از ملکیت و لاهم حیثیت از زیر بار دین
گران ستائش بلکه تحسین و تزیین عروس سخن بدین و گوهر از عهده تمام آن بیرون
بر آمده باشند معاذ الله ستائش حضرت واجب الوجود خیال محال و بمراحل شتی و در
از محل نزول قافله احتمالست چه توفیق ادائی حمد بر نعمای بی منتهای موجب حمد خدا و عو
اداء آن مستلزم ملی سلسله لا متناهی ست هرچند ازین سخن لب بستن کلید قفل با چاره جستن و شفقت
حضرت نبوی پیوستن ست اما اگر دیده بینش بعینک دید و ری بگرد و اندیشه المرجان امرج
البحرین یلتقیان کشتی نشستن این یار احلامی جستن خود را در غنای تار و سحاب زا انتها احمد کبر
نه انداختن بلکه درین کشتی طوفان زاد خود را باختیار انداختن ست پس مجال چه بزبان
توان آورد که شنوندگان پسندند چه اختیار سکوت غریق این بحر بی پایان بودن بیرون
سخن گفتن باشد دست و پا زدن کشتی شکستگان هنگام مرلست چون پناه است گناه گفتن و

قبض و بسط این سخن را بپایهٔ کمرگی در بر بست پس تسلیم که سلّم اوضاع فهمیدن افتاده
در خور است دیباچهٔ که جهت مرزا محمد طهیب خاصهٔ شریفه نوشته
اند سپاسداری و شکرگزاری ثناء منار موجودات و منشی فقرات
هستی کائنات حد بیان و کار زبان منیت چه ادای هر شکری مستلزم
شکری مجدد و هذا باب بسلسلهٔ لاتناهی به براهین عقلی مستند است پس مناسب شیمهٔ
اندازه‌دانی و حدخودشناسی آنست که از آن مقام والا که پروازش از حوصلهٔ بال
طایران ملأ اعلی افزونست فرود تر آمده فراخور طاقت سخن گوید در راه قریب الفهم
بنا بتوانائی بویه سبحان الله چه میگویم سنه عمرها از طلسم شکسته خط که در بست بدام
نظارهٔ شکار زلف نکویان میماند تا قدم توصیف بر آن نمی‌آیم حیران نامر فراتر
از آن بردارم و مطلبی دشوار تر مرحمت سازم زهی سواد اعظم که ساکنانش با کمال [illegible]
سخن پیرا و شاهدانش با وجود پوشیده روئی دلربایند در مجمع سخن طرازان این لطیف حرف
چشم و دیده‌وران گوش و زبان بیان از ادای امثال خاموش می‌باشند نه خط
صیادیست که مانند چشم نکویان حلقهٔ دامش در گرد سرمه پنهان و از لباس تماشای
کحلی فام مدادش جمال معانی چون کواکب در شب تار تابانست گلزاریست همیشه بهار
که آبش بمیانجی جدول قلم از سرچشمهٔ حیوان جاری و گردش هر دایره شکنج هر حرفی
بر پریرویان معانی بمنزلهٔ عماریست سیرابی شبستان کسی امیرست که از سوختن
دماغ شمع سواد روشن کرده و بفروغ آن شمع بینش در این ظلمات راه چشمه‌سار معانی

[illegible]

پرده گلزاریست که خسروان سلیمان شان تماشای آن می نمایند و مانند جمع سرایان دست
نوازش بآبیاری آن بکشایند تا هدایند عا انکه ریحان خطی که از زمین بیاض این سفینه
دمیده نتیجهٔ دست بادشاه گردون سریر و نهال حروف نقوشش دست نشان حقیقت
بی شبیه سطریست نه بی تحریر و بلند مکان که کرسی خطش از شرف کتابهٔ عرش برترست و
بلندی مضامینش طاق فلک البست میداند و وده مدادش از دودمان تا رتجلی و
معانیش را در شیوهٔ اعجاز ید بیضای حضرت موسویست هر بیتی چون خانهٔ کعبه
پناهگاه از حوادث زمان بیت الامان هر سطری خط امان از غمهای غلامان
فدویت نشانست خط شریف این اعظم سلاطین ذیشان و سر باغ امکان نمونهٔ ایست
از شاخ طوبی روضهٔ جنان که الوان اثمارش از شمار افزون و از حیز تعداد
بیرونست نخست ازین آئینه هنر نما مینماید که این خسرو بیهمال با وجود اشتغال
اشغال اقلیم کمالات اکتفا مسخر ساخته و مرکب بیشی از سایر سلاطین پیش تاخته
و دیگری انکه عیار بندگی هر یک از غلامان را تا به تمامی شناخته هست اگر بازائی
این منشور امتیاز و افتخار که علی اللیل و النهار باعث سرافرازی این خاکسارست
نقد انفاس نقد حیات نثار سازد همان همین ابن شکرگزاری و مشغول الذمه
وام سپاسداریست اگر نه هر خود گویا بود من تا صبر مایان بچه زبان تعریف
و توصیف آن منشور و این اثر و روز از [illegible] بافدام کدام بیان می پیمودم
توفیق تماشا بامتیاز اجتشم روشن و ریاض خاطر گلشن که غوریخت از گلزار صحیفه میده

[illegible]

[illegible]

دمیده و عجب گلی از جویبار خامه سر بالا کشیده نقوشش را زینت قدر از جبهه عیان
و معانی را فروغ مه بدر از جبین تا بالست لمیده ام از جا کردن یکعالم مطلب
در قالب یکحرف تعجب نمایم یا از گنجیدن چمن باین جمع سنبلی در یوست حیرت بر
حیرت افزایم و یکدل از آتش شکرگزاری در جوش و زبان بیان مقتضای
عجز از ادای آن خاموش ست بلیت یکجهان جان خواهم و خندان ثنای آن از زرنگار
کاین جهان جان بدین جان جهان بازم نثار آرزو و حصول موصول باد و دیباچه که
حسب الامر اعلی بر اشعار سلاطین نوشته شده زینت مجلس
سخن ازین اسم بزرگی تواند بود که بزم امکان را چون چهره حوران بهشتی بمشاطگی دو حرف کن
آراسته و این حدیقه غریبة الازهار را از سبزه بیگانه نقصان تا تمامی پیراسته عناصر و
موالید را بانتظام این بزم دلپذیر بوستان خلد نظیر چون پیشکاران این جا یک دست
بر پا داشته و سایبان اطلس افلاک بدست فراش قدرت برفراز ساکنان این محفل والا
افراشته ازهار همیشه بهار این گلستان از چشمه خورشید درخشان تا با ابد آب داد
و از رزق مقدر خوان نعم الوان پیش تماشائیان این گلزار بیخزان نهاده و صدر این مجلس ابوجود
انبیا و خلاصه آفرینش و مقصود تماشائی اهل بینش علت غائی اسما و نتیجه صغرا و کبرای مبدا و معاد
بهین ثمر و حد امکان فایده ترکیب مفرح اشباح منتخب کتاب توحید بیت القصیده دیوان رسالت
خاتم پیغمبری خاتم سلیمان برگزیدگی سرور محمد عربی صلوة الله علیه و آله مشیر امام قدر سیف مسلول
ید اللهی توسن شرع متین خضر رهنما طریق یقین کامران همای صبح گناه ناخدای کشتی چار جو نو لب اسد الله الغالب

مظهر العجائب والغرائب امیر المومنین و امام المتقین یعسوب الدین علی بن ابیطالب دلام
اطهار زیب بهار فزوده و نجامه فرمان این بوستان جنت نشان را تملیک ایشان
فرموده و نیابت این گزیدگان در انتساق این بزم منتظم اجزا و تولیت این باغ
فسیح الفضا موده بسرافرازان سلسلهٔ جلیلهٔ صفویه که نور آن چراغ و ریاحین این باغ
اند تفویض نموده بحمد الحمد که امروز نوبت نیابت و درجهٔ تولیت بپادشاه ملائک سپاه
ظل الله منتهی گردیده همواره بینائی فطانت جفن راز مکتوم را در سینهٔ ارباب
این بزم معلوم دارند و همواره گشت اطلاع منازل ازهار این باغ را در شارع هر نخلی
میشمارند و همواره پیش نهاد همت خیر اساس ضمیر عدالت اقتباس آنست که ارباب
امتیاز این بزم که عینک دوربین نمای معنی از آئینهٔ دل روشن فرا پیش دیدهٔ بصیرت دارند
و گروهیکه بشرف همعصری مباهی اند صدر نشین صفهٔ افتخار و اعتبار و جمعیکه بسر کشتی نو
هستی مجال توقف نیافته و مرحله پیمای حیات گشته اند محلی بزیور اشتهار باشند و چون
میزان اللسان بیزان سخن سنجیدگی میدارد و عیار هر یک را ضمیر آن شه محک نطق اظهار
میگذارد همواره خواهش آن میدارند که جواهر زواهر کلام هر یکی گنجینهٔ صحیفهٔ مخزون
گردد که جوهر شناسان از ملاحظهٔ آن اطلاع بر کمالات آن حاصل شود و بموجب صدور
انما کلام الملوک ملوک الکلام بر طرح ضمیر اقدس خاقان پرتو و عکس افکن گردیده
که بار یافتهٔ بزم بندگی محمد طاهر وحید مجلس نویس این رخشنده را در سلک النظام
انتظام دهد **دیباچه که در علم عروض نوشته شده**

[illegible]

نیایش وستایش و درود وآفرین شائسته آفریننده تواند بود که بقوت قدرت بالغه
از بحر بیکران هستی گوهر شاهوار هستی انواع موجودات واصناف مکونات
برآورده بر کنار خوان شهود وبساط اظهار ونمود گذشت واز ترکیب اجزای
پریشان حروف هجی علم والای فصاحت وبلاغت که مانند شجر طوبی در مزرع
قلوب هر یک از ساکنان ربع مسکون شاخ ثمر وغصن هزار در برافراشت بهر وری
حکمت کامله اش چندان لآل معنی که در ظرف تقریر ونیاید و در قالب گفتگو نگنجد
و آنمقدار متاع اعجوبه کاری که مطایای افکار بالغ اندیشگان قوی نیرو از
کشیدن این بار عاجز باشد ترازوی بکیفه وزبانه سخن سنجید چنانچه گوهرهای منثوره
ستارات را در اصداف ارکان سبعه سموات بجوهریان رشته تفتیش موزون صاف
معانی رنگین را در ساغر گردان بجور بر تشنه لبان رحیق دریافت نمود وقصه طویل
احسان مینایش بمقراض لب بستن منکران بسیط جهالت کوتاه نگردد وجود دریای
بدیع الطاف بیکرانش بکفران مستغرقان بحار نعم لا متناهی مجذور نشود از تمرای
فیض شامل لطف کاملش هر بریانی را رحم خوان میسر قریب وبعید را از مرایای
نوال عنایش راتبه هر روزی مقرر پوشیده رویان معانی و بردگیان
مضامین از تابش آفتاب اظهارش با نهایت احتجاب در ستار الفاظ تو بر تو
عریان وهیج وکنج خانه دقائق نکات با وجود بستگی باقفال اغلاق بر
روی نقابان زمین سخن مفتح از سرج ضیاگران بزم سخنورش جان گوش برآواز

[illegible]

آن نغمات تمهید و رسایع و از دستگیری بر داشتن پایهٔ قدر افتادگان گمنامی
در بلندی و ارتفاع کاهل قدمان با دیهٔ سعی بیدرنگی توفیق بالمنات مبتنی بر پرین نهادگان
در شتاب در رمل قیر برق رفتاران دشت پیما از واهنگری مغشی اقدام سبکپویی در
خلاب و وحل تهی ستدان سر آمد و رمین ارتکاب هیچ سکالش انجمی متقضب و
نعیده و ران و رمین راه در هنگام تماشائی لبتان سرای رنگینش چشم منبش در نقاب
اهنین محتجب نهالی که با آبیاری تربیتش از حدیقهٔ دل بالا نکشند محبت و بر کنده و هر سرکه
نه از هوای او بتاج اعتبار مانند حباب متموج باشد در بزم امتیاز بزیر افکنده است
ارکان کائنات نظر با اهل سلش از حیف و متعالات درست اندیشان جدید النظر
و راخبار کنه ذاتش از حیف و راز دستی ادراک از قبض او بال و ریافتش قاصر
و شعل فروزان لایل لمع وان چون آوارگان ظلمت آباد گمکرده راهی از
تکاپوی مالاحصل خائب و خاسر و کهای تهی از ذوق نغرمان تا قدام سر چون
حرف ام الحروف از سینه محذوف و تلاش مستلاشیان تحصیل کمال نی مانت تکمیلش
موقوف و مکفوف خرم ها بی حارثان از ستیبانه قضای حمتش سواد اخرم
و دل و زبان کوته اندیشان هرزه درایان از نارسائی عدالتش احزب و ابکم
تعالی شانه و جل برهانه و عظم شانه که بیت المعمور امکان را که در آراستگی چون
طاق ابروی خوبان جفت ندست بوجود وافر الجود مقصود معمای آفرینش
قبلهٔ بنیالی و بنیش حلاوت اثمار شاداب ایجاد نتیجه صغرا و کبرای مبدا و معاد سول

اعنی چیزی ای اصل
ونمایندان در ابتدا از ارکان
کائنات عناصر اراده کرده
[illegible]

رسول ثقلین فرمانفرمای خافقین خاتم الانبیا و سید الاصفیا صلعم سرافراز گردانید
نوای مدیحه بلندآوازیش را بمسامع ساکنان ملأ اعلی رسانید از زمزمه
شعر مشکین مسلسلش جیبهای حواس ارباب مشاعر عنبربو و عطرآگین
از طراوت گلهای حدیقهٔ ملمعش پردهٔ چشم تماشائیان گلستان شهود
چون اوراق گلهای بهشتی رنگین با آنکه پایهٔ دون شاعری را شایستهٔ
منصب والای جاهش نیست صاحب دیوان محشر در رجوع خلائق
در یوم النشور بدامن شفاعتش بند ترجیعی مختصر است زهی مبلغ
فیض ازل که در رسانیدن انعام عام مژدهٔ بندگی منت پذیر بود
زینت گزارد در تحمیل بار تکلیفات مطلبش سبکباری حمالان اثقال
معاصی بود نه گرانی بار سبحان الله پایهٔ رعایت رعیت و مرتبهٔ غمخواری
امت ازین بالاتر نتواند بود که ذات اقدس نفس مقدس
اسد الله الغالب غالب کل غالب و مطلوب کل طالب مظهر العجائب
و مظهر الغرائب و مفرق الکتائب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب.
بمضمون صدق مشحون لحمک لحمی بنفس مطهرهٔ خود سیرایه
اتحاد پوشید که اطاعت پیشکار را بپذیرفتن یک فرمان آنحضرت مقتضی
و ازین تحصیل رضا مرتضوی نزد خدا و رسول مرضی باشد صلوات الله
علیهما و آلهما الطیبین الطاهرین بعد بر لوح اظهار می‌نگارد که محتاج عنایات رب مجید

[illegible]

محمد طاهر وحید مجلس نویس که از آغاز ابتسام صبح تمیز و شعور و بدایت نشو و ابتدای گلستان
بروز و ظهور که هنگام گرگ میش انتباه و غفلت و آوان اگردش هجری و [illegible]
ست پیوسته خاطر از درد طلب ناتوان و سلوک سلک بیدردان به خاطر گران بود
از ملاحظهٔ الف ابجد بخاطر میگذشت که جریدهٔ روباه دیدهٔ وصول باشد و از سودای سخن
ورشت در نظر دشت که زنگ نادانی اگر چون زنگار در بالا زمره و لهذا معلوم کرده کار ان
ست از آیینهٔ ضمیر تراشد تا برافروختن شمع سواد و روشن شدن کاخ دماغ همت رسیدن
بر تو شناخت شاه این کمال با حسن ظن خود عشقی میباخت و مرکب سعی تلال
و درماندهٔ سمین مطلبی حیثیات بعد از آنکه چشم باطن محرم خلوتیان معانی
گردید و حجاب نابینایی از پیش دیدهٔ بصیرت برخاست چون بلبلی که در گلزار ارکل یا
مجنونی که در خمکده بدل افتد هر علمی جدا دل را در جستجو زیستن و [illegible] حرفی
ملعبه‌ها نگرآرام و شکیب میبود و درین چه شبهه که گم گشتگان بوادی مخطط که
دو چار خوان نعمت گردند و در ترجیح هر یک بر دیگری آشفته سر و در تحصیل
کام و حصول مرام درمانده خاطر مضطرب سرشت و دل حیرت پرور خواهند بود
بعد از تامل بسیار بتکلیف عقل عاقبت اندیش تحصیل علوم رسمی که پایهٔ
معراج ارتقای مدارج کمالات ست در نظر بینش رجحان یافته نقد اوقات
گرامی بذل همت انجمن سامی گردید و دماغ وارسیدگی ازین نشأه بکار
دو بالا رسید هر چند که دل در اشتغال این احسن شیوهٔ مستحسن معمول بود اما بحکم علیکم

[illegible]

[illegible]

علیهم بن الخطا دست از ثمرات عقلی که خامه را امتیاز علم کاو بابی انداز داد و برلیده
توشم ابن از حرف و نقاط در حدیقه صحیفه می کاشت بالجمله تا دست و دل
راه حیات مو گریوه پست و بلند حادثات این تیر دلی میشد و معانی کلیه در سفر
ناگزیر معین همراه و هم سبق زانو و مخزون میگردید تا آنکه کارکنان قضا
تحصیل اشتیه معزز را که بخت معالبد آن دست مشکلان مهام اولاد میباشد
در قبضه سعی این شاید گلستان همیشه بهار جیلانکی نهادند بلکه زر عن لسان
آن مسافر الی یار مینی را نیز باسم ابن بلطو توکست معاش برات مستمری دادند تعنیف
عطف عنان از تحصیل مرام نمود و زمره محاسبان دیوان انتظام یافت و دست و
که دست تاراج گم شدن وقت و نفس بهمی در مراتع خود سری چریدن آغاز نهاد و
قوت حافظه شرار بار رسانی مطلب روانی نفس بار و سرشار گشت رفته رفته چشم تماشا
دیدن و دل خونخوار طپیدن شد مطالعه بیاض کردن و صفحه سیار مباحثه اشارات و
شفا رجحان پذیرفت و شایع گشت کمال گرم کسادی گرفت اشعار عاشقانه و ابیات
دردمندانه و سرود بلبلانه کوی بهشتی از متمنیات بیشتر بود و بانداز تحصیل
پیمره خود سیشن گشت و رفته رفته گرمی صحبت بادو شیرگان خیال شعار غار بیرا
شعله در رگ اندیشه زبانه آتش زبانی و مرصع بیانی نگره تیز رسانید لختی که مکینسان تن
باده صبوح و کم گردکان کسوت حیات از اعاده روح مایند از اشعار بلندی باد
بغیر از سیاه جبه نشینان معانی از سرچه رنظر می آمد و می ال مینا تا درین ترک

بجائی رسید که با وجود اشتغال شبانه روزی لحظهٔ از فکر خالی نبوده و هیچ
غنوده بر بستر آرام راحت دل خوش هنشمند از احراز معانی نمی غنود و چون ارباب
ثروت و اصحاب جاه و مکنت که معشوق خاطرخواه را در پیرایهای مختلف
بر خود عرض دهند و از غرائب سلوب هم سیر بهارستان تازه نماید بعضی از حرف آ
مضامین در لباس نظم عربی و جامهٔ نثر اعجوبه کاری این دانش جلوهٔ ظهور می یافت لمقتضای
من طلب شیئا وجد وجد مطبوع طبع بکام خواهش همید کان مطلب ساخته
شد و نقش از رنگ خیال نگارنده موقت پرداخته آمد بدین نمط و رنگ و نگار دوستان
و دوستان کرمید و آوازهٔ گنجوری معانی با قاصی و ادانی رسید و چون علم عروض
آئینه بدن تماشا شاهدان عروض خیالست در پرداخت آن نیز سکالش لعل آمد در این ایام
که زمان مخ مانفرمائی صاحبقران زمان و مهد لبساط امن و امان قرهٔ باصرهٔ
شهریار و کامکار غرهٔ ناصیهٔ جهاندار

سُلْطَانُ سَلَاطِيْنِ الزَّمَانِ الْمُتَمَكِّنُ عَلَى مَسْنَدِ الْعَدْلِ
پادشاه پادشاهان زمانه قرار گیرنده بر مسند عدل
وَالْإِحْسَانِ آفتاب عالمتاب وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا عالية برج
وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا عَامِرُ مَبَانِي الْإِسْلَامِ هَادِمُ قَوَاعِدِ
الْأَصْنَامِ كَهْفُ الثَّقَلَيْنِ مَلَاذُ الْبَرِّ ستوفي الْخَائِفِيْنَ الَّذِيْ
تبان پناه جن و انس پناه نیکان در مغرب و مشرق

الّذی انتهت سؤال السّائلین الی بابه ولحضرته

آنکه منتهی شد سوال سوال کنندگان تا دروازه آن و سبز شد

ریاض العالمین بفیض احسانه محیی مراسم العدل والاحسان

باغهائی عالم با بفیض احسان او زنده کننده رسمهای انصاف واحسان

قامع نوائر الظلم والعدوان منوّر مصابیح العلم بانوار

کننده آتش ستم و دشمنی روشن کننده چراغهای علم بنورهای

الهدی مسجّل مناشیر الفضل باصناف النّدی ممهّد

رهنمائی سجل کننده فرمانهائی بزرگی بانواع بخشش راست کننده

ارکان الخلافة بالعدل والانصاف مشیّد بنیان

ستونهائی پادشاهی بعدل و انصاف استوار کننده بنیاد

السّلطنة بازالة الجور والاعتساف واقف اسرار

پادشاهی بسبب دور کردن ستم و بیداد آگاه رازهای

علوم وحکم کاشف استار علّم الانسان ما لم یعلم

علمها وحکمتها کشاینده پرده هائی آموخت انسان را آنچه نمیدانست

عیار نقد معیشت شهریاری گوهر گرانبهای دیهیم والای تاجداری نقش خاطرخواه کعبتین اقبال فال مراد مستفادان مصحف کمال شمیم ازاهیر همیشه بهار گلشن جهانگیری وجهانداری مرآت گیتی نمائی صافی رای روشن ضمیری گرامی کمند خصم بند

پسندیدهٔ طبع و دشوار قبولی و مشکل‌پسندی لال کوثر بلند اقبالی و جولان آخر بر کوه‌گشای
عقد سر در گم و دشوار و سختی قوت بازوی تورانی و نیرومندی آخرین پایهٔ معراج
برتری ارجمندی آن شاه داب نخل پیوندی دانش و شجاعت ترجمهٔ آیات بینات
بسالت و جلالت دُر گران بهای صدف عدیم المثال مصرعهٔ رسائی فطرت
بلند و همت عالی خضرت و نضارت بهارستان فتوت نامیهٔ سر بستان مردی
و مروت السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان
الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر
شاه عباس حسینی بهادرخان دام الله ایام اقباله الی یوم الحشر والمیزان و
بر خلاف ازمنهٔ پیشانی متاع فهمیدگی رائج و جنس ناقابلی کاسد است برادران
معنی‌آشنا این روما تکلف ساختند که رسالهٔ مختصر در علم عروض و قوافی پرداخته آید
که همگنان از عینک ورنمائی بینائی تماشای پرده‌نشینان معانی مکنونه بوده باشند حسب
التکلیف احباب اخوان ارکاب آنها از سخنهات دلبسته با آنکه نسخهٔ مشتمل بر علم [illegible]
الموذجی از منقوشات صحیفهٔ خیال بر دفتر اظهار نگاشت و بجهت سهولت دریافت
مرتب بیک تمهید و فصل کرده اند و بالله التوفیق

دیباچه که جهت دیوان میر نجات نوشته شده

[illegible] و ملک الشعرا سخن نام نامی سخن‌آفرینی تواند بود که از سفتن گوهر حرف
کن که در صدف عدم مکنون بود بسبع مشرفات و مسدس جهات و مخمس حواس و

بالفتح و اجابت ۱۲ [illegible] المودجی بالفتح [illegible] و صاحب قاموس [illegible] بحذف الف [illegible] نوشته ۱۲ [illegible] کتابه بالکسر بمعنی [illegible] و بمعنی مکتوب [illegible] و در برهان [illegible] لغت را صاحب [illegible]

رباعی و قطعات و مثنوی پست و بلند شکار و نهان و قصیدهٔ مجازات
اعمال السن بان بحر طویل حرکات زمان ترکیب بند اصناف حیوان ترجیع بند انفاس
موجودات بیش از قیاس را برشته انتظام والتیام کشید وصف نعال نشین مجلس
هستی یعنی انسان خاکی بنیان را که در زمین بیابان محیط بیکران از زیردستان و
به نیروی عواطف عنایت شامله از حضیض فرومایگی و فروتنی وجود باوج تاج امتیاز و سرفرازی
برکشید و این مشت گل را مخزن جمیع اسرار جزو کل و منزل مقصود سالکان سبل گردانید
ساکنان شهرستان معادن یعنی لعل و یاقوت که بصفای آبروی اعتبار جالی و میران
انظار جوهریان و قیمت یاب بحسب قیمت عالی اند لعل شاب در آتش ست که از و بند
جمادی خلاصی جسته متوجه بیت الله انسانیت گردند و راهروان نبات یعنی
گل و لاله که تاجداران اقلیم شگفتگی و انبساط اند مانند سلیمان مسند سلطنت بر هوای
وصول این بهشت آباد گسترده مهیا شد که خود را بتقرب مقربان غاذیه و ماسکه
بقلوب ارباب عرفان بندند غزالان زهوس ریافت این لیلی شیرین صفات چون مجنون
بیابان گرد و بساط عناصر در معرکه امتزاج و میدان مزاج از زد و خورد فعل و
انفعال شکست و ظفر کسر و انکسار کیفیات بهوس این مطلب باهم در نبرد اند و
چنانچه این گوهر را ازین کان و این زر را ازین عمان آبروی افتخار بخشیده همچنین
دل و زبان را از ساکنان عظیم الشان این بنیه تشعر که دار السلطنت سلطان ما
برگزیده یکی را خواه نخواهی راتبه منصب نجر زادان معانی و دیگر را رتبه محمدی و

ترجمانی آوده و ازدیده دریچه باب این گلستان همیشه بهار سخندان گشاده صلای عام
دخول آن بهشت آباد در عموم آدمیه و از زبان در داده و منادی من
بشارت اتمامی ان لله کنوزا تحت العرش مفاتیحها السنة الشعراء
بگوش هوش ارباب دریافت رسانید و درینحال من هیچمدان قاصر بیان نعما
سیلی خوار امواج حادثات طلب طریق خلاص و نجات بحر زبان طریق حمد
و بحر عبارت شکر عطایای لامتناهی گردید چون ثنای آن فوق طاقت انسان
و خارج از وسعت آباد بیان نیست عطف عنان ازان وادی بیابان نموده بر
لوح دریافت نکته سنجان می نگارد که چون عندلیب طبعم که خوش نشین سخنان
شاخ در شاخ اغصان این بوستان است و ازان گلستان خلد نشان حسب صفیر رفته
وگاه بیگاه به پرواز جناح خیال بسیر آن بوستان سخنان شگفته جهت سخن شناسان
که چشم براه بازگشت سیاران این گلستان اند گلدسته از گلهای نکات یک
سخن بست خیال بسته لآلی فرکندن این معدن روح فزا در ابو صل شیریز
معانی یعنی شیرین سینه نقد فرصت خرج در گوهری چند فروزان
در مخزن بیان این پنج نموده این درج را مهر خبر بکارت دوشیزگان سخن نیست و اکنون
را پرده به چهره دلربائی بغیر از دیده دل وا کردن چون محرمان را قفل با گنجینه
رازهاتشی کمالات است که نامحرمان ازان دست وصول کشیده و پنجه تصرف پیچیده باشند
باب این بیت الصنم را قفل منقش مقفل در کشاد از المفتاح در دریافت حرف

[illegible]

اول و سکون [illegible] فاجمع [illegible] صغیر [illegible] یعنی آواز طائران ۱۲ جناح بالفتح [illegible]

[illegible]

حرف شناسان محوّل ساخته سبحان الله عجب گلستانیست که گل و لاله این بوستان
چون عندلیبان نواسنج و خوش الحان سر خجسته و کانش چون کان مکوان حرف و
هم زبانند سخنان شوخش را در قید آرمید کی قوم باز نکوید طفلان لبستان زاده آزادی شنیده
و معانی بیانش را بی تکلفی عاشق لاابالی بمعشوق رسید شیرازه کتاب را از شوخی
بیان چین رشته طاعت عشاق از نظاره معشوق خط گسستن نقطهای نقل شیرین
لبانرا که ریخته شیره حیاتست با کام لبیند تریاکیان صحبت حبیبان اختلاط ملی هوسین مکرر
قصائد را و رباعی این که چه خم گیسو زینت جدا قطعها را دلکشائی وصله خیابان او بر
بیداران این شبستان از ابرار اثره دهانیست بذکر خفی گشوده و عطر جهانگیری مشکین
لباسانش بر جراحت ناسورهای عاشقان غالیه شوه گلستانیست بید و بند و شگفته زبانش بی تکلف
و زر و پیوند سوخته رشته کانش را چشم انتظار براه امیدوار رسیدگان که گی از راه انتظار رسند
و شیرینی زبانش را گوش هوش وقفا نکه لذت شناسان این شهد اگر انگشت پیچ زبان گردید
گی چشند نیرمان از تکلیف مهمان گار و ماند سخن و بیان تکلف بر کنار است و در لبیانه برچیده
و بعد از سرانجام طاحونی گشته اهل مشرب رسیده سمای یا چین معانی و جام اهل از احمد و غلمان
و ... بمحوای قطوفها دانیة بر همت تحصیل رام لبستانند که مبادا انکاشته سخن و پر جوهر
پیر و کمایشان نیماز کساد بی گردد و دیباچه که جهت بیاض آبدار با
نوشته شده طبیعت که نقشبند شعر با نغمانه سخن ست تماشا کاری تازه
و از نظر دارد و از محل در خرابه فکر و خیال مرموم صعود بدید تامل می آرد

معشوقان که درین کتاب بسته و از شیرازه جات آمیخته با کام افیونیان که با هم صحبت حبیبان اختلاط می میدارد پیوستن ست ١٢ و عطر جهانگیری آ ... مشک ...

[illegible]

میخواهد که زمین باغ سفینهٔ اشعار سخنان شاخ بر شاخ بلبلان گلستان بیان بنغمهٔ زر نقش
از رنگ سازد و فرشی گلگون که جامهٔ گلبندی بهار را در نظر ببندد کان جواهر گرد آمد
برای مسندنشینان بساط سخن اندازد از قلم و ناز آهو چشمان گلستان شگفته روی باغ
خیال آراید و از مضحکهٔ کلام شکرلبان شیرین سخن برای نقل مجلس مستان معانی خوانی
ترتیب نماید که جهت رطب باغ می مزهٔ باغ کنج فراغ مهیا و آماده باشد بیت
ما می ندیده ایم که نقلش بود زخون ¤ غیر از شراب بعیش شعار با مزهٔ سوگواران
سبقراد و تتبع از اهر مصری ز بهار و قطرهٔ از اقطار مانند فرخ آباد حسن معاشرت
و عباس آباد جلادت و شجاعت و قزوین نم خوئی و الفت و تبریز سلامتی و
صحت و مشهد مقدس جانفشانی و شهادت و کربلائی تشنه‌لبی و مفارقت
و چین بدخوئی و نزاکت و خطای بی‌پروائی و عدم مروت و شیراز مهر اشتها عطوفت
تها و بیجاپور عقوق اولاد و سپاهان کثرت غنج و دلال و کاشان آرزو و وصال
و قندهار شیرین سخنی و حلاوت و سبزوار نونهالان سرو قامت و بحرین دیده
تماشا و حیرت و شام غریبان بیکسی و غربت و مکه کمیدن لب تشنهٔ دان و مدینة الرسول
بیننده وصال مشتاقان و کرمان صبر ایوبی و ملتان مکر معشوقی و دکن دلی رستم
متاع که بافته دست خیال استادان وقت بیشه‌ست لبسته لبسته آورده اند و در
انتخاب هر متاعی بجای بای وقت و استادگی و هندان مرحله گرانشده پوشیده نیست
که قبای شالی که در کارخانهٔ خیال از موی میان مولف تبان و خط کلهگان با تمام رسید

[illegible]

بمسند زربفت طلا و نقره با فیکه از خیال سیمین تنان و زردی رنگ دل باختگان انجام
با مدنه بدان قماش خواهد بود که دست قدرت ارباب صنعت بدامن آن مسند و از
نظاره گل و برگ آن مشامی بوی اعجوبه کاری و بدیع نگاری کشد این باغ همیشه بهار
گلستانیست که انوری نوری از ین انوار و ازهری برگی از ین ازهار و فردوسی نهالی
از ین اشجار و رودکی نهری از ین انهار است چه اصاف باطنان روشن دل که بذوق
تماشای آن زینت آباد یابند چون آب رحوض و جدول از روی فراغت نشست
نخوابند و با کمال آرمیدگی سیر این بوستان ننمایند هرگاه من مجنون نیز که
در بیابان بی تعلقی و سودا گله لیلی در حرگاه آهوی خیال از در گلکاری این
بوستان برای خوشوقتی دوستان باغ سوخته و چراغها بچنین فروخته باشد نیست
که اکثر طبعان پروانه دار بطوف آن سرگشته و بی پروا نباشند و از سود تا بیوند
ناز و نیاز حسن و عشق این روضه همیشه بهار لذت ننمایند شکر الله که این بوستان را
از تاراج این و آن و زلزله سبقت تماشایان چون در گرفتن چراغ از چراغ دستور
بوی گل از باغ نقصانی نیست چندانکه موائد نعم از ین خوان آراسته برگیرند
همان نمیشهای تمامی برجا و این شمع فروزان بدستور نخست صبا ضیافت
سخن کوتاه و قصه مختصر آنچه در پرده بیان حسن صورت آن نسخه ظهور کشید سخن سنت
که ابر دریا محیط بحر دیتعبد و بجوئی و پائی در گل فنکان گلزار تعبد نخست آرمیده
صورت تصور و تصدیقی گشته جهان آباد قلوب ارباب عرفان امتعر و مسکن میساز

[illegible]

و از سحاب لباس موزون الفاظ در بر کرده از خیابان باغ و گلزار آن بکوچه هوش
و دریافت دانایان می‌آید گاهی بقشنه زار خط ریحان فاسه انداز و یاد دلت
زندگی ظلام سیر تو چراغ دنیا رنگی شام جانبه لازمه وی مجلس آشنا عارض مسکر و آید دیار
روح یعنی نفس هم شبها در اندرون خلوتکده بیره دل محرم بود چنین تماشا لا محاله لقبنا رای
کفران نقش نمک حرمت آنکه دیده بیشتر میاد که یبه دل صاحب جلا باشد بی احتیاط
بطرف کوشی این سعی آورآن آید معانی مستقل کل جود و آید میباید از آنکه عبارت
نیز نشد راه گشته طریق تکالیف بعد محرومی و از پس هر کسی چه کوید و دیباچه که
بلب الاشارات خود تالیف نموده نوشته آمد بنا بر
ستایش کردگاری است که جامه اعمار الروح بالنسبة انتار الان به انفاس سیم بافته و رشته
زرین خط ملمع شعاعی جهت اتمام اطلس کتاب سپهر دست قدرت تافته خامه صنع نگارش
را بجهت خورش نشیمنان گلشن وجود بشجرها لبستان شاخ بر شاخ مفروش سلافته و در
خلوت خانه مرکبات طرح اختلاط در ستایش میان مخالفان ضد و اندراجه آید ایزد لا
سبحان خواهش وهائی مخفی نمود گره شرار انگره کشائی جانها مانند لعل غنچه از نسیم تیشو
صندوق سبز خاک البرز که بهر آشنا شود قدرت کرده مصلحه از اکه انفاس جان بخش لب
زندگانی بخشید از است از کتم عدم بنیاد آتش آورده آب حیوت لعل خشتات بر
آتش لب المنت که نان شهر زن لی زبان را دو نعل آروز کل برجهانید آن بس زبان
که نقدات یاران غمسالی که ان دم بیشمار و جهت ستانیدن از ترقی ایا شر

[illegible]

بی پایانش که دست قدرت صنایع الصانع الست آسیاهای آسمان را گردش و این منعم
حقیقی با وجود پاکاران اعشاب و اشجار دستیاران اوراق و ازهار در رسانیدن
وظائف مقرره و طفیلان خوان نعم فرو دست به نیروی فرمان امر کن بنفس نبات که
خدمتگار پرنیاد ان قوم اکه شیرین حرکات میباشند از تعب منت نشما در خواب و شتاه
بیدار و در حالت بیداری و خواب این جاریه مخازن نقود ارکان دیده بانان
لطف پنهان کوتوالان قلعهٔ آسمان بنیاد خبردار از مرور لی برف و دم
سرمای زمستان غنچه گلهای بهاری برای پختن اثمار گرم و از گرمی حر
چیان خنتلا ملی تابستان ربیع و نهالهای سخت استخوان اثمار نرم گوشت
درشکه صنایع قدرتش دریای محیط و عمان چون ماهی بر خاک طپان و در دام
سنج قدرتش زبان آتش بیان شعله از بیم سهو و خطا بر خود لرزان است نباتات
بفرشش خاک خورده حیوان را چون دایگان مهربان به شیر شیرین
اوراق و اغصان می پرورند و ریشهای درختان چون خدمتگاران
چابکدست برای آسائش نازپروردگان و ایح حریر گلهای بوستانی را
می گسترند بمقراض کشاد نگارش طیور از ریاض عدم بقلعهای در
بسته بیضه ها در می آیند و غنچهای گلها بهدایت و سیاقت
خضر راه نمایش پاپای بدامن پیچیده از کنج مکامن شاخها به فراز منبر
ظهور بر آمده جلوه گری می نمایند چراغ درخشان برق را

[illegible]

نقشهای قطرات ریزان باران بر می ورزد و این قشتها که نابیدهٔ دست قدرتست
قباهای اندامی برای نوزمان سرو شمشاد میدوزد گاهی صورت الستی بنجوای تعلیم
خبیر بوساطت صوت هوائی بنجابهٔ خالی صوت نائی برمی آید و گاهی بفرمان قهرمان
چون ناخن سباع گره از رشتهٔ جوهر میکشاید قوت غاذیه را بی زبان سخن طراز
خادمان چهارگانه جاذبه و ماسکه هاضمه و دافعه مطیع و فرمان پذیر و مصوره را بمیانجی
خامهٔ موبهر موکاغذیست خوش قلم و رنگ پذیر برای تصویر را بسرعت امتثال این
عنبر سوخته صبح را نمود از شب ظلمانی و در حقهٔ طلب مکنش برای درست کردن تنگ ریختهٔ
ماه شبهای تار را خاصیت مومیائی انسانی و گاه خورشید را در طریق اطاعت از
فروغ خود در همین میان استوار و بار او زیر و تن قهرمان چاره حس کلفت ابر اشنی
اضطراب خاطر از دل برکنارست عقد اخوت سیارگان ما و دوران آسمان
تربیت گوش بر آواز آن همگیان محکم و حال طبائع کلیه از تشویش چگونگی بذر نتیجه
کائنات در هم و مبهم است فرسنگ‌ها دریافتگان دقائق معقولات اولی در توانا
در عقال حیرت و دیده بینائی حکمای حقائق بین از سیاهیهای جهل مرکب در خواب
غفلت است و لهار اند بها رشته و پیوند محکم بسته و بالا الوان طیور رنگهای عنبر
بی طپیدن رشتهٔ شکستهٔ انسانها که در کشف نعال مرکبات ما در اوکند باید و می آمان
از عقل و اندیشه کرامت نمود مذاق رغبت عبادرا از چاشنی حلاوت
پیشوای ثقلین و راهنمای خافقین لذت بر لذت افزوده این برگزیده را چون عقد آخر

آنرا تمامی عمده جامع فضائل پیشینیان ساخته و آئینه خاطر انوربینش را از زنگ نموده
خیال اغیار پرداخته نور شمع ابدفروز شریعت غرا را از دود ظلمت ادیان
منسوخه چون ثعبان عصای موسی سراپا دهان نموده و به پرتو این چراغ خورشید
ضیا بینائی شپره طبعان ظلمت جهل مرکب را آزموده این آسمان خورشید نثار را از
دوازده برج امامت که سرنشین آنرا با هم اثر قران سعدین ست موجب احکام
شریعت کرده و شنونده فرمان این گهر والا را دست بدست بخازنان عالم نوا
یزدان سپرده صلی الله علیه و آله بعد مرآت ازدهان را بر یک بنیان ستاره مطلع میکرد
که عندلیب آشفته بال پریشان حال خاطر دربدر از حدائق مختلفه کتب جلیله بعض گل از
که بلت الاشارات موسوم و در سلک مصنفات فضل افاضل وقت خود جلالة رازی
منظوم بود گذار نموده احق گلشنی دید شکفته تر باشد مانند غنچه هم خند جلوه کرده عطر باش
و نشاء انش زچهره لباس اوباد خوش قماش ابتهاج سیر آن گلستان که نثار را از
از عطر گلها عنبت باده ریحان نسال شد و چنان اقتضا نموده که این پوشیده و بانزا
که در ببوح الفاظ عربیه از نظر تماشائیان مستور اند بحلیه پیراهن نامی عبارات
فارسی که حکم آئینه داران نماداره مجلی سازد تا بعضی از ارباب فطرت را در تماشای
جمال آن [illegible] تا ابدی طریق بیگانه الفاظ سنگ راه نباشد و این جا که تا الم
در گمایان کلعام به تیز روشن جدید برده شد در کهفیه لبشون نوک قلم در تشریح
رقم با تمام رسید توقع از مکارم اخلاق ناظران این بوستان آنکه اگر خار اغلاط در تیز

شنونده
فرمان این گهر
والا ای حضرت
رسالت صلی الله
علیه و آله وسلم را
بخازنان اوامر
و نواهی یزدان
سپرده ای ملک
پیرو

که در زمان او فرعون نامی [illegible] تخلص [illegible] ۱۲ [illegible] که از [illegible] خبر [illegible] ثانی [illegible] ۱۲ [illegible]

شاید مدعا بینند از اعتراض نیز آلوده احتراز کنند و عفو و اغماض را بر طعن و تشنیع ترجیح نهند

و دیباجه که بر بیاض عزیزی نوشته شده و سخن که بجادو کاری
معانی تازه سامری و از فسونهای کاوزبان که گویا و انوار آثار روح الامین معانی را در
لیالی دیجور نقوش مرقوم و دام فریب بها نموده کلیمی ست که از صحرای تجرد
بر دوستانی تنهائی زرائهٔ طور و طور نفوس انسان و وادی ایمن دل و شجرهٔ بیان که
بصفت اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَّ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ در حدیقهٔ مدینة السلام
و هان گشت نماست کرده و نفوس بشریه را که هریک در مصر وجود خود کالکیان
قوی و حواس مخاطب بخطاب اَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلٰى میکرده اند در ربقهٔ
تسخیر و فرمانبرداری کشیده بحر نظم را العصا قلم چون دو مصرعهٔ بیت از هم شگافته
و بر بنیان نثر از نیز همان عصای معجزنما که قصب السبق سخنوران لقب او ست بهم بافته
بر ساحل مجمع البحرین لفظ و معنی که برزخ تجرد و تجسم ست خضر سبزپوش خطا را شیوا
ساخته و با آنکه سلیمان از مسند سلطنتش بر هوا گسترده میباشد و غبار [illegible] رحل
اقامت انداخته موسی را از نسبت کلام آوازهٔ کلیمی بلند و اوعیهٔ مسیحائی بوسیلهٔ
سخن شخص اجابت را بپسندست با آنکه دامان تقدسش آلودهٔ غبار تجسم نیست مائدهٔ
وجود غماسهٔ افلاک گردیده هرچند از آلایش نسبت علو و [illegible] بر است رشتهٔ
نهال طوبی مثالش از آسمان بزمین دمیده اگر کسی را در صدق آنچه خامهٔ بیان
بیان اخبار آن نموده اشتباه ست کلام خدا که بیان امر جناب کبریا نموده اعجاز

موسی علیه السلام که در [illegible] کار ساحران را گویا [illegible] بود ۱۲ عه روح الامین حضرت جبرئیل علیه السلام را گویند ۱۲ ه طمع [illegible] سؤال [illegible] ۱۲ ع و ادا امین [illegible] بیان نسبت که حضرت موسی علیه السلام را در آن تجلی نور رشد بود ۱۲

[illegible]

بنحوی انما امره اذا اراد شیئا بران گواهست سلسلهٔ اعداد و معدودات
از دریا و صورت حال باطن گویندگان از آئینهٔ حسن تالیف او هویدا و هویداست کاخ
مطالب و صنیع شریف از صورت کار حصول و نشاطهٔ عذر خواهیش لقوهٔ صاحبان
افعال قبیحه مقبولست و احد ۵۲ زانا از خود شمرده چندان سنجیده که در خامهٔ حصر گنجد
و مقدار تا وزن قدر او بافته خیال ملنگ نشسته که میزان بیانش سنجد تا آنکه مثمن فلک
ثوابت بطفیل او اطلس عرش و مسدس جهات الجمل و خوابهٔ وزوش بدرآ و مفرش ست
از راه حسن معاشرت پرواز رحلهٔ هر پا خزیده چون نم در خاک لغو فهم افتاد کان رشید
باندازهٔ خواهش کسی چند آنکه از چشم سخن گزار دو اشته حکایت گفته و مطلب را در پردهٔ ادب
با تیبی ادا نموده که شنونده بچشم خود شنفته خطرا از دل ربا سواد چشم خوبان و بیاض را
سحر ید بیضا موسی ۵۳ عمر الست عاشق میند و معشوق رنجیده را در مجلس انس چون
متصا ۵۴ بانش نشسته هستی بهم بسته شاه و گدا و غنی و بینوا چون پستی و بلندی در آغوش
هم نشسته اند سگ لیلی را با آهوی مجنون محبت با لیلی و طفل بدخوی گله گزار در
آغوش دایه رنجه سند سرست تسلی ست برمش را آرمیدگی هشت برین و بلندی
آسمان ۵۵ عز زمین عجز نهاده غزلیاتش ۵۶ و عین ست هر سفینه قافله کاهست که مسافران با عدم
با متوطنان شهر نشانان حدود و رانجا هم صحبت میباشند و سواد بر بیاض محکیست
عیاری نقد کلام هر کس را صیرفیان سخن با آن محک شناسند بمرا بانسبت چون لبهای
بهم بسته خاموش و سیاه مستی ست سراپا بهوش ۵۷ از نرگس را چون سرمه بچشم کشید

[illegible]

[illegible]

و در سواد جمل مرکب هر سخن‌شناسی چون آب حیات در ظلمات یابی و در هیچ
حدیقه سرسبزی با بیاری سحاب ریزش طباع و ریاولان سرسبز و ریان و گلبنهای
هر گل این گلستان بنسیم انفاس مسیح دمان شگفته و خندان میباشند دامان مقاصد
چنین بر اکه هم پیراهن گرفتن این معشوق ست از دست توان داد و دامن حریفان هر بازاری
با اختیار بر جان و دل نتوان نهاد و غافل میباشند که سخن ست بلبت قوت روح و موت
بدن ست سخن هست و غیر ازین سخن ست حسب الامر اعلی بجهت
خاتمهٔ قران نوشته اند از آثار مبارکی مال شریعت
مقدسهٔ نبوی و مخبر احوال ملت مطهرهٔ مصطفوی یکی آنست که
پادشاه زمان مالک رقاب دوران بعد تعیین تحول مغل اثبات و بنیاد اطاعت
و انقیاد فرامین جناب باری بهادیور راه هدایت بر سالکان طریق رستگاری بگشاید
آدای عشق تن بر ذمت همت حقشناس احب اند و امصحف اعتقاد درست و نیت صحیح
سورهٔ عزائم اخلاص خوانده اعمال ستوده اش مصداق اقوال و رسوخ عقیده اش ثابت
بگواهی شاهد حال آن حمیم خدا استار روشن رای شریعت پرور گلشن دولت سید نوبان
فرمان فرمای ممالک ارواح و ابدان اعنی حضرت ناقلهم لسانی موهوب و گوهر
دقیقه یابی و آگاه دل و آن تاج سلطنت پناه و صاحب کلاه گل همیشه بهار آن خلافت
نهال و مسند حدیقه دولت همیشی شعشعه خورشید جهان گشائی پیرایه پوش عزائم
داد بخشی ملک آرائی روشنی بخش چشم فتح و ظفر منظور انظار کارکنان قضا و قدر

قدر السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان الخاقان بن
الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان میت فروغ
طلعت گیتی ستانی شه صاحب قران عباس ثانی که ضیای آفتاب جهانتاب
فلک بسالت و نور ماه تابان آسمان هدایت و جلالت اند و بیمن کوکب امتیاز و سمی
از سلاطین سلف ربوده اند و اوامر و نواهی الهی را السمع رعایت از سخن سرایان کلام مو
مقال مخدرات جمال آیات فرقانی شنوده براذعان فرمان مبشر السن و جان از
حسن مقال و اعمال ایلاد و برهان نموده و چون گلستان کتاب کریم و قرآن عظیم که
طاوسان قدسی آشیان معانی در فضای آن موج موج در پرواز و عندلیبان
حکم و حکم بر شاخسار الفاظش هم آواز اند مکان شاهدان بهشتی سرشت اوامر سبحانی
و جلوه گاه شاهد بر عفت کرده و سبع المثانی بعزای اکلها دائم و مقتضای قطوفها دانیه
با ثمار بوناکون اعجاز تماشاییان را حلاوت بخش ایمان و ببینند کام را قوت دل و قوت
روان السنه همت والا و همت متعلق متوجه طراحی این همیشه بهار ارم نگار گشته لالی
صاف تحقیق دل که از چشمه سار خداشناسی تراوش دارد چمن طراز این بستان
خلد عنوان گردیده نکو حسب الفرمان فصاحت یابان فلان عارض نهال حروف و
نقوش این بستان اعجاز نشان ثمار خلد آثار شد امید که با ثمار عمر و دوام حصول
کرامه و بشیر سلسله بن حدیقه الهی ست شیرین کام باشند در تعریف میرزا

معز الدین موسوی شهرستانی

[illegible]

تجرد نژادان معانی و سرخیلان قوافل آسمانی که از اوج اطلاق بحضیض تقید لا قید
بسواحل مرائی قلوب عرفان عیانه ملبس و ان اخوان چون یا بکنعان دل مستغرقند
مانند اوراق ازهار و نقود کامل عیار نثار در بر و آستین و از ان نظاره شعر مشکین جیب
وکنار شعور و شعار فروغ لا ابصار جلوه گری مینمایند و چون خضر ممد الیاس و زنجیر قلوب
و تبر مکتوبات بخطه از ترو مدد کاری لمحی آسا دیر پیوسته و رهین طعن اقامت نزول
و رحلت در ربانه اند احرف ولباس تمای نفوس هواج مشک اند و کلمات
وحدائج عنبر آلود الفاظ که هم ایشان المنزله بال و پر از و هم بشابه بیمانه نشأ بادهٔ معانی
وهم ترجمان بیان هم مانع تاسلاح قاطعان طرق و راهزن بهت میباشند داین تباد
قبیر تمامایج شیده بپیدا وند از غایت امتزاج مانند شخص مزاج که نتیجه آنا مجمع بنیت
با آن برادکان پوشیده بود و رنگ گل رعنا با وجود اختلاف دم از اتحاد میزنند
وانرام آنها ابنیح اعتدال چون صوت آهنگ ناخوش نما در نظر ناظران معانی
مینمایند و ازینجاست که اقلام رقم نگار انرا در اصلاح این طفل مزاجان
هنر آن سنگ جولانی نسیم بهار اند حیات چوب و نبت و رشته سطور مسطور مستقیم
ونشو نمای مستعلیه نبض بانگشت طبیب ست چون با آب روات نباتات لعنت
رواتب وار موصوف چون صیغه سلاح بحفظ الغیب معرف میباشند و گوشه گان اخبار
اشعار که در حقیقت منتخب بهترین طائفه از طوائف تجار خبر دار منبع آرام
روان و ربار وار اند بلکه لیلی و فتان شیرین حرکات معنی المجنون طبعان با

[illegible]

باوجود بیدستی که حشران سیر سر خودسری اند میر ساختند شریک غالب شعربافان کار
خانه خیال میباشند و نسبت ناقلان کلام بنساج قماش سخن نسبت گلفروش
بپلینده چمن و نسیم معنبر شمیم پیراهن دست مسکینان بهن بست در خیال کوبنده از
نگارنده چون صبا کالا از نسیم نسبت پذیرد و در خیال همرهی و خیراندیشش
طائلیست اسیر خصوصا در صورتیکه ناقل قال را مراد و نفع ابتعامله با و عائد گردد
مصداق این کلام صورت حال اعزی معز الکلامی ست که مودبانه و طبیبانه و
مشفقانه سجال کتبان و لبنان لعاظ و زادگان طبع محتاج عنایت رب
لطیف مجید محمد طاهر وحید شریف رسید و بخانه وقت پرداز چهرگشائی
این حور شیرکان نموده باوجود نهایت وقت تنگی فرصت همراه این نائم باد به بید ماغی
و هادو تبلال آنرا بپای تفتیش و تفحص پیمود و این بوستان پیراسته را شایسته
سیر و سر آمد صاحبان ذوق و رافت بل کو بنده را رهین منت خود ساخته و
قدر هر یک از غریب زادگان معانی غریب بابند سواد در قوم را
بواجبی شناخته اکنون این خوان آراسته بهر ارباب ذوق سلیم
جبیل و میزبان را دعوت مهمان طبیعت حضرت خلیل ست والسلام

بجهت خاتمه جامع عباسی نوشته

مسمع درویشانه که نسبت خرقه اش بسلطنت ادهمی رسد و بر جامه مرصع

[illegible]

بادشاهان تفاخر نماید لباس جامع عباسی مسائل شرعیه اند بوده که مستندان
آل رسول ید بیضای یکدگر لبوسن اقلام ورشته مداد وحریر قرطاس بخیاطت این
بذل جهد بتقدیم رسانیده باشند ومعیار محبت ودوستی خود را با اهل بیت در تخلیص
این امر خالص ظاهر ساخته یقینکه منتج نتایج هر یک را جایزه اجری جدا از خزانه انعام
عام الهی کرامت خواهد شد ودر خاتمه **شرح فارسی** که بر
رساله **خلاصة الحساب** نوشته شده ابکار افکار
منظومه جرائد بدائع علمیه شده را که حسن یوسفی وغنج ودلال زلیخائی باشد
آشفتگی و آوین ممارست کتب ورسائل هندکی احتیاج مشاطه پیرایش انتظام
وطبیب مقابله وتصحیح نبود از بهر تماشائیان این گلستان که طلا سر روی از روی
تفکر وتدبر نمایند وحک واصلاح هر یک از مطالب منت مشاطه عز الله آراسته
بزیور هر شغف نبود از مدد الحق نیاز مند درگاه ولی نیاز محمد طاهر وحید شیرازی گرچه
اخراج این سلاله فطرت از صلب قوت مشیمه حکم آبا ورا ابلا واولاد او ولیکن
موفق بتوفیق حضرت احد اغری معزالدین محمد بکر بیک اندلشه بمنقاش فوق و دقت
بیشه ودر تحسین اشکال عرائس شکیله این کتاب وتصحیح خواند نظام که سکان [illegible]
دوائر وصد نشین پرده های الفاظ این کتاب لمعی بهار و آرایش [illegible]
وتشخیص لغز امل وجالینوس بتدبیر علیل مزاجان بکار برده وازاله زحمت حیات
فراش این بهارستان زحمت بسیاری کشیده و نور بی هر یک از دهشت

[illegible]

[illegible]

وحشت زدگان آهو طبیعت این مغازه بیابانها دو دیده اکنون از سعی او درین
نسخه اگر برهان مرتبت فرع بر اصل نباشد مانع ترجیح اصالت لامحاله میتواند شد لله الحمد
فراخور سعی رضامندی این نیازمند شاب و ماجور خواهد بود خاتمه که بر

نوشته میرزا افصح مرحوم نوشته شده بهنگامه

گزاران سخن را مژده باد که بار دیگر ترکیب این چهار عنصر اقتضای جوهر عنصر
طبعی نموده و ساقی خمخانه فلک صافی معانی را از شیشه دل سبو حوصله نموده دریای
معانی آغاز گوهر افشانی کرده لسان شعر بمدد کاری شیوا بیانی قریب قصه پرداز
دوستان سخن و شور انگیزی شیرین شده مژده این عروس کلام اگر در زیور بیان نموده
غم از سلب فرهاد و تاج شاهی از سر پرویز که ندروا باشد و اگر سحر و کمان سینه و کیسه چو در
بسیار باشد آن پردازند بحمد الله که بر همگنان ظاهر شده که خامه عنبر ختامه من اگر
نسبه خیال اوراق گذشت پیرائی را سیر شود آرزوی تقدیم استخلاص آب سیاه و چشم آرزو نود
نقطه که غیر واقع باشد بر زبان نمی آرد و در صورت گفته و نوشته مرا عین صدق و محض
ثواب باید دانست چندین بار ره سپرده ام که در صدق قول خود الحاح و مبالغه نمایم
مصرعه هان چه باشد وسعت جای سخن ٭ باز دحام تنخواص معانی تنگی نه بند و بعد
معنی را از زبان ده خواه از موزون کلامان تنگی پدید نباید دیگر پیراهم اگر سمند فکرت
در زمین باشد گو بجولان در آر اگر دست طلب باشد گلستان نیا خسار سخن را گیر
انصاف بالای کمالست چه جوش آینده مینا دارد و انش طراز نکته او را بهمه و نکته بیار آن چه

ورچشم کردان اند
اندوده چون سوخته از
چشم پر از اشک
کردن بآنکه مبالغه
کردن در صدق قول

دل دربر گرفته باشد من که وابافته ادا های نازکم چندین ازین شعار طرحی کنم
باغبان از گل و سبزه از من آید و اکنون چسپش خواهم که جلوهٔ این سیاه بوستان را که گل
معنی لبریزی ملاحظه فرماید و ناخن طبع حدید النظری که پهلوی ادا های نازک رسانیده با
سخن سنجان سیدانند دیگر مرا چه احتیاج گفتن حق تعالی افکار اشعار آن یگانهٔ آفاق را
چون او محجوب ندارد و هر روز در ارتقا و تصاعد بر مدارج کمال کرامت کناد بالنبی و آله الامجاد

در جواب مکتوب حاکم ملتان که بذو الفقار خان حاکم قندهار نوشته شده

زلال عذب الفت و اتحاد و منبع مودت و وداد
اعنی نامهٔ محبت ختامهٔ فلان که از سرچشمهٔ یکتا دلی و ینبوع دوستی و یکانگی تراوش
نمود و بود مانند سحاب بهار آبیاری که در حدیقهٔ مشحون ریاحین ازهار بارکشا فیض
ارزانی داشته گردانستان طریق یگانگی و کلفت و هم نخل طراز ریاض التیام الفت
گردید و گوهر آبدار مراملت قرب و جوار که در اصداف الفاظ آن بحر مسافات
بود لاکنون بود لعبو اعوز اندیشه در قف بیشه بدست آمد و سپهر چو هر دو یافت گردید
برو افغان تمائق عالم کون پوشیده نیست که مراعات مرحمت اربعین عقل و نقل
بر ذمت همت کافهٔ امم و صنایف بنی آدم عموماً و حکام و کارکنان ثغور که اسمعیلی
کرده حضرت یزدی تعدی بکافهٔ رعایا و برایا می نماید خصوصاً واجب لازم است
پیوسته با ورافتگان این امر خیر اهتمام سلسله جنبان رابطهٔ التیام میباشند لهذا
بابالت پناه فلان که فاتح ابواب آن شده و سالک طریق آشنائی گردیده حسبن تسلیم المعنی

[illegible]

از بوستان طبع رائق الاحباب بمشام اطلاع و آگاهی رسیده بود بنا بر مقتضای طایر [illegible]
خود وا ارسی می نمود اسمال که آن حقیقه شناس حرار نصب سبق الفضل للمتقدم نموده بود
این امر شریف شده اند برین خیرخواه عباد الله نیز لازمست که مراعات این امر وقیع که
منشاء رفاه حال شریف و وضیع و رفع مفاسد قطعیست نماید در باب جناب فلان نام
آن با موسستشعاری فرموده بودند که تفصیل آن بنظر فلان رسیده تعجب فرموده اند که با وجود
سبق روابط سلاطین سلف و در ارسی مروج رسمی که شرف تحصیل اجناس ستوده
نحو دیگر در نظر آشنایان یارگانگی پرده بیگانگی سبب ستاشیند کرینه پنجهی آن بود
که می تکلفانه از سر کار آن کشور متاع دقیقه شناسی طلب کرده شود دستور نحوی آن بود
که تجار خریدار بهر طرف از اطراف و قطعه از اقطار که روانه میکردند چون
آورده اند اجناس شایسته مرات حسن سعی و توقف آن جماعت بعضی تفصیلی
از منسوبان درگاه والا باز یافت می نمایند که باین تقریب خدمت
شایستگی خود را بر ابنا دکان پایه سریر خلافت مصیر ظاهر سازند
و تعجب را نسبت که بعد از اطلاع آن قرینه [illegible] ظاهر نشده و آنچه
بتفصیل مزبور در ربط سوالف سلاطین حشمت تمکین را منظور نداشته
بنظر ستادن اجناس مفصله فاتح الابواب یکتا دلی نکرده اند یقین
حاصل است که وقوع فلان معتمد که در رشته والا
سلاطین خیدان دمی ندارد مخرب اساس دوستی که معیار

[illegible]

چندین پادشاه دقیقه بین حقیقت آگاه نشنیده یافته باشند نخواهد گردید و نواب فلان زا
از اقدام برین امر بغیر از رفع مظنه کوته اندیشان چیزی دیگر ملحوظ و منظور نبود مظنون
چنان بود که بدستوری که در زمان نواب فلان بخزانه بقید باعث گرد آلود و منهل عذب
دوستی طرفین نشده بود نخواهد شد و لهذا بعد از مفتوح شدن آمد شد نامه مودت و ختامه مشتمل
بر استقرار دوستی قدیم ارسال داشته چون دنیا و ما فیها در نظر همت ایشان در آمد
اعلام فرموده بودند که سزاوار آن ملک بغیر از این مطلبی نبوده چنان هست که این حرکت
موجب تزلزل ارکان دوستی قدیم شده باشد و هر یک از نفایس بلاد که رقم اختصاص
بران کشیده شود در عوض تصرف کارکنان آن دولت عظیم الارکان آورده شد
و از این طرف بغیر از ترک آشنایی و بیگانگی امری ملحوظ نگردیده و با وجود وقوع امر
ملابست این اجناس معضله از اقتضای ظاهر دمی نبود چون در باب رفع کلفت بیگانگی
و اصلاح ذات البین مابین خیر اندیش عباد الله مصلحت دیده بودند بخاطر دوستی
چنان میرسد که چون چشمه سار یکتا دلی نخست از حرکت آن طرف غبار آلود کلفت گشته اگر در
صدد افتتاح ابواب یکتایی و دوستی باشند بتقریب جواب نامه که قبل از این فرستاده شده
بود سلسله جنبان مصادقت و موالات گردند مسوده مکتوبیکه از جانب

یکی از حکام سرحد نوشته شده چنین طراز

حدیقه همیشه بهار دوستی و ولا و بهار افروز بوستان صدق و صفا باد
بلی غنچه کده اتحاد و گلدسته ریاض یکتادلی و وداد اعنی نامه صداقت ختامه مودت

[illegible]

بوقوف عنوان مکتوب دوستی آثار خلت نشان فلان رساعی فیروز روز بالی
مسرت اندوز و بزم افروز محفل عیش و نشاط و مجلس طراز خوشدلی و انبساط گشته
دوستی و خلت و روائع التیام و مهبی اسعط و شمائم یگانگی مشام الفت و اتحاد معطر
و از مژدهٔ فتوحات مسرت اندازه حاصل گشت الحق که در نشاء امکان بهتری [illegible]
آشنایان امریکه پسندیده گذشتگان زبانزد آیندگان تواند بود و همین شیوه مشهور
موالفت و التیام ست که شمیم بستان سرای یکتایی و شیرازه کتاب خوشدلی
شادکامی ست گروهیکه بعینک دوربین عاقبت بینی شاهدان حقایق معنی در بزم
حضور مشاهده نموده اند در سلک انصرام حصول این کام اهتمام میفرمایند یقین که معلیت
آن سرحلقهٔ ارباب رافت که در شیوه و داد رسیدگی از همگنان پیش و در مراسم پیش بینی از
سالکان این طریق در پیش اند بمعمار رای رزین تاسیس و تشیید این بنا می تواند خواهند
کوشید چون دوستان از ارسال تحف و هدایا بدوستان آمد شد ارمغان مابین ایشان در
حقیقت بمنزله پود و تار لباس مودت و یکانگی و شاهد دوستی را این لباس زیبا و
این پیرایه خوشنماست لهذا بعضی از اجناس هندبار که تیار و بخصوص گشته مکتوبیکه
از جانب قورچی باشی آذربایجان بوزیر اعظم
خواندگار نوشته شده پیوسته ریاض دولت و اقبال
و گلشن حشمت و اجلال دستور اعظم و مشیر معظم از رشحات سحاب عنایت
حضرت یزدان حسن مسحوب نسائم لطف مالک الملک متعال در اهتزاز بوده از اتمام مرام

[illegible]

باشند بعد از ادای تحف ادعیهٔ امنیه ارسال مدعا نگاشته بر لوح اطلاع می نگارد
که بمقتضای آیهٔ کریمهٔ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ
بر هر فردی از افراد انسان امتثال اوامر سلاطین معدلت آیین و اجتناب از نواهی
پادشاهان سعادت قرین واجب لازم و فرض متحتم است که در ضمن طاعت ایشان
اطاعت خالق انس و جان و فرمان پذیری پادشاه دو جهان بوقوع آمده باشد چون
بنا بر مراعات رفاه حال عباد و امنیت و آسایش بلاد و بسط بساط دوستی و اساس مصالحه
فیما بین پادشاهان عظیم الشان سلاطین جانبین گسترده آمده و سر رشتهٔ نقض و خلاف کلی
ایشان گسسته است لهذا از بدو وقوع این امر شریف منسوبان این دولت ابد مدت از نقض
آیین و لا و باز خواست بندگان اشرف و اقدس اعلی مرتکب امری که منافی آیین دوستی باشد
نگردیده اگر خلاف ادای از اکراد بدنهاد که از خبث طینت همواره رصد دار ایذای
خلایق اند بظهور رسیده نادیده و ناشنیده انگاشته اند و بمقتضی حسبیه ترک زیادتی جرات
آن عاقبت اندیش گشته بیشتر از بیشتر سلسله جنبان فتنه شد شورش پیدا شده اند و خود را
بمضمون الفتنة نائمة لعن الله من ايقظها در معرض بازخواست لشکر آورده اند و اخر مندرج
با آنکه درین اوقات یکی سلطان که یکی از زمینداران اکراد و سر رشتهٔ فتنه و فساد
مکرر بسر راه تجار و مترددین آن حدود مبلغی خطیر از مال ایشان در معرض نهب و تاراج
آورده چندی را نیز بتیغ بی پروائی مقتول گردانیده با آنکه گوشمال اشرار واجب الاز
ارباب تصرف آن گوشه اندیشان بآن بی تمیزی [illegible] [illegible] احتلال [illegible]

[illegible]

مقدور و میسور سلطنت نیست و آنکه مبادا تلافی این امر محمول بر نقض عهد و پیمان گردد
بندگان اقدس دولت محکم در صدد قلع و قمع او زیاده مگر در این باب حکام جلیل القدر
سابق و لاحق به ان اعلام نموده متصدی آن می بودند که حکام آن بینشه را از خوست آنجا دور
از راه مسلمانان قلع و قمع نمایند تا امروز بعد از آنکه به عبارت اقبال عرض نموده به تنبیه آنهم نموده
نسک حسنه بر [illegible] تادیب و زیاده [illegible] اعمال ایشان [illegible] و جرات
او شده بر [illegible] دیگر ارتکاب نفسیم امر شنیع جمعی کثیر از عباد الله را عرضه تیغ بی کلفتی
بعضی از محصولات املاک متعلقه ایجاد [illegible] در معرض تضییع در آورده اسباب اختلال جمعی [illegible]
روز بروز بیشتر از پیشتر [illegible] سرکشی و گمراهی طغیان کرده مهیج هوا و فساد و سرکشی شده اند که
حکام جلیل القدر آن حدود هر سال تجدید می نمایند بعلت بعضی مطالب که [illegible] باشند
یا عدم فرصت به تنبیه و تادیب آن ناخوشناس قیام می نمایند و چون امر [illegible]
منتج مفاسد کلیه می گردد و منتهی بسایر محال سرایت نموده موجب فتنات عظیمه [illegible]
انجر خواه [illegible] حرف ارباب غرض حقیقت حال [illegible] در معرض [illegible] و علاج
در آورده که اگر [illegible] تحت تعهدات قمع و رفع او خواهند نمود [illegible] نمایند که با این [illegible]
نموده زیاده از این [illegible] که در [illegible] صلح [illegible] خار [illegible]
کرده اند [illegible] بعلت اشتغال به مواقع [illegible] کینه خواه [illegible]
سرانجام این امر باشد چون حقیقت واقع [illegible] معروض [illegible]
[illegible] است که احتمال نقض عهد [illegible] خواهند [illegible] این خبر [illegible]

[illegible]

آن بداختر را با تبعه و لحقه آواره دیار عدم سازد و غرضکه من بعد دیگر آن فتنه انگیز
واقعه طلب را مجال تمرد ندادند و بعون تدارک آن حیاتش از میان قلع و قمع خواه
کرد کتابتی که از جانب میرزا تقی اعتماد الدوله صفدر
خان نوشته شده مرآت چهره نمای بهشت نشان بستان دوستی
و محبت و گلزار همیشه بهار از بار اظهار التیام و الفت اعنی رقیمه کریمه که صفدرخان
ارسال داشته بودند در هنگامیکه اعلیحضرت نو الاتبار خدیو سکندر لشکر جم اقتدار
فص خاتم سلیمانی مطلع خورشید فرخ حضرت سمای اشرف و اقدس خاطر همایون انور
ملک پیرائی من جمیع الوجوه جمع فرموده ایلچی پادشاه والاجاه روم را رخصت انصراف
ارزانی داشته بودند و الویه دولت و اعلام اقبال بفیروزی و اجلال بدار
السلطنت اصفهان که مقر سلطنت و مرکز دائره جهانبانی و خلافت است نهضت
نموده رسیده و از شمیم نسیم یکتا دلی آن غنچهای گلبن اتحاد لبریز تبسم گردید انچه در باب
تجدید مراسم اتحاد و الفت که از بدو طلوع نیر عالمتاب دولت ابد فروغ این طبقه
علیه و ظهور ماه جهان آرای آن سلسله جلیله که چون علاقه خورشید و ماه مقتضای
ذات فیمابین مشید و مستحکم بوده نگاشته خامه مطلب نگار شده بود الحق در عالم استحکام
که اجزای آن برشته دوستی دست در گردن آمیزش هم دارند چه جز [illegible]
نظیر صداقت و الفت تواند بود که بنای آرامش بلاد و آسایش عباد بدستیاری این
رفاهیت اساس از صدمه تزلزل حوادث دوران و لطمه نیرنگی و ضایع اشکال ایمن است

[illegible]

و لهذا اینجاست که هواخواهان لیالی و ایام در رعایت اینمعنی مبالغه نموده اند و بر
از بندگان دولتخواه طرفین که بمقتضای خیراندیشی در پیشگاه ضمیر صفا نظیر پادشاهان
ذوی الاقتدار بار بعرض مطالب یافته باشند لازم ست که بتجلی مرعیات آئینه خواطر از
طبقه علیه را از غبار کلفت بصفا سازند و بشرحیکه در باب جنود اوزبک که بسبب توجه
پادشاه والاجاه بتسخیر ماوراء النهر پائی در این حدود کشیده مرتکب تاخت خراسان
میگردند صورت یافته بود کیفیت محاربات قزلباش ظفر تلاش و استیلاء اقتدار
این گروه نصرت پژوه بر ضمایر اعالی ظاهرست و دران باب تفصیلی که بعد از آن
دار رسیده و آگاهی اهالی سیدانه ابیاتیکه در باب مختتم دلنشین مشعر التیام شده بود از آن
دانش و بینش ظاهرست که از بدایت ظهور این دولت ابد پیوند همیشه پادشاهان
اطراف و اکناف بمصادقت و مظاهرت این خاندان ولایت نشان از اعماق دل
تفوق و رجحان بوده اند چون پادشاهان الاقتدار سایه رحمت پروردگار اند بمقتضای
لوازم ملکیت مهار انوار شرق عنایات ازلی قرین استغنا شده اند از جهانگشائی بوده اند
بیت در آن مقام که خورشید چهره افروزد ÷ بنور شمع و فروغ چراغ حاجت نیست
شرحیکه در باب فرستاده ایلچی علیمردانخان نگارش یافته بود و بران حق نعمت شکر
ظاهرست که مثل مذهب و سنتی قدیم بسبب شورش آن حق نعمت ناشناس آلوده غبار
کلفت ست و با وجود تسبیح قضیه جانگزائی مستغرق بحار رحمت الهی سپند نشستن
آرامگاه جنان نایاب عنوان مکان علیین آشیان که تا سور و لیالی هنوز گلشن آن نیست

[illegible]

وجلوس نواب همایون اشرف اقدس اعلی اورنگ بلندپایه جهانگیری کشورستانی

که وقوع هر یک بیگانگان را وسیله آشنائی و آشنایان را محک عیار محبت آزمائیست

هرگاه لوازم تهنیت و تعزیت بتقدیم نرسیده باشد بندگان اخلاص آئین را کجا

جرأت اظهار بعضی مستوانند بود دیباچه فاتح ابواب مکاتبات محبت طراز نموده

بارجاع مهمات مسرور سازند نامه که بیکی از سلاطین کامکار

نوشته شده مرآت صفای دوستی و محبت و عینک دوربینای

التیام و الفت گلستان همیشه بهار الفت و وداد و بوستان

از خس و خار کلفت و فساد یعنی نامه موالات رقم فلان که در بهولا چراغ افروز

محفل ائتلاف و التیام و بزم آرای مجلس ارتباط و انتظام شده بود از نسائم آن غنچه‌های

یکتادلی از ازهار گلستان محبت در اهتزاز و عندلیب شوق بمکالمه عاشقانه [illegible]

برعایت آمد الحق در عالم عنصری نشأه هیولای یک بنیان صفت‌شناس [illegible]

محبت امری [illegible] چه چیز بهتر ازینمعنی تواند بود که نوبهار عیش صغیر

و کبیر و خزان وحشت [illegible] از فیض شکرخنده این صبح صادق نفس

خوشا کسیکه مددکاری تائید الهی در استحکام این بنای رفیع البنیان کوشش نماید

قلم حلاوت رقم که رنگ طراز ازهار گلستان [illegible]

[illegible] نامه محبت خامه نگاشته بود که شخصی را که قبل ازین [illegible] فرستاده

بود [illegible] مقصود [illegible]

[illegible]

[illegible]

شناس که واقف مصالح کافهٔ جمهور اند مخفی نخواهد بود که دران سال بنابر وقوع آفت
وسنوح کلفتی که فیما بین پادشاهان جم اقتدار رو نموده بود خبر پرده کم حاصل شیهی آن
در بند اقیهائلم و ناگوار بود بدون عرض مقدام این امراز حوصله جرات این بندگان مستقدمه
مزبور افزوده قابلیت عرض پیرنمی بود ولهذا در عقدهٔ تراخی و تعویق مانده الا ظاهرست
که این مقدمه قابل آن نبود که تلخی مضایقهٔ ذائقهٔ اهلیت را مرارت آموز گرداند و دریا
آمد و رفت عوامل که در حقیقت شارع رود دوست الشان اوصاف جمیلهٔ پادشاهان والا
بیت نه درایامیکه نهل عذب دوستی قدیم بنابر بسبب ریش مفسدان نافهم غبار آلوده
شده بود و نه بر سبیل ایام بهیچ وجه من الوجوه سد باب صدور و ورود این جماعت شده و خواهد شد
و شر حکیه در باب صداقت و محبت و التیام و ایلاف این طبقهٔ علیه آنده و بادن
ولایت لیشان که قبلهٔ امانی و آمال جهانبانست تحریر یافته بود بر واقفان مرام
آگاهی مخفی نیست که بمقتضای بالودت ثم الاجتماع تعارف ارتباط و د
این سلسلهٔ علیه که فیض آن مانند سحاب نیسان بیپایانست گلشن اقبال آن دولت ابدیة قوام
اهتزاز یافته و دارالملک موت این و دمان الادوحهٔ اقبال منشیان آن دولت
حضرت فغفارت پذیرفته درین صورت تحریب ابنیهٔ ستم بنای مشیت الاله کان حوا
روز کارهٔ عکس زلال آن سر در گریبان و انگشت حیرت در دهان مانده بود تا حبنا
لاناس حق شناسی که والد او که رب النوع او بود دوازده هزار دینار
مرسوم داشته میدان مناهات و افتخار می نمود از تحرکات انظار خورشید انوار

[illegible]

جامع کمالات کونی و الهی واقف رموزات سفیدی و سیاهی اعلی حضرت خاقان
گیتی ستان علیین آشیانی این نسبه که منظور انظار جهانیانست رسیده و حق نعمتهای
چندین ساله ازان نیاو نیاگان گذشته از طریق محبت و آداب دوستی بسیار بعید می‌نمود
و هرگاه حق چندین ساله نعمت را فراموش کند حقوق نعمت چندین روزه را بطریق
اولی نخواهد دانست و این قسم شخصی چگونه محل اعتماد تواند بود اگر اعلی حضرت فرمانفرمای
اقلیم دانش و بینش منتخب مجموعه آفرینش نواب خاقان رضوان مکان فردوس آشیان را
امری خلاف دوستی بخاطر مبارک میرسید با وجود وقوع این قسم امور که هر یک ازان
به تنهائی علت تامه کلفت بی اندازه بود آن عمده دودمان اسرار ملک پیرائی را العینکه
میدانند رخصت انصراف نمیفرمودند درینصورت با وجود وقوع این قسم قضایا
تقدیم مراسم تهنیت و تعزیت از لوازم دوستی بود و آنچه در باب خردسالیهای
آن بزرگ کرده آفریدگار باعث آرایش و آرامش روزگار و باز گشتن شاهزاده والاتبار
و جنود ختائی در معرض ابلاغ در آمده بود بر خرد و بزرگ مستور نیست که از آغاز
این دولت مرصوصة البنیان که تیر عالم افروز جهانگیری ببرج شرف خود که عبارت از
دودمان عالیتبار این کامگار با مدار عالی مقدار است تحویل نموده خاقان بلند مکان گیتی
گوهر دریای خلافت سیف مسلول تازه و ولایت علیین آشیانی فردوس مکانی
صاحبقرانی در دوازده سالگی به نیروی سرپنجه استیلا و اقتدار رقبهٔ فرمانروایان اطراف
و اکناف را در ربقه اطاعت و بندگی کشیده و بعد از ارتحال آن یگانه گوهر عز و

[illegible] عالی الصیت عالم تعالی فرازنده سریر و کلاه مظهر الطاف بی پایان حضرت اله نواب
جنت مکان علیین آشیانی و دره سالکی بمقتضای الولد سرٌّ لابیه متقلد امور
سلطنت و جهانبانی شده بعد از دامن افشانی نجاب مطهر از آلایش نشاء عنصری
روان بخش تهی دوده صاحبکلاهی زلال چشمهٔ حیوان آگاهی نواب گیتی ستان
فردوس مکان دست عقده سالکی و اعلیحضرت خاقان رضوان بارگاه نیر ورسن نورد
افزای چراغ دولت ابد فروغ گردیده اند و اخلاص و یکجهتی و سربازی و جان نثاری
لشکر قیامت اثر قزلباش نصرت تلاش که در شیوهٔ شجاعت و بسالت از شجعان
روزگار ممتاز و از تیغ شعله بار درخشانی بخش چراغ اعجاز اند نسبت باین طبقهٔ علیه
نه از مقوله آقائی و نوکریست که خردی و بزرگی منظور باشد بلکه از محض ارادت و اخلاص
پیری و مریدی نقد حیات را نثار مینمایند و حقیقت جرأت و جانفشانی و اخلاص
عساکر [illegible] قرین معلوم همگنانست بهتر آنست که سد باب تفهیم گفتگوها نموده ازان
مقوله حرفی مذکور نشود و لله الحمد و المنه که اعلی حضرت ظل الهی مردمک دیده آگاهی
تاج ستان شاهان ذوی الاقتدار کام بخش فدویان جانسپار سایهٔ حضرت ملک منان
آفتاب فروزنده عظمت و شان خلف صدق آیهٔ اطهار منظور الطاف بی پایان
حضرت کردگار درین وارد اند بمقتضای جوهر فطری که لازم ذات این سلسلهٔ
علیه ست گوئی و الش از سر خرد خرده دان بوده اند و قطع و فصل مهام انام منوط
برای رزین آن برگزیدهٔ نفس آفاق ست از بد و جلوس او رنگ بلند پایهٔ جهانبانی

[illegible]

فتح گفتگوها اشارت
ست بسوی کمالات [illegible]
مکتوب الیه بادشاه
مکتوب منه نوشته بود ۱۲
شاه اعلحضرت ظل الهی
اشارت بحضرت نبوی
شاه عالم مال ۱۲
شاه قطع و فصل
[illegible]
آن ۱۲

ارکان این دولت و اعیان حضرت و سائر طوائف قزلباش در مقامات اخلاص
و انقیاد و فرمانبرداری بیشتر از بیشتر در آمده همگی را آرزو و خاطر آنست که چون بمقتضای
تقدیرات آسمانی از فوز عظیم جانسپاری در رکاب نواب خاقان رضوان مکان خلد سیر فردوس
سریر محروم مانده اند بتلافی و تدارک نقد جانها در راه گزیده زیشان صرف نمایند
که از عهده عشری از اعشار و اندکی از بسیار اخلاص و اعتقاد واقعی بیرون آمده باشند
و حقیقت مصالحه پادشاه الاجاه و مسامعه افروز شده خواهد بود که بمعنی از فوز عظیم
رسته با وجود کثرت جیوش و نهایت اقتدار و کمال استقلال بکرار احکام بامرای سرحد
ولایت خود نوشته در تشیید مبانی صلح و صلاح نهایت مبالغه نموده بود که مبادا احیانا
نمایند که امری منافی امر مصالحه بمیان آمده باشد و وقوع یابد و در طی این مراتب مندرج ساخته
بود که ایلچی نکته گذار سخن شناس فیقه یاب بجهت تقدیم لوازم تهنیت و تعزیت فرستاده
خواهد شد و بندگان اشرف نیز که جان ما بندگان فدای نام نامیش باد ایلچی پادشاه الاجاه
مزبور را رخصت انصراف ارزانی فرموده ایلچی کاردان تعیین نموده باتفاق فرستادند و از هیچ بکجهتی
امری که منبئ از رضا فندوی آن دولت عظمی باشد و اصلا نیست نهال آمال جهانبانان
فروغ خورشید بانجه اقبال در نشو و نماست پیوسته ابواب مکاتبات را که در حقیقت
از مقوله مکالمات روحانیست مفتوح داشته بارجاع مهمات ممنون سازند که به سیر
اقبال بیزوال صورت انجام یابد کتابتیکه بیکی از آشنایان جع و
نوشته اند چون سلام دوستانه را در تجدید حسن عهد

و نیز بعرض رسید بسته چون پادشاه ... امیر ... مزبور را رخصت مراجعت داده و ایلچی کاردان از طرف خود معین کرده ... [illegible]

حسن عهد قدیم تماشیه دعائی یوسف در حق زلیخا و دعاهای یارانه او در حیاتی
رسوم عافیت دربرنیز اعجاز مسیحای باشد لهذا فرو میشیه صحت ذات
شریف لطیفی نامهٔ مودت ختامه که بطراز قمیص یوسف فی آجفان یعقوب
سطر دست دل مشتاق که ساکن بیت الحزن اشتیاق بوده در اثر از
آمد لله الحمد والمنة که بخوبی تحویل دار السلام شستائی بهاری صحت ذات
ستوده آن سرگروه ارباب دریافت چون حدقهٔ دیدهٔ اصحاب
بینش بنور انوار مسعود و از دست انداز خزان سرد و مهری
ایام مستور است امید که همواره از اصابهٔ عین الکمال در حصن حصین خدا
رسیدهٔ محفوظ باشند حال مخلص بعون عنایت رحمان بر وجه خیر
گذرانیست در بریدی ترددات خاطر بسته و در حصار توکل نشسته گوش
بر آواز مستبشر غیبی می باشد و از برای دلی بهانه جو از هیچ دست آویز
تسلی میسر باشد بخاطر خیال میرسد که نقد فکری که درین ایام از معدن طبیعت
استخراج نموده بمحک اصلاح خدام رساند چون ضیق وقت مانع از
ارسال تمام آن بود اینچه میسر گردید روانه بزم موفور السرور شد بوجه
اصلاح محلی ساخته پیوسته باعلام صحت مزاج و ارسال هدیهٔ [illegible] کان طبع
وقاح مخلصان را رهین منت خواهند ساخت

کتابتی که بجانب ایلچیان سر دیار آذربایجان نوشته

عرض مخلص صادق الولا آنکه بگنجیدن لاانتها در مضیق عدد و حصا چون برهان جلی
مسلم دانشمندانست و ازینجاست که خامهٔ قاصر بیان در صدد تعداد القاب جلیله
و اوصاف جمیله بی پایان آن عظیم الشان رفیع الارکان که از مقوله گنجیدن دریا
در حوضه نمودن جیحون بسبوست در نمی آید خاموشی در مقام بیان امریکه از رسم
نطاق نطق خارج باشد نائب مناب طی اللسان میباشد چنانچه در طومار زبان
نگنجد عجز سخن طراز زبان بیزبانی ادای آن مینماید لهذا عطف عنان از آنوادی بیانات
نموده بر مرآت ضمیر خورشید ضیا که از مصقل عنایات خالق ارض و سماست مخفی منتقش قطعیم
خواهد بود که رستن سبزه از زمین قاصر بیان بعد از بارش هطلان ابر بیان بی پایان بشکر احسان
و ادای شکر بیحد و ستایش ابر نیسان کشوده است و در صورت پوشیده نخواهد بود
که مهبط جود آن مادهٔ لطف عمیم را هرگاه بهره مندی از دریافت مالمعوده باشد چه
پایه رهین این لطف غیر مترقب خواهد بود و غریق دریای عرق خجلت را اگر فراغ از
دست و باز و دل حاصل آید چند جای تعالی ذات ستوده صفات و دوام دولت
توشیه ابتهاجات ازین بحر بجی بر نمی آید مهد که پیوسته وساده بزرگی مسند برتری
مدد و او مخلص در پی بوجود سامی آرامی آراسته بوده همواره محسود امثال و اعیان
شهند در ملی نمو از شمامهٔ سامی اظهاری بانحراف مزاج وهاج از منهج اعتدال
رفع غبار آن کلال بشحات سحاب لطف لایزال شده بود و شربت این سم عاطفت را اگر آن
تریاق قرین نموده حال گزیدگان افاعی نوائب شوائب مدهوش گواهی ال حقیقت منزل آنجا بیچاره

بخوانند ای خاموشی قائم مقام گفتگوست ۱۲

عه مهبط جود ای جای [illegible] کنایت از کسی است که مورد وهبات کسی [illegible]

عه چه پایه ای چه قدر ۱۲

عه توشیه [illegible] ۱۲

عه بحر بجی [illegible]

[illegible]

آنقدر مایه را که با وجود یگانگی و یکتادلی به از شهادت عدلین ست در ثبوت خلوص عقیدت این اخلاص کیش کافی خواهد بود چه خرید متاع خلوص عقیدت از دکان بیرونقی که در گرد کسادی گم شده باشد ثانی اثنین خارق عادتست این احسان چنان قدر آن بر آید و صحت ذات شریف چنین قدردانی را فوز عظیم شمارد و چه زبان از عهدهٔ شکر مژدهٔ صحت ذات کاملة السجیات ملکی ملکات بیرون آید صاحبا بر محرمان سرادق عظمت ظاهرست که این زاویه نشین کنج انزوا را از آمد و شد منسوبان آن عالیشان مع الامکان بر کاه مشغلی اطلاع حاصل نمیتواند شد اگر در ارسال اخلاص نامه تقصیری شده باشد کرم عمیم عذر آن خواهد خواست خاطر شکسته را مژدهٔ سلامتی و درستکامی آن گزیدهٔ نکوئی و ملکی صفاتی بجای مومیائی النسائی ست توقع دارد که کوتاهی این طرف و تقصیر امور که معلوم خاطر دریا مقاطر مقامت بعفو مقرون باشد تا رسیدن مژدهٔ جبر این کسر سینه و باشند آفتاب پایه عالیشان از آفات سایه تواند بود ابدی لتظلیل یاد کتابتی که بعزیز بر **خراسان نوشته اند** با معین کاریه منظمش و که بتنقیه مشقی و بوزر آند شد روان و زلال ینبوع بلاغت که از عین خامه دوات آن منتخب دوستان رونق آن مده بود لب تشنگان وادی شوق را عذب البیان و رطب اللسان گردانید چون شمیم پیرهن که بعد از سنین بو سنی موجب خصب اراضی ابتهاج یعقوبی گردد نهال انتعاش در اهتزاز آمد اگرچه خشک سال دماغ عهد [illegible]

[illegible]

ای همیشه افرازنده سایه ۱۲

دال مهمله یعنی دوستی ۱۲

بمعنی پاک کننده ۱۲

[illegible] ای جناب [illegible] حضرت یعقوب [illegible] کما قال [illegible] ۱۲۵ [illegible]

بایست که بریزش رگ ابر خامه باران طراوت و شگفتگی تواند یافت لیکن باز بعد از
ومن نغبته رحیمه شکفته الفواتح دوستان وای لمتواند بشت قوافل روایح آن
گلدسته والاستعاقب اختلاف شمال و صبا متواتر باد مکتوبیکه بعالیجاه

حاجعلیخان سردار آذربایجان نوشته شده

پیوسته سمند دولت و کامرانی در زیر ران و شهاب مسئول مطالب از زین
مهیا بکام خواهش دوستان باد سواد مداد خامه معجز طراز همنشینان
رسوم لطف و احسان که در دیده بینش نگار عرائس خامیست خانه چشم
ملونکده دلها چون حجال آراسته دلبران لبریز عیش و نشاط و خوشدلی انبساط
نمود و جواهر سرمه اش بر قوت بینائی افزود کما قال قمیص یوسف
فی اجفان یعقوب چون موصل این لطف بیرون از شعبان این قبا مانند
بیک الفاس که در منزل قلوب رجوعش متعارف خول مهیا شد بر جناح
استعجال روان بود بجای آنکه بقدر خواهش خاطر شکر عنایت بنیابت تواند نمود
نیافت امید که پیوسته مهر و بیان گنج احراز انه نسیم التفات چشم روشن
نمایند ایام عظمت و حشمت و جلالت و ابهت و شوکت بدوام باد مکتوبیکه

بوزیر رشت نوشته شده

فرزند اعزاعنی القابا حال صحیفه
الاخلاص اجزا ازان بر زند و لبند دامن ز آتش شوق ملاقات گشته احراق
موقف دیم غرت بسته عقبه منزل سیمتنی فارسیکرد و قطع نظر از تحقیق موجبات مرادات نشیبه

[illegible] بازگشت [illegible] از کمال محبت و اخت [illegible] بازگشت نفس [illegible] خاطر خواه [illegible]

[illegible]

بعد [illegible] مساعی حمیده که دارند علت نامه عالی که شمه قدر روی اخدام عالی اند منتظر جواب

سطری از مکتوب کلید انفتاح مکالمه غایبانه میتوانند شد بدین وکلمه التفات نموده [illegible]

کامیاب باشند کتابتیکه بشاه وردی خان بگلربیگی کردستان

نوشته بود به میشلاق آفتاب اشراق وکرامتی رشید اشراق مانند نجم [illegible] ستاره

سحری [illegible] گمگشتگان بوادی ظلمات حیرت را در بر آفتاب بینا که کاشف عالم اسرار

از وجوه خفایای اسرار ومنبع سعدین [illegible] تولا ابو المعانی انوار است پوشیده نماند که سمی

خلیل الرحمان یعنی منهل نقانی زمزم عرفان افلاک وصنعت بنا ظهیر مولانا ابراهیم که از

اجله طلبه دار الشعور گیلانست لقصد طواف ارکان بیان کعبه فیه ناحیه شعبان نجف اشرف

اقدس وتقبیل اماکن مشرفه مقدسه احرام زیارت حریم حرم عزت لیته تحوا واتوا البیوت

من ابوابها از راه ولایات متعلقه بان عالیجاه بمقتضای حسن خلاص که بآن جناب مقدس لقاء

دارند واین السبب حسن التفات عالیجاه از غبار وحش [illegible] انتقال از آمال از

وساوس نقصان زوال نعمت میباشد وانکه بدو این عادت بنا [illegible] جلوه نموده [illegible]

آفتاب [illegible] ابانار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم صحن گلشن

مشمول [illegible] بری [illegible] آتشی [illegible] ابن الوقت

[illegible] بنده خانه ایشان [illegible] مشتمل اظهار اخلاص مخلص است [illegible]

منهل شرب وسعت مشرب [illegible] بخل میتواند [illegible] آن [illegible]

[illegible] بانی ساحه گرامی عالیجاه [illegible] زمره [illegible] ستمگان [illegible]

[illegible]

منیر مهر تنویر مسلک وشت یقین که ملازمان را بامداد و اعانتی که از مر با

خواسته فرمود سایهٔ آفتاب پایه مستدام باد کتابچه که بعالیجاه ما

حاجی علیخان سردار آذربایجان نوشته

دارایان وجود در کارگاه امکان تابان‌تر زرین فروغ مهرتابان جامه رفعت کلباف ظلال و انوار و قماش شب اندر روز لیل و نهار را باندازهٔ قامت یک از ساکنان ربع نخشجان باتمام میرساند دست دولت و بازوی شوکت و پای آمدگاه و امنیت مشغول تحصیل آمال و عین عنایت یزدان ناظر بیمان حال و مآل خدام والامقام منیع المکان رفیع الارکان عظیم الشان جانداری قالب مشیده ارباب کمال غضارت بخش بزم دوکان قحط سال فضل و فضائل طراز فرموده ارتقاء نام مجد و اعتلاء درجه سماوی معدلت گستری قرة التاج بیشتر می برتری لوح دیوان و ادری فال مراد گرفتاران زندان بیکسی بوده از طوارق حدثان حوادث دوران در امان باد بر لوح عرض می نگارد که در حینی که این غواص بحر التعجب که دریای بی‌پایان لنگر عاره و در بیدای بی انتهای ما و غابر سایر بود که ناگاه جهت چشمه غرائب اطوار و عجائب آثار که بطریق خرق عادت در سوق ازمان و عهد باستان رحوش و دریا اعجوبه کار بمضمون کل یوم هو فی شان در خروش بود الکنون خشک بند و غزالان وحشی آن سرزمین را پای سبک جولانی در کمند ست نه و در مجمر بر چهر هنروران ستاره عیون ناها بیلان گشاید و نه تبسم بهمنی از

بنحو بی اونه

[illegible]

از معنی معمه حسن عنایت تنگ سکان بخشیم روشنی ساکنان زاویهٔ بیت الاحزان آید در
اثنای صریر خامهٔ اعجاز نگار که چون آواز خضر نوبهار که از شمیم گل و سنبل مینا شد و باغ
آگاه رسید و صبح صادق بگذشت خیال این غلط اندیش از وقوع ظهور رسید و وزید صدای
پای قاصد حلقهٔ از عالم و تجمل در گوش انتباه کشید و دماغ را از رسانیدن
نوازش نامه که کیفیت بادهٔ انفاس عیسوی از تازه گردانید کاسهٔ چشم از انوار و آثار
آن چون صحن چمن گلشن و سرا چون مطلع مهر درخشان روشن شد شخص شگفتگی از
از سموم این نیر و معنی نسخه چون عظام رفات اهل قبور نفخهٔ صور رخت حیات
پوشید و چون روزه داران که از عدهٔ منجم بدیدن هلال عید چشم روشن کردند خرم و
دهقان بر گشتند لله الحمد معلوم شد که هنوز نهال اعجاز بارور و چشمهٔ زلال با ثمرات لیک
لذت شهد فائق این حرف شد لیک در کام بادهٔ هوش پرور ارشاد کامی جام بود که مراد
حیرت آنکه بجه زبان از عهدهٔ ادای شکر آن احسان بر آید و بر پور کدام عبارت و شیوه
گروع انس الفاظ و معانی آراید لا امرارت عجز و بیچارگی چشانید و در خلوت
چاره گری تحصیل جواهر لآلی ثناگستری هیچ سکالی نشانید و سوداگران اندیشه را
که مسافران بحر و بر خشک تر اند بطلب معانی خوش قماش که شایستهٔ ارمغان محفل خلد
مشاکل باشد بشهرستان جمال و دار السلطنت غنج و دلال فرستاد که هر قسم
متاعی که در مخزن ها ان و رستهٔ بازار زبان و لب کوچهٔ گیسو چار بازار
خط پشت لب ابرو و بساط خط بناگوش و در بر و دوش نشت فرشان مدد کوش

[illegible]

بهم رسید بنقد رایج وقت خریده ترازوی نظر سنجیده بحضور آورند که شاید تار نبود
قماش بحیث بخت تو اند بود و بعد از رنگ و بو و گفت و شنود چهرهٔ شاهد مقصود از گلرنگ
شرمساری دید و از سنجیدن این خزف بارها آن گوهرهای گران بها خجالت کشید
اکنون چه گوید که با آنکه الفتیها سطری نخوانده و ناگفته بر جای مانده امید که عذر تقصیر
پذیرفته و غبار انفعال از صفحهٔ خاطر رفته گردد **کتابتی که بوزیر**
خراسان نوشته شده عمری بود که سیاه خیمه نشینان
رسوم نقوش اعمی لیلی نژادان معانی که چون آب حیوان در روشنی دیدها نهان
جز در پردهٔ سواد نشیمن بلند ارند بعبادت گم گرده راهی بی لبس وقت مجنون
طبعان گوشه بادیهٔ اعتزال مگر کنارهٔ گران فیقاهی از هوا الی بردند تا آنکه درین
ایام سعادت انجام حسن تماشای عهد آراسته هر هفت شیرین حرکاتی
نشسته رویی برگ گل سوری از افق غضبان صفیه با بی و ز مناحی حسن تکلمان
دلبری رسیدند و تحفهٔ قرایح روایح صحت مزاج شریف خدام فرشته احترام را که
نورانج الکام مخزون داشتند رسانیدند و آنچه از متاع آفرین نزل محبت فزا
و دید بتماشا نه برچیدند و بپاداش آن شاباش و تحسین شنیدند رسیدن مرحمت
متواتر و متوالی دانسته دوام ندکی ورق گردان ایام و لیالی و اقدام اعتبار
رانی بشم تعالی یاد **کتابتیکه بعالیجاه سردار آذربایجان**
نوشته شده کمالات لاتناهی فر فروردین پژمردگان بوستان

بوستان انش وارفی بهشت نرگستان تپش مهر عجز و سکوت بر لب اثنا گستری
و محمدت سکالی زده متلاشیان اظهار شوق ما فی البال را سیلی خورده
حیرت و دهشت که درین اثنا نسیم التفات تخته پاره کشتیان تفکر را مجدداً
غریق لجه اضطراب کرد و ابتدا اظهار شکر احسان احاله بعجز انداوی
آن که تا بی ابتنین طی اللسان السنت لموفره بدعای
ذات فرخنده صفات جمیع الستجمعا اکتفا می نماید که
کامروا انشائین عالم متنباز و این
باشند

انواع محمدت و ستایش منت مسبب الاسباب را سزد که اوراق کتاب کمالات بنشئیراده بند عنایتش
از صرصر حوادث ازمنه ایمنی مصون و اخباس اثنیه و اقسام تحت ناسخ املای را از زنگ ظلم مؤمن و
بانتظام ما لاکلام ش از ترامون مخفی مباد که چون انشای محمد طاهر حید منشی مرتبه بنکینی حیدر و لطایف و
بدایع فریده بود لهذا برای فایده عموم طالبین منفعت شایقین بالخصوص بسعی بهامدرسین بعد رفع
اغلاط و تحریفات و رفع مفاسد و تصحیفات بتصحیح تمام و تنقیح تام در مطبع محمدی اختر البریه
نام ضمیمه السجیه امید وار دعا از ناظرین و [illegible]
ذکر بخیر از مستفعین خاکپای حوایج بیت الله و [illegible]
غفر الله عن سیاته و [illegible]
مطبع کردانیده

ارزوی [illegible] صنم اول [illegible] دوم بهار وازین ماه [illegible] مکتوب الیه مرادوست [illegible] کمالات [illegible] آن و درین [illegible]

[illegible] بهشت نشان [illegible] نهم [illegible] نقشگران از نسرو [illegible] عنبری در [illegible] کردانیده ۱۲ [illegible] اثنین [illegible] الثانی [illegible] ۱۲

هو النصیر

دل حسپ چو انشای از خوش عبدالله
مطبوع شد و هرکس از حسن پسندیدست
بنوشت همین اظهر تاریخ پی طبعش
مطبوع سواد انشا از طاهر وحیدست

سنه ۱۲۶۱ هجری

قطعهٔ تاریخ از هیچمدان عبدالرحمن

باز از تصحیح کامل طبع چون این نسخه شد
فیض در اطراف عالم از پی هرکس رسید
گرستاریخ طبعش باشد ای حسن ترا
گو بهار طبع ها از نسخهٔ طاهر وحید

سنه ۱۲۶۱ هجری

[illegible] تاریخ پر یہ کتاب
[illegible] تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرُ انہ لیا جائیگا۔
